

لوح احمد فارسی

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



لوح احمد فارسی

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

از جمله الواح حضرت بهاءالله نازله در ادرنه است. این لوح مبارک حاوی مطالب بسیار مهمی درباره ارتقای روح انسانی، وفاداری به عهد و میثاق الهی، رحمت و نعمت الهی، مواهب مودعه الهیه در وجود انسانی، لزوم تطهیر چشم و گوش و دست جهت تنعم از نعمت‌های روحانی الهی و موارد دیگر است که در این وجیزه به اختصار مورد بررسی قرار خواهد گرفت. نام لوح از نام مخاطبش، احمد کاشانی، گرفته شده و در مقابل لوح احمد عربی، که خطاب به احمد یزدی است، عنوان "لوح احمد فارسی" برای آن برگزیده شده است. این لوح مبارک در فصل ششم از جلد دوم نفعات ظهور حضرت بهاءالله، اثر جناب ادیب طاهرزاده، به اختصار توضیح داده شده است. لوح مبارک در مجموعه الواح طبع مصر، ص 315 الی 330 و دریای دانش ص 111 الی 127 درج شده است. فقراتی از آن را حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه کرده‌اند که تحت شماره‌های 152 و 153 در منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله *Gleanings from the Writings of Baha'u'llah* درج شده است.

مخاطب لوح



ORIGINAL

در شهر کاشان سه برادر بودند به اسامی حاجی میرزا جانی، حاجی محمد اسمعیل، و احمد. حاجی میرزا جانی که سه روز میزبان حضرت ربّ اعلی در کاشان، در حین عزیمت هیکل مبارک به ماکو، بود، در واقعه رمی شاه، به شهادت رسید.¹ حاجی محمد اسمعیل، که مخاطب الواح متعدده قرار گرفته و در لوح رئیس نیز خطاب به آیاتی نازل شده و به لقب "انیس" ملقب گشته و در لوحی از قلم حضرت بهاء الله خطاب به فرزندش، غلامعلی، بر اشتیاق ایشان به ایثار جان در سبیل جانان شهادت داده و او را به "ذبیح" ملقب داشته‌اند.² در الواح متعدده، از قلم اعلی به "ذبیح" مخاطب گشته است.³

اما برادر سوم که حاجی میرزا احمد باشد، توسط برادر خود حاجی میرزا جانی به امر بابی ایمان آورد. او در بغداد در حضور حضرت بهاء الله بود و سپس همراه هیکل مبارک به استانبول و ادرنه رفت. او از جمله کسانی بود که حضرت بهاء الله او را با خود بردند تا مراقب حرکات ناپسندش باشند. در یکی

¹ توضیحات

حاجی میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل، فرزندان حاج محمد حسن نامی از تجار کاشان، از یکی از عیال‌های او و حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا علی اکبر (که شرحی از حال او در دست نیست) از عیال دیگر بودند. حاجی میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل به دست جناب باب‌الباب ایمان آوردند. شرح حال جناب حاجی میرزا جانی، مؤلف اولین کتاب تاریخ بایه (اسرار الآثار، ج 3، ص 7)، در جلد دوم و سوم ظهور الحق و نیز جلد سوم تاریخ شهدای امر (ص 266) مندرج است.

² "یا غلام إنّ أباک فاز بالإقبال فی أوّل الأیام و شرب رحیق المختوم باسمی القیوم. إنّه منّ أقبّل و آمن و قام علی خدمة الأمر إلی أن استشهد فی سبیل الله ربّ العالمین. قد رُقِمَ اسمُه من قلبی الأعلی من الشهداء فی الصحیفة الحمراء و سمیناه بالذبیح فی کتابی المبین علیه بهائی و بهاء من فی السموات و الأرضین." (اسرار الآثار، ج 3، ص 269 / مضمون: ای غلام پدرت در اوّل ایام به اقبال فائز شد و رحیق مختوم مرا به اسم قیوم بنوشید. او از کسانی است که اقبال کرد و ایمان آورد و بر خدمت امر قیام کرد تا در راه خداوند شهید شد. اسم او از قلم اعلام در صحیفة حمراء از شهدا ذکر شده است و او را در کتاب مبین ذبیح نامیدیم. بر او باد بهاء من و بهاء جمیع کسانی که در آسمان‌ها و زمینند).

³ نگاه کنید به اسرار الآثار خصوصی، ج 1، ص 130

از الواح مبارکه، ذکر میفرمایند که او به حضور پروردگارش بار یافت اما از عرفان به او باز ماند، "هذا ذكْرٌ مِن لَدُنَّا لِلَّذِي عَاشَرَ مَعَ رَبِّهِ وَ مَا عَرَفَهُ وَ سَمِعَ نِدَاءَ اللَّهِ وَ مَا أَجَابَهُ وَ فِي كُلِّ حِينٍ أَشْرَقَ عَلَيْهِ شَمْسُ الْجَمَالِ مِنْ أَفْقِ الْإِجْلَالِ وَ إِنَّهُ مَا حَكِيَ مِنْ تَجَلِّيَاتِهِ فَيَا لَيْتَ يَكُونُ مُتَوَقِّفًا عَلَى أَمْرِهِ وَ مَكْتَفِيًا بِمَا أَذْكَرْنَا وَ مَا صَاحَ مِنْ فَهْمِهِ مَا احْتَرَقَتْ عَنْهُ أَكْبَادُ الطَّاهِرَاتِ" (اسرار الآثار خصوصی، ج 5، ص 106).⁴

لوح احمد برای هدایت او عزّ نزول یافت. در این لوح، او را "مؤمن مهاجر" خطاب می‌فرمایند و توصیه می‌کنند به ودایع الهیه که در وجودش مکنون است توجه نماید و از توجه به "نفس خائنه" دست بشوید. اما این وصایای الهیه در او تأثیری نداشت و عاقبت در لوحی شفقت‌آمیز، که باز هم مشحون از توصیه‌های محبت‌آمیز است، به او امر فرمودند از ادرنه خارج شود.⁵ در این لوح مبارک او را وصیت می‌فرمایند که، "قَدْ فُزْتَ بِمَا لَا فَازَ بِهِ أَكْثَرُ الْعِبَادِ وَ سَمِعْتَ نِدَاءَ رَبِّكَ مِنْ مَطْلَعِ بَيَانِهِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ. كُنْ مَاشِيًا بِاسْمِهِ وَ مُتَحَرِّكًا بِحَبِّهِ وَ مُتَوَجِّهًا إِلَى شَطْرِ رِضَائِهِ" (کتاب مبین، ص 293). و در آخر لوح او را بر حذر می‌دارند که مبادا به کلامی تفوه نماید که قلوب منکر حق شود، حتی اگر عذری برای آن نحوه

⁴ در کتاب لمعات الانوار (ج 1، ص 276) ذکری از احمد کاشانی، مخاطب لوح مبارک احمد فارسی، شده است. از جمله زندهای بابی که در واقعه دوم نیریز (معروف به واقعه کوه که در طی آن میرزا علی سردار به شهادت رسید) به اسارت در آمد، زنی بود که در تاریخ به "مادر همایون" شهرت یافت. این زن از آن روی به "مادر همایون" معروف شد که وقتی شوهرش به شهادت رسید (و سر او را به آباده برده در محلی که بعدها "حدیقه الرحمن" نام گرفت دفن کردند)، در حال بارداری اسیر شد و به شیراز برده شد. در بین راه وضع حمل کرد. در شیراز به گروهی از سایر زنان بابی که آزاد شده بودند به حضور حضرت حرم حضرت اعلی مشرف شد. حرم مبارک خیلی به او توجه کردند و نام دخترش را که تازه به دنیا آمده بود "همایون" گذاشتند. همایون تا اواخر ایام حیاتش در نیریز "همایون، بچّه برّ و بیابان" نامیده می‌شد. الغرض، مادر همایون، که شوهر اولش شهید شده بود و پرستاری نداشت، بعداً با میرزا احمد کاشانی ازدواج نمود و از این شوهر نسلی ظاهر نیست.

⁵ "أَنْ يَا أَحْمَدَ أَنْ اسْتَمَعَ نِدَاءَ اللَّهِ مِنْ شَطْرِ الْقَضَاءِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. أَنْ أُخْرَجَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ بِأَمْرِ مَنْ لَدُنَّا. كَذَلِكَ نَزَّلْنَا الْأَمْرَ مِنْ جَبْرُوتِ الْقَضَاءِ وَ أَمْضِيْنَاهُ بِالْحَقِّ. إِنَّ رَبِّكَ لهُوَ الْأَمْرُ عَلَى مَا يَرِيدُ" (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 292 (خط جناب زینالمقربین)، ص 309 (طبع کانادا).

تکلم داشته باشد. عاقبت همین نحوه تکلم او بود که سبب شد به دست رفقای خود کشته شود. زمانی که در بغداد اقامت داشت با برخی از اشرار رفاقت کرد و آنها نهایتاً او را به سبب سوء لسانش به قتل رساندند.⁶

محتوای لوح مبارک

تمامی عبارات این لوح مبارک در این وجیزه آورده نشده است، اما به بعضی از موارد اشاره شده است. در مقابل هر عبارتی که آورده شده، شماره‌ای ذکر شده که در واقع شماره صفحه کتاب "مجموعه الواح مبارک" است که لوح مزبور در آن مندرج است.

قدرت و عظمت مظهر ظهور (ص 315)

اولین عبارت لوح گویای موضع قدرت و عظمت مظهر ظهور است که آغاز به تکلم می‌کند و مخاطب لوح متوجه این مطلب باشد که آنچه بیان می‌گردد، صرفاً در جهت هدایت او است که خداوند مایل نیست "نفسی محروم ماند." ⁷ بدین لحاظ سه کلام "لسان قدرت"، "مکمن عظمت" و "مقعد قدس رفعت" به کار برده می‌شود که حاکی از استغناي خداوند از اقبال یا ایمان فرد است.

عبارات مشابه آن در سایر آثار مبارک که در بیان عظمت ذات الهی به کار برده می‌شود. فی‌المثل در لوحی از قلم اعلی نازل، "لم یزل به علو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدس خود بوده و لایزال به سمو تمینع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 210).

اما، در این مقام، مظهر ظهور الهی است که در کمال قدرت سخن می‌گوید، زیرا که درباره ذات الهی از قلم اعلی مسطور است که، "میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه. زیرا که جمیع من فی السموات و الأرض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات به عرصه شهود و هستی قدم

⁶ ترجمه با تلخیص از صفحه 137 جلد دوم *The Revelation of Baha'u'llah*، تألیف ادیب طاهرزاده

⁷ حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "... نفسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند، به جمیع تلطف و مهربانی نمایند و به مواظبت حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید. چه که حق دوست نداشته نفسی محروم ماند" (مائدة آسمانی، ج 8، ص 71 و 165).

گذاشتند" (ایقان، ص 73). بدین لحاظ مظهر ظهور که مأمور به هدایت خلق است به بیان مطلب می‌پردازد.

در دیگر آثار حضرت بهاء الله نیز این اقتدار را می‌توان مشاهده کرد. فی‌المثل در لوحی به ظهور کنز خفی تصریح می‌فرمایند، "امروز آفتاب به قد اُتی الوهّاب ناطق و اشیاء به قد اُتی فاطر السّماء متکلم؛ سدره منتهی اشجار و اوراق و اثمار را مرده می‌دهد و بشارت می‌دهد به ظهور کنز مخزون و غیب مکنون." (آیات الهی، ج 2، ص 3-4).

اصغای کلمات الهی (ص 315)

کلام الهی را جز به سمع خداوند نمی‌توان شنید، زیرا که اگر به غیر سمع او شنیده شود، قابل ادراک نخواهد بود. باید قوه روح بتمامه به قوه سامعه تبدیل شود تا لایق استماع کلام حق گردد و الا گوش‌های آلوده به قصص اولین و آخرین شایسته شنیدن کلام حق نیست. این است که در ورق سوم کلمات فردوسی می‌فرماید، "اگر قوه روح بتمامه به قوه سامعه تبدیل شود می‌توان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع والاّ این اذان آلوده لایق اصغاء نبوده و نیست." در لوحی نازل، "اسرار مکنونه‌اش را هر گوش لایق استماع نه و حوریات معانی مقصوره علیه‌اش را هر چشمی قابل مشاهده نه." (مائده آسمانی، ج 7، ص 19).

در ایقان توضیح می‌فرمایند که باید به فطرت اصلیه در کلمات الهی نظر انداخت.⁸ فطرت در لغت به معنای خلقت و طینت و حالت طبیعی و به معنی سنت است (اسرار الآثار ج 4 ص 450). ماهیت یا فطرت، قبل از موجود شدن، در علم حق ایجاد میشود و بعد، وجود به آن تحقق مییابد. در واقع فطرت انسان پاک است، اما در این عالم آلوده می‌شود و از فطرت اصلی منحرف می‌گردد. حضرت بهاء الله در لوحی می‌فرماید، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین

⁸ جمال مبارک می‌فرمایند، "قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمایید و به فطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید؛ شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانیّه به آشیان وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی‌الجلال بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجرّده از مائده منزله باقیه" (ایقان، طبع مصر، ص 4).

این قوم تلاوت نمیشد؛ چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند" (مائده آسمانی، ج 7، ص 82).

در لوح دیگری هم پیغامی به ابن ذئب ارسال می‌دارند و به او توصیه می‌فرمایند، "اتق الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغرا نمود و قبول فرمود، تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما" (مجموعه اشراقات، ص 40).

با توجه به این نکته است که می‌فرمایند، "اگر آذان مطهره و نفوس بالغه مشهود می‌شد، هر آینه از بدایع فضل‌های الهی ذکر می‌شد تا جمیع از کل آنچه ادراک نموده و عارف شده و مشاهده نموده‌اند، فارغ و مطهر شده به منظر اکبر اطهر توجه نمایند" (آیات الهی، ج 2، ص 249).

مؤمن مهاجر (ص 315)

فرد مخاطب، یعنی احمد کاشانی، در زمره مهاجرینی محسوب می‌شد که در معیت هیکل مبارک از بغداد به اسلامبول و ادرنه عزیمت کرده بودند. او مؤمن به حضرت اعلی بود. شاید به این علت است که او را "مؤمن" می‌خوانند. در واقع هنوز نقض خود را آشکار نساخته بود که حکمی در این مورد جاری شود. حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که "لمیزل حق به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که مابین بریه به ظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه. مثلاً ملاحظه نما نفسی که حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلی فرموده به شأنی که مقرر و معترف است به جمیع اسماء و صفات الهی و شهادت می‌دهد به آنچه جمال قدم شهادت داده لفسه بنفسه، در این مقام کل اوصاف در حق او جاری و صادق است بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه إلا الله نبوده و کل این اوصاف راجع می‌شود به آن تجلی که از سلطان مجلی بر او اشراق فرموده. در این مقام اگر نفسی از او اعراض نماید، از حق اعراض نموده. چه که در او دیده نمی‌شود مگر تجلیات الهی. مادامی که در این مقام باقی است، اگر کلمه‌ای دون خیر درباره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود. و بعد از اعراض آن تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع به او، به مقرر خود بازگشت، دیگر آن نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند. و اگر به بصر حدید ملاحظه شود آن لباسی را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود. چه که مؤمن در حین ایمان او بالله و اقرار به او لباسش اگر از قطن خَلَقه باشد عندالله از حریر جنت محسوب و بعد از اعراض از قطران نار و بحیم. در این صورت اگر کسی وصف چنین نفسی را نماید کاذب بوده و عندالله از اهل نار مذکور" (مجموعه الواح، ص 132).

این که تصریح می‌فرمایند جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده‌اند که به ظاهر حکم کنند در بیان حضرت مسیح در شام آخر مشهود است که علیرغم وقوف آن حضرت به خیانت یهودای اسخریوطی آن را برملا نساختند و فقط به حواریون فرمودند، "به شما می‌گویم یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد." پس از آن اگرچه تلویحاً حواری خائن را معرفی کردند، اما باز هم به نحوی بود که "این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید." (انجیل یوحنا، باب 13، آیات 21 و 28).

در اسلام نیز همین قاعده مجری است. یعنی اگر کسی ادعای ایمان کرد احدی را حق آن نیست که او را در جرگه مؤمنان نداند: «لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمناً» (سوره نساء (4)، آیه 94). جمال مبارک با استناد به همین آیه مبارکه به مخاطب لوح برهان ایراد می‌گیرند که چرا حکم کتاب را زیر پا نهاده و آحاد ناس را به سب و لعن ایشان فرمان داده است، "كذلك حكم من في قبضته ملكوت الأمر و الخلق إن أنت من السامعين. إنك نبذت حكم الله أخذت حكم نفسك فويل لك يا أيها الغافل المريب." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 56). جالب آن که سوره الملوک را با همین قول خاتمه بخشیده‌اند و در واقع مسلمانان را مخاطب قرار داده از غیرمؤمن تلقی کردن هیكل مبارک منع کرده‌اند، "و اختتم القول بما قال الله جلّ و عزّ «لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمناً» و السلام عليكم يا ملأ المسلمين و الحمد لله رب العالمين." (الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 70). و در مقام دیگر از همان لوح مبارک (همان، ص 57) سفیر ایران را مؤاخذه فرموده‌اند که این حکم الهی را نقض کرده و با کتاب خدا مخالفت کرده و به او توصیه می‌فرمایند کسانی را که شب و روز به درگاه خدا دعا می‌کنند و طالب رضای او هستند طرد نکند.

شرایط اولیه مطالعه لوح (ص 316)

جمال مبارک در قدم اول توصیه می‌فرماید که مخاطب لوح به اموری اقدام نماید تا بتواند به مفاهیم عمیق لوح پی ببرد. شخص مخاطب ابتدا باید بپذیرد که دارای این نقائص است تا در رفع آن بکوشد و طریق کمال را بییماید؛ یعنی باید از خود فانی شود تا ید قدرت الهی او را به کمال برساند.

مواردی را که حضرت بهاءالله به کمال اختصار ذکر فرموده‌اند عبارت است از:

1. رفع غفلت با بهره‌گیری از عنایت حق. غفلت انسان او را از خداوند دور می‌سازد و همانند تشنه‌ای است که از دریای عذب فرات فاصله گرفته باشد. بدین لحاظ است که در مناجاتی می‌فرماید، "ای ربّ قد أحرقتني ظمأ البعد و الفراق فأسقتني كوثر القرب و اللقاء بأیادی الطافک لیأخذنی سکر رحیق رحمتک علی شأن أقوم علی نصره امرک بین خلقک" (نفحات الرحمن، ص 7-26 - مضمون: ای پروردگار من تشنگی دوری و فراق مرا سوزاند، به دست لطف و مرحمت از آب حیات نزدیکی و دیدار به من بنوشان تا مستی باده رحمت تو به نحوی مرا در بر گیرد که برای نصرت امر تو بین بندگان تو قیام کنم). از آن گذشته حجاب غفلت سبب می‌شود که مواهب مودوعه در انسان نیز به ظهور و بروز نرسد. در کلمات مکتونه فارسی می‌فرماید، "تو شمس سماء

قدس منی خود را به کسوف دنیا میالای. حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف صحاب به در آیی." در بیان دیگر نیز با تمثیل دیگری به این نکته اشاره دارند، "انسان را به مثابهٔ سیف مشاهده نما. تا در غلاف است جوهر آن مستور و مکنون. انشاء الله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد. جوهر انسانی اخلاق و اعمال است. نسأله تعالی بأن یوفقکم علی ما ینبغی لکم فی یوم العزیز البدیع" (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 63 - مضمون: از خداوند بلندمرتبه درخواست می کنیم که شما را بر آنچه که در این روز عزیز بدیع شایسته است موفق بدارد).

2. رهایی از تاریکی بعد و اقبال به صبح منیر قرب. دوری از حضرت حق تاریکی محض است و نزدیکی به او نورانیت صرف. عبارت "الله نور السموات و الارض" گویای مقال است که منشأ و منبع نور حضرت الوهیت است و وسیلهٔ تابش به بندگان مظهر ظهور. از آن به "صبح ازلی" نیز یاد کرده اند، چه که در بدایت خلقت در وجود انسان به ودیعت گذاشته شد و تقرب به حق سبب بروز و ظهور آن گردد.

3. خودداری از اقبال به ظلمت شهوت فانی که سبب تخریب بیت محبت باقی خواهد شد. بیت محبت، یعنی جایگاه آن در وجود انسان، قلب او است. هر زمان که امیال و افکار نفسانی به زوایای قلب راه یابد، محبت الهی را از آن براند. محبت باقی است و شهوت فانی، محبت سازنده است و شهوت ویران کننده؛ محبت سبب قربیت است و شهوت سبب دور شدن. لهذا، این دو در یک دل و قلب ننگند. باید شهوت را راند تا محبت الهی در نهایت کمال در قلب انسان جای گیرد. "ای رب فاستقمنا علی حبک بین خلقک لأنّ هذا اعظم عطیتک لبریتک" (ادعیه حضرت محبوب، ص 211 / مائده آسمانی، ج 4، ص 102 - مضمون: ای پروردگار من ما را بر حبت بین بندگانت پایدار بدار زیرا این بزرگترین هدیهٔ تو به بندگان است).

4. دوری از حجابات نفسانی که مانع از مشاهدهٔ جمال غلام روحانی [مظهر ظهور الهی]، یعنی مانع از عرفان او است. دشمن انسان نفس انسان است و بس. نفس انسان حجابی است که او را از مشاهدهٔ جمال جانان محروم می نماید. این است که جمال مبین می فرماید، "لمیکن لکم أعداء إلا أنفسکم؛ فاعرفوها یا قوم ایّاکم أن تغفلون. إنّها لاتسکن أبداً. إذا تطعم یرداد لهیبا و إذا تمنع یشدد حرصها. قد أفلح من زکّمها باسم ربّ المقتدر المهیمن القیوم. قل إنّ الخروها یا قوم فی سبیلِ هذا حقّ القریان فی حبّ الرحمن و لایعقله إلاّ المخلصون" (کتاب مبین، ص 390 - مضمون: برای شما هیچ دشمنی جز نفس خودتان وجود ندارد. او را بشناسید ای مردم؛ مبادا که غفلت کنید. زیرا ابد آرام نگیرد. وقتی غذایش برسانید، شعله ای افروخته گشته فرونی یابد و چون او را باز دارید، آزمندی اش افزایش پیدا کند. کسی رستگار می شود که او را به نام پروردگار توانای مهیمن قیوم پاک سازد. بگو که او را بکشید، ای مردم، در راه من. این قربانی حقیقی است در راه محبت خداوند بخشنده و کسی جز افراد مخلص آن را درک نکند).

5. اتّصاف به تقوای خالص: در این باره در کلمات مکنونه فارسی آمده است، "سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاغل باقیهٔ هدایت در قلب و دل برافروزد که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول نمایند." حضرت اعلی در هنگام عزیمت حروف حی به مأموریت هایشان به آنها فرمودند، "امروز روزی است که به واسطهٔ قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی می تواند به ساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود." (ایام تسعه، ص 1749) تقوا عبارت از خشیه الله است که انسان را به خوف از محرومیت از مواهب الهی متّصف می سازد. حضرت عبدالبهاء می فرماید، "تقوای حقیقی از اعظم مواهب الهی است و آن خشیه الله است. این خوف نه از عذاب و عقاب بلکه بیم محرومی از عنایت پروردگار. انسان اگر از الطاف حق بی بهره و نصیب گردد و از پرتو عنایت محروم و محجوب شود، البته این عذاب اعظم از نیران، ولی اگر دانا و فطین و حکیم باشد. والا صدهزار محرومیت را به جان قبول نماید و به ذره ای از عذاب جسمانی راضی نگردد..." (مجمّلهٔ عندلیب، شماره 90، ص 4)

6. نبی از خوف از ماسویالله. انسان اگر متوکل به حق باشد، البته خوف و هراس در او راهی نخواهد داشت. آدمی باید ایمان تام به حفظ حق داشته مظهر "کونوا آیه الاطمینان لأهل الإمكان" (امر و خالق، ج 3، ص 416 / مضمون: نشانهٔ اطمینان برای مردم این جهان باشید) باشد. بدین لحاظ است که می فرماید، "آنچه از قلم اعلی مخصوص اولیاء ظاهر شده به مثابهٔ آفتاب روشن و هویدا گردد. بگو ای دوستان خوف از چه و ترس از که" و در مقام دیگر می فرماید، "ترس از برای چه و بیم از که؟ این گلپاره های ارض به اندک رطوبتی متلاشی شوند" (لوح دنیا). مقصود از گلپاره ها نفوسی هستند که به مجرد احساس خطر از در انکار و تقیه در آیند و هر حقارتی را به جان بخرند. به این علت حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به شیخ محمدتقی نجفی می فرماید، "حال در

میرزا هادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض ط⁹ تفکر لازم. اول به مجرد آن که شنید او را بانی گفته اند اضطراب اخذش نمود به شأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقا جست و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود.¹⁰ لازال گپاره های عالم محض حب ریاست عمل نموده اند آنچه را که سبب و علت گمراهی عباد گشته. آن جناب جمیع را مثل آن نفوس ندانند. استقامت و ثبوت و رسوخ و اطمینان و تمکین و وقار شهدای این ظهور ذکر شد تا آن جناب آگاه شوند" (لوح ابن ذئب، ص 64).

اما باید خوف را که ناشی از فقدان ایمان است به اطمینان تبدیل کرد و قوه ناسوتی را به قوه ملکوتی مبدل ساخت و این مقام و قدرت مخصوص کلمه الله است که حق فرمود، "اوست جوهری که خوف را به اطمینان و ضعف را به قوت و ذلت را به عزت تبدیل فرماید" و به عنوان شاهد مثال جناب بدیع را نام میبرند، "یک قطره از بحر حکمت الهی بر بدیع زد، به مثابه کره نار قصد فدا نمود؛ رطوبتش به حرارت و ضعفش به اقتدار و بطشش به سرعت تبدیل شد" (لثالی الحکمة، ج 3، ص 377). مورد دیگری که آدمی را از دام خوف نجات بخشد، محبت الهی است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند، "مطمئن باش تأیید روح القدس می رسد و نسائم جنت ابهی می وزد؛ بهائی آزاد است و در اوج ملکوت الله در پرواز. حزن و کدورت به خود راه مده

⁹ نگاه کنید به آثار قلم اعلی، ج 2، طبع بمبئی، ص 82

¹⁰ باید توجه داشت که معنای "فحشاء" با مفهوم متداول آن تفاوت دارد. جمال مبارک در تعریف آن می فرمایند، "خافوا عن الله ولا تفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمانع اللبیب." (مائده 4، ص 173 / مضمون: بترسید از خداوند و مرتکب عصیان و فحشاء در وجود خویش نشوید و این دو روی برگرداندن از جمالم و توقّف بر امرم است بعد از آن که انوار این اشراق مقدس ظاهر بلندمرتبه بسیار روشن آفاق را احاطه کرده است). و در مقابل آن "عدل" قرار میگیرد که حضرت بهاء الله تأکید فرموده اند، "قل انّ عدل الذی تضطرب منه ارکان الظلم و تعدم قوائم الشّرك هو الاقرار بهذا الظهور فی هذا الفجر الذی فیهِ اشرفت شمس البهاء عن افق البقاء بسطان مبین" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 254 - مضمون: بگو به درستی که عدلی که ارکان ظلم از آن به تشویش آید و ستون های شرک نابود گردد، همانا اقرار به این ظهور در این جفری است که در آن شمس بهاء از افق بقا به عظمتی آشکار اشراق فرمود). به این دلیل است که حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه میفرمایند، "أیقن بأنّ الذی یأمرُ النَّاسَ بالعدل و یرتکبُ الفحشاء فی نفسه، إنّه لیس منّی ولو کان علی اسمی" (مجموعه الواح، ص 23 - مضمون: به یقین بدان کسی که ناس را به عدل امر کند و خود در نفس خویش مرتکب فحشاء شود، او از من نیست حتی اگر به اسم من منسوب باشد). و اما آنچه که سبب بغی و فحشا می شود عالم ناسوت و شئون آن است که باید از آن چشم پوشید. جمال مبارک میفرمایند، "از ناسوت و شئون آن که سبب و علت بغی و فحشا و ضغینه و بغضا است بگذرید و بر فراز ملکوت مقرر گزینید." (آثار قلم

بلکه به فرح و سرور ایام بگذران تا در عالم محبت الله تولد یابی و از خوف و خطر به کلی آزاد گردی. حیات ابدیه از برای تو مقدر از چه می ترسی ابواب ملکوت بر رخت مفتوح از چه محزون شوی؟" (منتخبات مکاتیب، ج 3، ص 28)

7. خودداری از آلوده کردن قلب به حرص و هوی. قلب محل تجلی الهی است و باید همیشه پاک و منزّه باشد تا خداوند در آن تجلی نماید. "فؤادک منزلی قدسه لنزولی" شاهدهی است صادق که خداوند همواره مترصد منزّه مشاهده کردن قلب آدمی است تا در آن متجلی شود که آسمانها و زمین را برای خود تنگ مشاهده کرد اما قلب بنده مؤمنش را محلّ مناسبی برای خود ملاحظه فرمود (حدیث قدسی، منقول در مائده آسمانی، ج 4، ص 58). از جمله مواردی که در کلمات مکتوبه فارسی محلّ گلابیه حضرت بهاء الله از بندگان واقع شده، واگذار کردن قلب به غیر حقّ است. صریحاً مذکور است که، "جمع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی..." (مجموعه الواح، ص 381). یا در مقامی به نفوس انسانی توصیه می فرماید که شمع دل را که به دست قدرت الهی روشن شده به بادهای مخالف نفس و هوی خاموش نکنند (مجموعه الواح، ص 3-382).

8. تمسک به حق و توسّل به جبل عنایت او؛ او قادر است که هر نفسی را از ذلت نجات بخشد. انسان ذاتاً عزیز خلق شده، "خلقتک عزیزاً لم تستدلّ" گویای آن است که خداوند مایل نیست بنده اش ذلیل باشد و در ضمن مایل نیست که برای حفظ عزّت خود به نفسی جز خدایش متوسّل گردد. در این مقام مواردی چون نهی از انحاء در مقابل هر نفسی جز خدای لایری¹¹، نهی از اعتراف به گناهان نزد دیگران که به نصّ مبارک سبب ذلت فرد می شود گویای میل خداوند به حفظ عزّت بندگان است. این است که می فرماید غیر از او کسی قادر نیست اعانتی به آدمی بنماید، "کف بنفسی عن دونی و لا تطلب معیناً سوائی لأنّ مادونی لن یکفیک ابدأ" (کلمات مکتوبه - مضمون: به من کفایت کن و از غیر من دست بردار و غیر از من یآوری مجوی؛ زیرا غیر من ابدأ تو را کفایت نخواهد کرد).

9. استغنائی از کلّ عالم وجود به علّت وجود جمیع اسرار کائنات در درون خود انسان. جمیع این اسرار در وجود انسان مکنون و محزون است و البته جز به تربیت ظاهر نشود. این امر مهمّ فقط از عهدۀ نفوسی بر می آید که بر آن اسرار واقف باشند، یعنی مظاهر ظهور الهی. جمال مبارک در لوحی (مجموعه الواح، ص 40-339) بعد از بیان این نکته که "این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراق انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوب است" تصریح می فرماید که مظاهر ظهور، که "واسطه فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت" هستند، ظاهر می شوند تا به تربیت خلق پردازند و در نتیجه همین تربیت آنها است که مردمان به "مقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فایز شوند." در واقع جمال مبارک وجود تجلیات مزبور در انسان را به "شعله و اشعه و انوار" که در حقیقت شمع و چراغ پنهان است تشبیه می کنند و تأکید دارند که "این شمع و سراج را افروزنده ای باید" که همان مظاهر ظهور باشند. یا قلب انسان را به آینه ای که غبار روی آن را گرفته تشبیه کرده اند که قادر به منعکس کردن تابش و درخشش آفتاب نیست. پس "این مرایا و مجالی را صیقل دهنده ای شاید" که جز مظاهر ظهور احدی قادر
بر
آن
نیست.

در ادامه بیان مبارک زیارت می کنیم، "این کینونات مجرّده و حقایق منبره و ساینط فیض کلیه اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمتی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را به الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افتده مقربین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و

اعلی، ج 6، ص 161).

¹¹ عبارت منقول از توقیع مبارک، بنا به روایت جناب رادمهر، چنین است: "کلب الیهود خیر من اهل السّوق؛ لأنّ اهل السّوق اهل الوقوف." اهل وقوف کسانی هستند که در شئون دنیوی متوقف شده از سلوک الی الله باز مانده اند. مطالب منقول از شیخ احمد نیز از جمله افاضات شفاهی جناب رادمهر است.

مختفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از جفر الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اُتلال قلوب و افتده برافرازد.

بیان حضرت عبدالهء (امر و خلق، ج 2، ص 283 [طبع آلمان، ص 6]) گویای مطلب است، "جمع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظلّ تربیت مربّی بیفتد و تربیت شود، جواهرالجواهر گردد، نورالانوار شود، روح الارواح گردد، مرکز سنوحات رحمانیه شود، مصدر صفات روحانیه گردد، مشرق انوار ملکوتی شود، مهبط الهامات ربّانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانی گردد، جامع ردائیل حیوانی شود، مصدر شوون ظلمانی گردد. این است حکمت بعثت انبیاء به جهت تربیت بشر." جالب است که در اینجا زغال سنگ و الماس را که از ماده واحد هستند اما دومی کمال اولی است مثال می زنند (همان، ص 284). زغال سنگ به طور بالقوه الماس است، اما به کمال خود واصل نشده است. همین معنی در بیان حضرت اعلی نیز مشهود و مذکور، "هیچ شیئی به جنت خود نمی رسد الا آن که به منتهای کمال در حده خود ظاهر شود. مثلاً این بلور جنت حجری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنفسه درجات است در جنت ... زیرا که وقتی که حجر بود بها نداشت و امروز یک قیراط آن اگر به کمال یا قوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بها دارد." (منتخبات آیات، ص 61) و کمال علو انسان را در ایمان به خدا می دانند که در لوح احمد فارسی نیز از آن به "مطلب رفیع که مقام قرب و لقای جانان است" یاد کرده اند که در ردیف بعد به آن اشاره شده است. در جواهرالاسرار نیز جمال مبارک تأکید دارند که بدون مظاهر مقدسه، که منبع علم الهی و سماء حکمت خداوندی و سفینه اسرار یزدانی هستند، مردمان قادر به تشخیص درست از نادرست نیستند تا چه رسد به این که به افق حقائق پرواز نمایند یا به مخزن دقائق واصل گردند (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 17).

10. فروختن نار طلب در دل و جان جهت وصول به مقام قرب و لقای جانان. اصل مطلب در هفت وادی و جواهرالاسرار بیان شده است. در واقع نار طلب همواره در وجود انسانی موجود است اما باید آن را به جهتی که باید سوق داد. در کتاب قرن انوار به نکته جالبی اشاره شده است، "آتش طلب و ایمان در قلوب بشر خاموش شدنی نیست و یکی از خواص فطرت هر انسانی است و چون به نیروی ایمان خیانت رود، یا در آن وقفه ای پدید آید، قوه عاقله بشر به جستجوی کانونی دیگر، ولو آن که بی ارزش و ناقص باشد، سوق می یابد تا در حول آن تجارب خود را نظام بخشد و جرأت آن را یابد که خطراتی را که جنبه ای اجتناب ناپذیر از حیات است پذیرا شود." بدین لحاظ است که حضرت ولی امرالله اشاره می فرماید که، "عرش قلوب بشر از وجود خداوند متعال خالی گشته است و جهان بت پرست با شور و هیاهو دست نیاز به سوی خداهایی دروغین که آفریده ابلهانه اوهام بشری است بلند نموده و به ستایش و نیایش مشغول است" (قرن انوار، ص 51). به نکته دیگری نیز باید توجه داشت. خداوند، برای آن که نار طلب همواره مشتعل بماند، گاهی اوقات فراق و هجران را بر عاشق روا می دارد، چه که ممکن است وصال محبوب سبب انحام نار طلب گردد. جمال قدم می فرمایند، "فوالله حق لكلّ حبيب بأن یبکی ویضح من فراق المحبوب. الصبر ممدوح إلا علی المحبوب و الصبیحة مذمومة إلا علی المقصود." [مضمون: قسم به خداوندی که حق است هر حبیبی باید از فراق محبوب بگرید و بنالد. صبر خوب است مگر در دوری از محبوب و ناله بد است مگر برای رسیدن به مقصود]. ولکن جذب و شوق و اشتیاق در هجر و فراق بیشتر ظاهر است چه که عذب واصل محتمل آن است که نار طلب را مخمود نماید. چنانچه بعضی که در این سفر قرب و لقا تقرّب جستند بالمره محتجب مانده اند. بلی آن که لم یزل و لایزال از خمر بی زوال وصال مرزوق شود و نیفسرد چنین وجود اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهد بود" (مائده آسمانی، ج 8، ص 73). شرایط فروختن نار طلب در وجود انسان را می توان فهرست وار اینگونه ذکر کرد:

11. انقطاع از ما سوی الله؛ (2) چشم پوشیدن از جمیع کسانی که در آسمانها و زمینند؛ (3) تطهیر قلب از حبّ و بغض جمیع نفوس به نحوی که او را از وصول به مکن جمال منع نکند؛ (4) تقدیس نفس از سبحات جلال؛ (5) خودداری از نخر فروختن به احدی به علت آنچه که خداوند از زخارف دنیا و علوم ظاهر و غیره به او عنایت فرموده است؛ (6) طلب کردن حق با کمال جدّیت و تلاش.

اگر این شرایط را داشته باشد البته خداوند او را یاری و یاور می خواهد فرمود و عجائبی را به او نشان خواهد داد که هرگز مشاهده نکرده و ابدأً به آن پی نبرده است (جواهرالاسرار، آثار قلم اعلی، ج 3، ص 32).

صراط واضحه مستقیمه
صراط مستقیم اشاره به آیه کتاب قرآن است که سالها مسلمانان در صلوة یومیه از خداوند می خواهند که آنها را بدان رهنمون سازد. (ص 316)

در حقیقت وصول به عرفان جمال قدم سلوک در صراط مستقیم است. جمال مبارک در لوحی از شخصی یاد می کنند که، "به افق اعلی راه یافتند و به صراط مستقیم فائز شدند." (آیات بینات، ص 50). جمال قدم بنفسه می فرماید که همان صراط مستقیم و میزان قویمی هستند که همه چیز باید به آن سنجیده شود: "... یهدیهم الی صراطک الذی ینادی بأعلى النداء فی الصباح والمساء تالله إنی أنا الصراط المستقیم و أنا المیزان الذی بی یوزن کل صغیر و کبیر." (همان، ص 296). جمال مبارک تأکید دارند که آیه قرآن در مورد هدایت به صراط مستقیم مربوط به این یوم مبارک است، "قل أما قرئتم القرآن فاقرئوا لعل تجدون الحق إنه لصراط مستقیم؛ هذا صراط الله لمن فی السموات والأرضین." (آثار قلم اعلی، ج 1، خط زین، ص 204).

این معنی را در قرآن نیز توان یافت. در سوره یونس (آیه 25) می فرماید، "والله یدعوا الی دارالسلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم." "دارالسلام" لقب بغداد است. در سوره انعام (آیه 126 و 127) نیز صراط مستقیم را به دارالسلام پیوند داده است: "و هذا صراط ربک مستقیماً قد فصلنا الآیات لقوم یدکرون. لهم دارالسلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون." می دانیم که دارالسلام لقب بغداد است. در واقع منصور عباسی بغداد را بنا کرد و آن را "دارالسلام" نامید. روایات دیگری نیز در این مورد وجود دارد. جناب اشراق خاوری روایتی را از یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل "دارالسلام" نقل می کنند که مضمون آن چنین است، "مدینه السلام بغداد است و در وجه تسمیه آن به مدینه السلام اختلاف است. بعضی گفته اند که چون دجله را وادی السلام گویند این اسم به شهر بغداد که دجله در آن جاری است اطلاق شده و موسی بن عبدالرحیم گفت که من در نزد عبدالعزیز نشسته بودم مردی آمد. عبدالعزیز پرسید ای مرد از کجا هستی؟ گفت از مردم بغدادم. عبدالعزیز فرمود مگو بغداد. زیرا "بغ" نام بت است و "داد" به معنی بخشنده است. بلکه بگوی مدینه السلام. زیرا سلام از اسماء الله است و همه شهرها از خدا است و بنابراین مدینه السلام یعنی مدینه الله." (قاموس ایقان، ج 2، ص 674). از آنجا که مفسرین اسلامی قبل از ظهور طلعت قدم پی به معنی این آیات قرآنی نبردند از آنها به "بهشت" تعبیر کردند که خداوند به آن دعوت می کند و بعد هدایت می فرماید. اما بنا به تعبیر جناب اشراق خاوری، "اگر مقصود بهشت موعود باشد که خود منتظرند دیگر در بهشت هدایت نیست. زیرا ورود به بهشت موعود فرع حصول هدایت است." ایشان می افزایند، "یدعو الی دارالسلام" یعنی مردم را به دارالسلام دعوت می کند و چون مردم در آنجا مجتمع شدند و «یهدی من یشاء» ... آن وقت مردم را هدایت می کند." (همان، ص 675).

حضرت ولی امر الله نیز به این معنی اشاره فرموده اند. هیکل مبارک می فرماید، "غربت و اسارت و مقهوریت ظاهره جمال قدم عاقبتش استقرار عرش اسم اعظم در خطه عراق گشت «والله یدعوا الی دارالسلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم»، «لهم دارالسلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون.»" (توقیع مبارک نوروز 88، مجموعه توقیعات خطاب به احباب شرق، ص 19). بدین ترتیب مشهود می گردد بیان مبارک خطاب به احمد که "از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش"، ایمان و ایقان به هیکل اطهر است. قبل از این بیان است که به او می فرماید "از بحر متموجه ملتطمه مستوره" خودش را منع نکند. بحر در آثار مبارک به نفس هیکل مبارک و آثار ظاهره از آن هیکل مکرم اطلاق می شود. حضرت عبدالهء همه چیز را اوهام می دانند غیر از آن بحر قدیم الهی. می فرمایند، "آنچه تحقق و تدوت دارد امواج بحر قدیم است و افواج جدید ملکوت بدیع. آن بر سواحل ممکنات در نهایت شدت تلاطم و در و گوهر افشاند و این بر صفوف ملل و امم در غایت قوت متهاجم و تفریق جموع و تشتیت صفوف می نماید." (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 40).

سینای مبارکه طیبه (ص 316)
سینا طبق آیات تورات و قرآن محل تجلی ذات الهی بر حضرت موسی و نزول وحی بر آن حضرت است. زمانی که حضرت موسی به این مکان مقدس قدم گذاشت، خطاب "فاخلع نعلیک" شنید. در تفاسیر این ظهور برای "سینا" و همچنین "نعلین" معانی مختلفی ذکر شده است:

12. در یک مقام مقصود از "سینا" همان مشیت اولیه است که در این ظهور به نص صریح حضرت عبدالهء، جمال مبارک است که از ایشان به "کنز اخفی"، "السماء الذی صعد الیه عیسی" تعبیر شده است. مرکز میثاق در ادامه کلام می فرماید، "هذا طور سیناء الذی وجد موسی علی ناره الهدی و هذا هو المدینه التي استقر فیها آل موسی" (مکاتیب عبدالهء، ج 1، ص 208 - مضمون: این همان طور سینایی است که موسی نور هدایت را در نار آن یافت و این همان مدینه ای است که خاندان موسی بر آن مستقر گردید).

13. در مقام دیگر قرینت الهیه است که به طهارت قلب و ترک ظنون و اوهام حاصل می‌شود. حضرت بهاء الله می‌فرماید، "إذا قصدت حظيرة القدس وسيناء القرب، طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع نعلي الظنون والاوهام لترى بعين قلبك تجليات الله رب العرش والثرى. لأن هذا اليوم يوم المكاشفة والشهود" (مجموعه الواح، ص 3 - مضمون: وقتی قصد حظيرة القدس و سینای قرب را نمودی، قلبت را از کل آنچه جز خداوند است طاهر کن سپس نعلین ظنون و اوهام را از پای در آور تا به چشم قلبت تجلیات خداوند آسمان و زمین را ببینی. زیرا امروز روز مکاشفه و شهود است). در اینجا از "نعلین" به نعلین ظنون و اوهام تعبیر شده است.

14. در مقام دیگر سینا همان "بریه القدس" است که خداوند در وجود خود انسان خلق کرده و به او توان بخشیده تا "نعلین فحشاء" را خلع کند و به سیناء رحمانی وارد شود و همان را که حضرت موسی از شجره مشتعل شنید، انسان از شجره کینونت خویش بشنود: "أن يا عبد إسمع ما يلقىك منادى الطور في هیکل هذا الظهور لستد عن نغمت ربك و تفر عن نفسك و تستقرب إلى نفس الله العلی المقتدر العظیم. ثم أعلم بآنا خلقنا فيك بریه القدس و بسطانها بسطان من عندنا و قدرة من لدنا إذا أنت فاخلع نعلين الفحشاء ثم ادخل عليها لتسمع عن شجرة كينونتك ما سميع موسى بن عمران عن سيناء الرحمن بآتي أنا الله لا إله إلا إنا المهيمن المنان المقتدر العزيز القدير." (یادنامه مصباح منیر، ص 214 - مضمون: ای بنده بشنو آنچه را که القاء می‌کند به تو منادی [یا مکلم] طور در هیکل این ظهور تا لذت بیری از نغمت پروردگارت و بگریزی از نفس خود و تقرّب جویی به نفس خداوند بلندمرتبه توانای بزرگ. پس بدان که ما وادی مقدّس را در وجود تو آفریدیم و آن را به قدرت و عظمت خود بسط دادیم. پس تو نعلین فحشاء¹² را از پای در آور و بر آن وارد شو تا از درخت وجود خویش آن را بشنوی که موسی بن عمران از سیناء رحمن شنید و آن این عبارت بود که، "به درستی که من خدای یگنا هستم و نیست خدایی جز من که مهیمن، منان، توانا، عزیز و قدیر هستم.")

15. در مقامی به روح قدسی الهی تعبیر شده که در واقع با حقیقت وجود انسان در ارتباط است. روح انسانی که به فطرت الهیه خلق شده پاک و منزّه است و در این جهان تحت تأثیرات نفسانیّه از تقرّب باز می‌ماند و در واقع از مبدأ خود دور می‌شود. بدین لحاظ جمال مبارک از بندگان دعوت می‌فرماید که، "به مبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید" (لوح احمد فارسی). حتّی سینایی که حضرت موسی قدم در آن گذاشت، عبارت از "وادی مقدّسه طیّبه قلب" بود که با خلع "نعلین ظنونات عرَضیه" توانست "رجل نفس رحمانیه" را که در هیکل بشری به ودیعه گذاشته شده منزّه سازد و به آن مقام وارد شود. بیان جمال قدم در تبیین این رویداد چنین است، "چون موسی رجل نفس رحمانیه را که مودع در هیکل بشریه بود از نعلین ظنونات عرَضیه منزّه و مقدّس فرمود و ید قدرت الهیه را از جیب عظمت رداء مکرمت ظاهر ساخت، به وادی مقدّسه طیّبه مبارکه قلب، که محلّ عرش تجلی صمدانیه و کرسی تحکمی عزّ ربّانیه است، وارد شد و چون به آن ارض طور، که از یمین بقعه نور مبسوط گشته، واصل شد رائحه طیّبه روح را از مشرق لایزلی استنشاق و استشمام نمود و انوار حضرت ازلی را از جمیع جهات من غیر جهات ادراک فرمود..." (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 197 / ج 2 طبع کانادا، ص 322). باید به این نکته دقیق توجه داشت که حضرت موسی مهتدی به هدایت الهیه بوده‌اند و مقصود از این موارد که از قلم قدّم نازل گشته، به بیان مبارک، "ظهور این تجلیات است در عالم ظاهر. و الا آن حضرت لم یزل مهتدی بوده به هدایه الله و لایزال خواهد بود بلکه شمس هدایت از او مستشرق شد" (همان، به ترتیب ص 198 و 323).

12 جناب اشراق خاوری در قاموس لوح ابن ذئب، ذیل همین ماده، مطلبی نوشته‌اند که تلخیص آن چنین است: مقصود صدرالعلماء است که موسوم به میرزا مرتضی بود و از پیروان یحیی ازل بود و از اعداء لدود امرالله محسوب می‌شد. او برادری داشت به نام سید باقر اصفهانی که نامش در صفحه 150 جلد هشتم مائده آسمانی از قلم جمال مبارک ذکر شده است. برادر دیگری میرزا محسن داماد سید عبدالله بهبهانی معروف بود.

16. در مقامی به قلب انسان اطلاق می‌شود که محل تجلی الهی است. در کلمات مکتونه زیارت می‌کنیم، "أشْرَقَتْ عَلَيْكَ النُّورُ وَنُفِخَتْ رُوحُ السَّنَاءِ فِي سَيْنَاءِ قَلْبِكَ".

17. در مقامی به "سیناء نور" تعبیر شده است. اگرچه، در تعبیر جناب اشراق خاوری رتبه و مقامی است که نور الهی بر قلب حضرت موسی تجلی کرده است. جمال مبارک در کتاب ایقان (ص 9) آن را اینگونه توصیف می‌فرماید، "تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را به ملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود." جناب اشراق خاوری در قاموس ایقان (ج 2، ص 899) آن را اینگونه توضیح می‌دهند، "سینای نور: مقصود رتبه و مقامی است که نور الهی در آن مقام بر قلب موسی تجلی فرمود و او را به خلعت رسالت مخلع داشت و آن شجره همان شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه است که در قرآن مجید در سورة النور بدان تصریح فرموده و مقصود از شجره نورانیه، حقیقت نورانیه متجلیه در حضرت موسی بود." حضرت عبدالبهاء در مکاتیب مبارک، ج 1، ص 56-58 آن را تشریح فرموده‌اند: "ذلک الاستماع و الاصغاء مستمر الى الآن لأنّ حدود الزمان ليس لها حكم في عالم الرحمن و مقامات الالهيه و الربوبية مقدسة عن الوقت و الأوان..." (مضمون: آن شنیدن تا کنون ادامه داشته زیرا حدود زمانی را در عالم الهی حکمی نیست و مقامات الوهیت و ربوبیت مقدس از وقت و زمان است).

18. در مقامی "سیناء روح" به ارض اقدس اطلاق شده است. حضرت ولی امرالله در توفیق 25 دسامبر 1939 خطاب به احبابی ممالک شرقیه می‌فرماید، "در این کور بدیع مشعشع الهی، که در جمیع شئون ممتاز از اکوار سابق و ادیان قدیمه و ادوار سالفه است، مرکز روحانی و اداری امر الهی در یک اقلیم، یعنی ارض اقدس، ارض المیعاد، سیناء الروح، طور الایمن، حوریب الظهور، البقعة الأحدیة، مرج عکا، مآدبه‌الله، الملحمة العظمی، جبل الرب مجتمع و مستقر" (توفیعات مبارکه 39-1927، ص 314).

19. در مقامی به عظمت الهی اطلاق شده است. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "الهی الهی لا تمنع أبصار القلوب عن التوجه إلى طور عرفانک و عن النظر إلى سیناء عظمتک و اقتدارک" (یاران پارسی، ص 53 - مضمون: ای خدای من، ای خدای من، چشم‌های دلها را از توجه به طور عرفان و از نگرستن به سیناء عظمت و اقتدارت باز مدار).

20. در مقامی به هنگامه ظهور الهی اطلاق شده است. حضرت عبدالبهاء در مناجاتی که در لحظات بسیار دشوار حیات هیکل مبارک صادر شده تقاضای تحقق وعده‌های جمال مبارک در بعث نفوس زکیه را می‌نماید و محلّ این وعده را "سینای ظهور" مشخص می‌فرماید: "... كما وعدتني حين اندک طور وجودی من تجلیک علی سیناء الظهور مشهد اللقاء" (ایام تسعه، ص 438 - مضمون: آنچه‌آن که وعده فرمودی به من زمانی که کوه وجودم از تجلیات تو در سیناء ظهور، مشهد دیدار، متلاشی شد). در بیانی خطاب به جناب سمندر از قلم اعلی نازل، "ای سمندر مشتعل به نار محبت الله و متوقد به نار موقده در شجره مبارکه در اعلی الطور سیناء الظهور..." (آیات بینات، ص 325)

21. در مقامی به عزت رحمانیه اطلاق شده است. در دعایی که به صلوة حاجات معروف شده نمازگزار از خداوند تقاضا می‌کند همان که بر حضرت موسی تجلی شده بر او نیز متجلی گردد: "ای ربّ تجلّ علیّ فی هذا المقام ما تجلیت به علی الکلم فی فاران حبک و حوریب عنایتک و سیناء عزّ رحمتک العزیز المنیع" (امر و خلق، ج 4، ص 7-76 - مضمون: ای پروردگار من متجلی کن بر من در این مقام آنچه را که در فاران حب خود و حوریب عنایت خویش و سیناء عزت رحمانیه حضرتت که بس عزیز و بلندمرتبه است، بر کلیم [حضرت موسی] تجلی فرمودی).

22. در مقامی حاکی از بقا و جاودانگی الهی است. در این کلام، سدره به روح، سیناء به بقا، و منادی الهی به بلبل قدم و ندای الهی به بهترین لحن‌ها تسمیه شده است: "قل قد ارتفعت سدره الروح علی سیناء البقاء و تغنّ بلبل القدم بأحسن الألحان علی أفنانها إذا فاصمتوا یا هیاکل السبحان لإسماعها" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 14/ ج 2، طبع کانادا، ص 352 - مضمون: بگو هرآینه درخت روح در سینای بقا مرتفع شد و بلبل ازلی به بهترین نغمه‌ها بر شاخه‌های آن بسراید. پس خاموش باشید ای هیاکل سبحانی تا که نغمه‌اش را بشنوید).

23. در مقامی حاکی از امرالله است و بخصوص این امر مبارک. در بیانی در سوره القميص به انصعاق طوريون در سينای امر الهی شهادت می دهند: "قل تالله قد انصعقت الطوريون على سيناء الأمر و فرت العمائون عن هذا القسورة الإلهي و سموتت الروحيون في هذا الفزع الذي فيه يجزع كل شيء إلا من أخذته يد الفضل من لدن عزيز قدير" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 36/ج 2، طبع کانادا، ص 390 - مضمون: بگو قسم به خداوند طوريون [اصحاب حضرت موسی] در سينای امر بيهوش شدند و اهل عماء از اين شیر الهی گریز اختیار کردند و اهل روح نیز از این ندایی که در آن جمیع اشیاء به ناله و ندبه در آیند مگر کسانی که دست فضل از طرف خداوند عزیز قدير آنها را دریا بد، خواهند مرد). در بیان دیگر از قلم میثاق نازل، "الحمد لله الذي تجلى بجماله و ظهر بعظمته جلاله و أشرق بنور وجهه و لاح بضياء طلعه و نور الكائنات بطلوع صبح صفاته فانصعق الطوريون في سيناء الأمر و تحيرت الربيون في بقعة القدس و خروا مغشياً و انصعقوا الراسخون ..." (آیات بینات، ص 335 - مضمون: حمد خدایی را که به جمالش تجلی کرد، به عظمت جلالش ظهور فرمود و به نور سیمایش اشراق کرد و به نورانیت طلعتش درخشید و کائنات را به طلوع صبح صفاتش روشنی بخشید؛ پس طوريون در سينای امر منصعق شدند و ربيون در بقعة مقدسه متحیر ماندند و بر زمین افتادند و راسخون نیز بيهوش شدند).

24. انصعاق طوريون در مقامی دیگر در "سيناء عرفان" مطرح شده است. جمال قدم می فرماید، "قد ارتفع النداء من الافق الأعلى و انصعق الطوريون في سيناء العرفان و صاحت الصخرة و نادت قد ماج بحر الوصال و أتى مالك يوم المآل راكبا على السحاب" (آیات بینات، ص 107 - مضمون: ندا از افق اعلی بلند شد و طوريون در سينای عرفان منصعق شدند و صخره بنا لید و ندا در داد که بحر وصال به موج آمد و مالک روز آخرت سوار بر ابر پیامد).

25. انصعاق طوريون در مقامی به "سيناء الوقوف" نسبت داده شده است. جمال مبارک می فرماید وقتی مردم را در جهالت و منهک در هوی دیدیم اندکی پرده را کنار زدیم تا قدری آگاهی یابند و طوريون در حصول ایمان متوقف ماندند و منصعق گشتند: "ثم أعلم بأننا لما وجدنا الناس في وهم الجهل و سكر الهوي أرفعنا ذيل الستر بأنامل الأمر أقلّ عمّا يحصى إذا ارتفعت ضجيج الطوريون على سيناء الوقوف و شقت أستار الأبرار و انصعق كل اسم معروف" (لثالثی الحکمة، ج 1، ص 42). از این محل و قوف به "تیه الوقوف" نیز یاد شده است: "قد نادى المناد إذ أتى الميعاد و انصعق الطوريون في تيه الوقوف من سطوة ربك مالك الإيجاد" (اشراقات، ص 68). با توجه به این که حضرت بهاءالله در لوح نصیر اشارتی دارند که نفوس به علت توقف در عقبه های مختلف از ورود در رضوان قدس محبوب خود را محروم می نمایند، استنباط می شود که اشاره به انصعاق طوريون دال بر عدم ایمان آنها است. در لوح نصیر آمده است، "تورا به هیکی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فلیز به ورود در مدینه قدس صمدانیه و مقرر عز رحمانیه نشده... تالله الحق در کل حين تو و امثال تو مشهورند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در عقبه اسماء محتجب" (مجموعه الواح، ص 171). باید به این نکته اشاره کرد که "اهل وقوف" ابدأ مورد تأیید نیستند. از حضرت اعلی بیانی منقول است که اهل سوق را از جمله اهل وقوف بر شمرده اند و سگ یهود را بر آنها برتری داده اند. شیخ احمد نیز اهل عالم را به سه طبقه تقسیم کرده است: واصلان، سالکان، اهل وقوف.¹³

26. در مقامی مقصود از سیناء، کلمات الهی، مقصود از سدره، اشجار قدسیه در کلمات مبارک، و مقصود از آتش، نار شوق است و مقصود از جمیع اینها جذب نفوس به مقامی است که ملکوت اسماء و صفات در ظل آن قرار گیرد و به اعتلائی واصل شود که ساکنان زمین و آسمان هرگز نائل نگردند: "فوجالی لو يأخذك جذوة من نار الشوق التي أوقدناها في سدرات القدس على سيناء"

¹³ حضرت بهاءالله می فرماید، "ای کاش مستمع یافت می شد تا رشی از ققام بحر نار و این طمطام ذخیر شرار ذکر می شده. ولیکن همان به که این لؤلؤ در صدف بحر هویه مکنون باشد و در اوعیه سر مخزون ماند تا هر نامحرمی محروم گردد و هر محرمی محرم جلال شود و به حرم جمال در آید. پس چه مسعود است نفسی که قفس تن را به نار حب بگدازد و به نفس روح مؤانس آید تا به رحمت بلند راحت فائز گردد و به نعمت عالی عزت مرزوق شود" (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 198)

تلك الكلمات ليجذبك إلى مقام الذي تشهد في ظلك ملكوت الأسماء و الصفات و تجد نفسك في علو الذي لن يبلغ إليه سگان الأرضين و السموات" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 58 / ج 2، طبع کانادا، ص 392 - مضمون: قسم به جمال اگر ذره ای از نار شوقی که در درختان قدس در سینای آن کلمات افروختیم تو را در بر گیرد، هرآینه تو را به مقامی جذب کند که ملکوت اسماء و صفات را پایین تر از خود مشاهده کنی و خود در بلندیایی بیابی که ساکنان زمین ها و آسمان ها ابداً به آن واصل نگردند).

27. در مقامی اشاره به ازلیت الهی است و نار مزبور جهت حرق اشارات و خرق حجابات است که مبدا فردی به حدود اشارات و حجابات دلالات محبوب مانند و از تقرب به ساحت الهی ممنوع شود: "ایاک أن لا تجعل نفسك محدوداً بحدود الإشارات و لا محجوباً بحجب الدلالات؛ فانحرق الحجابات بسلطان من لدنا ثم احرق الإشارات بهذه النار التي اشتعلت في سيناء القدم و تجلي على هذا القلم بما يجذب عنه افئدة الذينهم كانوا بآيات الله هم مقتدون" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 104 / ج 2، طبع کانادا، ص 433 - مضمون: مبدا خود را به حدود اشارات محدود کنی و یا به حجاب دلالات در پرده قرار دهی. حجاب را به قدرتی از سوی ما پاره کن سپس اشارات را به این آتشی که در سینای ازلی شعله ور شده بسوزان و بر این قلبی که به آن جمیع قلبی کسانانی که به آیات الهی اقتدا می کنند مجذوب می شود، تجلی نما).

28. در مقامی نیز به الوهیت ذات الهی اشاره دارد. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "... حين الذي استشرقت شمس الوهيتك عن افق سماء سناء سيناء لاهوت احديتك" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 342 / ج 2، طبع کانادا، ص 647 - مضمون: در هنگامی که خورشید الوهیت تو از افق آسمان نور سینای لاهوت احدیتت اشراق کرد...).

29. در مقامی به جلالت الهیه دلالت دارد. حضرت عبدالهء در مناجاتی در حق حبای قزوين می فرماید، "الهي الهی هؤلاء عباد رحتهم صهء العطاء و هزتهم نسائم الوفاء و جذبهم أنوار الجمال و هدتهم النار الموقدة في سيناء الجلال إلى سبيلك المستقيم و منهجك القويم..." (آیات بینات، ص 350 - ای خدای من، ای خدای من اینها بندگانی هستند که باده عطای تو آنها را محور کرد و نسیم های وفا آنها را به اهتزاز آورد و انوار جمالت آنها را مجذوب ساخت و آتشی که در سینای جلال تو روشن است آنها را به راه راست تو و سبیل قویم تو هدایت نمود).

لقای الهی (ص 316) و (317)

مبحث نظر ترانی و لن ترانی یکی از موضوعاتی است که گاهی مطرح می شود که چگونه است که حضرت موسی از خداوند کلمه "لن ترانی" را شنید، اما حضرت بهاء الله "انظر ترانی" را مطرح می فرماید. جمال مبارک در لوحی می فرماید که احتجاج خلق سبب می شود که خداوند بسیاری از اسرار مستور را بیان نفرماید.¹⁴ اگر ناس به بلوغ برسند بر معانی و مفاهیم الهی واقف می شوند و با شور و شوق آن را می پذیرند. زیرا "منتهی ذروه عرفان" عبارت از پذیرفتن جمیع مطالبی است که از "سماء مشیت الهی نازل". بدین لحاظ است که "وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی" (اقتدارات، ص 90).

جمال مبارک در تبیین این نکته که چرا حضرت موسی خطاب لنترانی شنید می فرماید، "موسی که از انبیای اعظم است بعد از ثلاثین یوم، که به قول عرفا در عشره اول افعال خود را در افعال حق فانی نمود و در عشره ثانی صفات خود را در صفات حق و در عشره ثالث ذات خود را در ذات حق و

¹⁴ میرزا هادی فرزند میرزا یحیی دولت آبادی تابع ازل بود و ازل او را وصی خود تعیین کرده لقب "ودود" به او داد. حاجی میرزا هادی در دوره آقا نجفی که او را بابی خوانده بود سخت به وحشت افتاد و در محضر شیخ نجفی بالای منبر رفت و از امر الله تبری نمود و به حضرت اعلی و سایر نفوس مقدسه و یحیی ازل لعنت فرستاد و آقا نجفی مسرور شد و او را مسلمان واقعی نامید. (نقل به اختصار از قاموس لوح ابن ذئب، ذیل "هادی دولت آبادی")

گفته‌اند چون بقیه هستی در او باقی بود لذا، خطاب لَنْ ترانی شنید" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 143).

البته عتاب و خطاب حق به مظاهر ظهور در واقع خطاب به مؤمنین به آنها است، نه خود آنها. زیرا شفقت خداوند مانع از آن است که به عتاب و خطاب خلق را محزون و افسرده سازد و بدین لحاظ پیامبرش را مخاطب قرار می‌دهد. (مفروضات، ص 126؛ فصل "مد" / همچنین نگاه کنید به مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 126).

اصل قضیه "انظر ترانی" به اقبال به حق مربوط می‌شود. اگر اقبال با تمام دل و جان و با قلب پاک صورت گیرد به منزله لقای حق است. بیان جمال مبارک گویای موضع است: "یا ناظر انظر ترانی إِنَّ الَّذِي أَقْبَلَ إِلَيَّ أَنَّهُ مَنَّ رَأَى أَنَّ رَبِّي عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدٌ. دَعِ الْمَوْتَى وَتَمَسَّكَ بِاسْمِ الَّذِي بِهِ تَمَسَّكَ كُلُّ مُخْلِصٍ آمِينَ" (لثالی حکمت، ج 3، ص 191 - ای ناظر بنگر تا مرا ببینی. به درستی که کسی که به من اقبال کند از کسانی است که مرا می‌بیند. پروردگارت بر آنچه می‌گویم گواه است. مردگان را بگذار و به اسمی که هر مخلص امانت‌داری¹⁵ به آن تمسک جست، متمسک شو).

در خصوص "انظر ترانی" و "لَنْ ترانی" مطلبی در دفتر 15 سفینه عرفان مندرج است. مراجعه شود.

جمال غیب در هیكل ظهور (ص 317)

این نکته بسیار دقیقی است که باید در پرتو آثار مبارک و شاید کتب سالفه به آن توجه نمود. شاید اولین اشارتی که به ظهور "غیب مکنون" داده شده در کتاب اخنوخ نبی، پشت هفتم حضرت آدم، باشد. جناب ابوالفضائل در عظمت این ظهور می‌نویسد، "به جمال مختار قسم که هنوز اکثر دوستان از عظمت

¹⁵ باید توجه داشت که مقصود از "امین" کسانی هستند که امانت الهی را که در یوم الست به آنها سپرده شده (سوره احزاب، آیه 172) درست حفظ نمایند. این معنی در ابتدای کلمات مکنونه عربی آمده، "أَنْ يُؤَدُّوا أَمَانَاتِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ" و نیز در فقره دوم نیز ذکر شده است، "لَتَكُونَ لِي أَمِينًا". این امانت در آثار جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء حدّ اقل به سه مورد اطلاق شده است: 1- محبت الهی (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 283 / منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 2، ص 93)؛ 2- عبودیت خداوند (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 146 / منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 3، ص 124)؛ 3- عهد و میثاق الهی (سفینه عرفان، ج 8، ص 37).

این ظهور اعظم استحضار حاصل نموده‌اند و فوائد این یوم عظیم را ندانسته‌اند. اخنوخ، هفتم پشت آدم، اخبار از این ظهور اعظم به این عبارت محکم فرموده که، «می‌آید خداوند عظیم و ظهور می‌فرماید پروردگار بزرگ با هزاران هزار مقدس تا بر همه حکم فرماید و بی‌دینان را بر هم‌دستی الزام فرماید.» امروز است که مصداق این وعده ظاهر شد و آفتاب الهی از برای ابراز ما هو المستور طالع گشته. اگر هدایت کبری نفسی را به خلعت تقدیس بیاراید از اصحاب ظهور و وسایط ابلاغ فیض مکمل طور محسوب آید و اگر العیاذ بالله نفسی به اوراق اشجار منیه دست برد و به محرّمات مرتکب گردد، از پیشگاه اقدس ربّانی مردود شود و چنانچه در عبارت اخنوخ است، به نگاه خود الزام یابد» (رسائل و رقائق، ص 382).

این نشانه را در آثار منقوله از حضرت مسیح نیز توان یافت. در تمثیل باغ و باغبانان شیر و صاحب باغ که تشبیه این جهان به باغ، مردمان به باغبانان و خداوند به صاحب باغ است. مثال مزبور از باب بیستم انجیل لوقا نقل می‌شود، "شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانانش سپرد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده تهی دست باز گردانیدند. پس غلامی دیگر روانه نمود؛ او را نیز تازیانه زده و بی‌حرمت کرده تهی دست باز گردانیدند؛ و باز سیمی فرستاد؛ او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند. آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم. پسر حبیب خود را می‌فرستم شاید چون او را بینند احترام خواهند نمود. اما چون باغبانان او را دیدند با خود تفکرگان گفتند این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد. او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد."

در این تمثیل، "پسر حبیب" یا "پسر محبوب" اشاره به حضرت مسیح و شهادت قریب الوقوع ایشان است و صاحب باغ عبارت از پدر آسمانی او. در آثار جمال مبارک اشاراتی تلویحی به این تمثیل را می‌توان یافت. از آن جمله است اشاره به یوم "حصاد" یا برداشت محصول: "إِنَّهُ قَدْ أَتَى يَوْمَ الْحِصَادِ وَ فُصِّلَ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ خَزَنَ مَا اخْتَارَ فِي أَوْاعِي الْعَدْلِ وَ أَلْتَمَى فِي النَّارِ مَا يَنْبَغِي لَهَا...". (لوح پاپ، مجموعه الواح خطاب به ملوک، ص 87 - مضمون: یوم برداشت محصول آمد و بین اشیاء جدایی افتاد. آنچه را که اختیار کرد در ظروف عدل ذخیره کرد و آنچه را که لایق نار بود در آن انداخت...).

بشارت دیگر حضرت مسیح رجعت آن حضرت در جلال پدر آسمانی است. حضرت بهاءالله بدین نکته نیز اشارتی دارند. در لوح اقدس از قلم مقدس نازل، "قُلْ قَدْ جَاءَ الْأَبُ وَ كُلُّ مَا وَعَدْتُمْ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ" (کتاب مبین، ص 140 - مضمون: بگو پدر [آسمانی] آمد و آنچه را که در ملکوت الهی بدان وعده داده شده بودید تحقق بخشید).

بشارت دیگر حضرت مسیح راجع به آمدن رئیس این جهان است. جمال مبارک در لوح اقدس می‌فرماید، "قل للقسيس قد أتى الرئيس" (همان).

در کتاب قرآن بشارات متعدده به لقاء الهی در این جهان موجود است. از آن جمله است، "يأتهم الله في ظُللٍ من الغمام" (سوره بقره، آیه 210). در آثار متعدده حضرت بهاء الله به این نکته تصریح شده است: "قد أتى الوهاب في ظلال السحاب" (کتاب مبین، ص 97)، "قد أتى المختار بسلطان العظمة و الإقتدار" (همان، ص 98)، "قد أتى القيوم انظروا يا اولى الأبصار" (همان، ص 98)، "قد أتى الرحمن في ظلال البيان" (همان، ص 313)، "قد أتى القيوم على ظلال البرهان" (همان، ص 313). حضرت عبدالبهاء در تحقق بشارت مزبور در قرآن می‌فرماید، "أخذ الله العهد منهم في كل كتب و صحف و زبر عند إشراق كل نور من انواره و طلوع كل نير في آفاقه بأن يعترفوا بقدرته و سلطانه و يسجدوا له يوم يأتهم في ظلال من غمامه و يفدوا أنفسهم حين ظهوره فداءً للقائه" (من مکاتیب عبدالبهاء، ص 20 - مضمون: در کلیه کتابها و صحیفه‌ها در هنگام اشراق هر نوری [پیامبری] از انوارش و طلوع هر خورشیده در آفاکش از آنها عهد گرفت که به قدرتش و سلطانش اعتراف کنند و روزی در سایه‌هایی از ابرهایش بیاید بر او سجده نمایند و خویشان را در حین ظهورش فدای دیدار او نمایند). در بیانی از قلم قدم نازل، "قل هذا فجرٌ فيه ظهر كينونة المكنون و غيب المخزون" (منقول در صفحه 102 توقيعات مبارکه خطاب به احبابی شرق - مضمون: بگو این بامدادی است که در آن کینونت مکنون و غیب مخزون ظاهر شد).¹⁶

این معنی در این کلام جمال مبین صراحةً بیان شده است، "اگر نفسی فی الجمله در اناجیل اربعه و کتب مقدسه تفکر نماید اعتراف می‌نماید بر این که امروز را مثل و نظیری نبوده، چه که غیب مکنون بر عرش مستوی و مشهود است." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 32، ص 158). از آنجا که ناس در ذهن خود خدایی را مجسم می‌سازند که "غیب منبع لایدرک" است و او را خالق کائنات و مبعث رسل می‌دانند و در واقع مشیت اولیه است که در این مقام واقع است، حضرت بهاء الله ظهور مشیت اولیه را به ظهور غیب منبع لایدرک تعبیر می‌فرماید، "ای حبیب در این ایام طلعت غیب منبع ممتنع لایدرک که در خلف الف الف حجاب لطیف نور منیر مضی خود مخفی و مستور بود از خلف نقاب ظاهر آمد و به یک قبسه از اشراق انوار جمالش طوریون را منصعق و معدوم بل کأن لمیکن شیئاً مذکور نمود." (همان، ص 154).

¹⁶ چون این بحث مفصل است، باید برای مشاهده شواهد کثیره آن به مقاله‌ای که تحت عنوان "ظهور کنز مخزون" نوشته شده مراجعه شود.

این معنی کاملاً روحانی است. گو این که در کلمات مکتونه فارسی می‌فرمایند، "در بادیه‌های عدم بودی تو را به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم...". اما کاملاً گویا است که مقصود خلقت روحانی است. این معنی را در لوح مبارک رضوان که با "قد اتی ربیع الرحمن" آغاز می‌شود می‌توان مشاهده کرد: "قد قبضنا الأرواح بسلطان القدرة و الإقتدار و شرعنا فی خلق بدیع فضلاً من عندنا و أنا الفضال القديم" (ایام تسعه، ص 256 - همه را قبض روح کردیم و به فضلی از سوی خود خلقی بدیع را شروع کردیم و ما فضل ازلی هستیم).

در هنگام ظهور، کلّ نفوس در قبور نفس و هوی نائم بل میت هستند. به دم حیات که مظهر ظهور در آنها می‌دمد، قیام می‌کنند و به حیات باقیه واصل می‌شوند. مقصود از احیاء، دادن حیات روحانی به آنها است. حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند که در اثر نفخة اول (ظهور حضرت اعلی) همه منصعق شدند و در اثر نفخة ثانی (ظهور حضرت بهاءالله) همه از عدم به وجود آمدند: "قد نُفخ فی الصور النفخة الاولى و انصعق من فی الأرض و السموات العلی فتبعتها نفخة أخرى نفخة الحیات و قامت الاموات من مرآد الفناء" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 33 - مضمون: در صورتیکه بار دمیده شد و ساکنان آسمانها و زمین بی‌هوش شدند؛ مرتبه دوم که دمیده شد، نفخة حیات بود و اموات از قبور فنا برخاستند).

در کلامی دیگر، حضرت عبدالبهاء به ظهور کلمه جامعه از سدره انسانی (حضرت بهاءالله) اشاره دارند که سبب احیاء نفوس میت‌ه گردید: "...المشرقة فی سیناء الظهور طور النور فاران الرحمن المتکلمة فی سدره الانسان اتی أنا الله الظاهر الباهر المتجلی علی آفاق الامکان بحجة و برهان و قدرة و قوّة أحاطت ملکوت الاکوان خضعت الاعناق لآیاتی و خشعت الاصوات لسلطانی و شاخصت الابصار من أنواری و ملئت الآفاق من أسراری و قامت الاموات بنفحاتی و استیقظت الرقود من نسماقی و حارت العقول فی تجلیاتی و اهتزت النفوس من فوحاتی و قرّت العیون بکشف جمالی و تنورت القلوب بظهور آثاری و انشاحت الصدور فی جنة لقائی و فردوس عطائی" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 54 - مضمون: ... اشراق کرده در سینای ظهور، طور نور، فاران رحمن، متکلم در سدره انسان به این کلام که من خداوند ظاهر باهر متجلی بر آفاق عالم ناسوت به حجت و برهان و قدرت و قوتی هستم که عوالم را احاطه کرده و جمیع در مقابل آیات من خاضع شده و کلیه صداها در مقابل سلطنت من خاموشی پذیرفته و دیدگان از انوارم خیره مانده و آفاق از اسرارم پر شده و اموات به نفحاتم قیام کرده و از نسیم‌هایم از خواب بیدار شده و عقول از تجلیاتم متحیر مانده و نفوس از نسیم‌های خوشبوی من به اهتزاز آمده و

دیدگان به برملا شدن جلال روشن گردیده و قلوب به ظهور آثار نورانی گشته و صدور در بهشت دیدارم و فردوس عظیم گشاده گشته است).

در بیان مشابهی صادر از قلم میثاق مفاهیم مذکور را می‌توان مشاهده نمود، "هذه الكلمة الجامعة بجميع معانيها و مبانيها ... ظاهرة باهرة ... في الحقيقة الكلية الفردانية ... الهوية المطلقة ... الناطقة في غيب الامكان قطب الأكوان المشرقة في سيناء الظهور طور النور فاران الرحمن المتكلمة في سدرة الإنسان إني أنا الله الظاهر الباهر المتجلى على آفاق الإمكان بحجة و برهان ... خضعت الأعناق لآياتي و خشعت الأصوات لسلطاني ... و قامت الأموات بنفحاتي و استيقظت الرقود من نسماي و حارت العقول في تجلياتي و اهتزت النفوس من فوحاتي..." (من مكاتيب عبدالبهاء، ص 43).

در بیان دیگر در می‌یابیم که مقصود از قبر، قبر جسد آدمی است و بدین قیاس، مقصود از احیاء، خلق جدید: "سبحان من أنشأ الوجود و أبدع كل موجود ... و خلق الخلق الجديد في حشر مبين و القوم في سكراتهم لغافلون و نفخ في الصور و نُقِرَ في الناقور و ارتفع صوت السافور و صعق من في صقع الوجود و الأموات في قبور الأجساد لراقدون" (من مکاتیب عبدالبهاء، ص 99 - مضمون: مقدس است کسی که عالم وجود را پدید آورد و کل موجودات را آفرید ... و خلق جدید را در روز حشر آشکار به وجود آورد ولی مردم در سختی مرگ خود غافل هستند. و در صور دمیده شد و در شیپور نیز دمیده شد و صوت سافور بلند شد و همه کسانی که در عالم وجود بودند بیهوش شدند و مردگان در قبور اجساد خوابیده‌اند).

با این همه، می‌توان به خلقت کلی الهی که در قدیم زمانی صورت گرفته نیز تعبیر نمود. در بیانی از جمال مبین به این نکته تصریح شده است که عالم وجود از عدم محض به وجود آمده و این از فضل جمال الهی است و الاً ابداً قابلیت و استعداد وجود در عدم محض نیست. طلعت ابهی می‌فرماید، "جواهر توحید و لطائف تمجید متصاعد بساط حضرت سلطان بی‌مثال و ملیک ذوالجلالی است که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلت بعد و فنا نجات داده به ملکوت عزت و بقا مشرف نمود و این نبود مگر به صرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بخت را لیاقت کون و انوجاد نپاید" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 9-338).

شرط مشاهده تجلیات انوار الهی (ص 317)

در این بخش از لوح مبارک احمد، حضرت بهاء الله ابتدا به پاکی دیده و گوش اشاره دارند و سپس به حفظ قلب و دست تصریح میفرمایند و برای هر یک از آنها وظیفه‌ای را مشخص می‌کنند. ایفای این وظایف موکول به برخورداری از شرایط لازم است و الا از عهده بر نخواهند آمد.

ابتدا "چشم" مطرح است که باید "پاک و مقدّس" باشد، یعنی "به غبار نفس و هوی تیره" نشده باشد. اگر نگاهی به سایر آثار مبارک داشته باشیم، مشاهده می‌کنیم برای دیدگان انسان ارزشی والا قائل شده‌اند. در سوره الهیکل از قلم اعلی نازل، "ان یا عین هذا الهیکل لا تلتفتی الی السماء و ما فیها و لا الی الارض و من علیها انا خلقناک لجمالی ها هو هذا فانظری کیف شئت و لا تمنعی لحاظک عن جمال ربک العزیز المحبوب. سوف نبعث بک اعیناً حدیدةً و ابصاراً ناظرة یرون آیات بارئهم و یحوّلن النظر عن کلّ ما یدرکه المدرکون و بک نعطی قوّة البصر لمن نشاء و نأخذ الذّین منعوا عن هذا الفضل الا انهم من کأس الوهم یکرعون و لا یفقهون." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 3 - مضمون: ای چشم این هیکل، به آسمان منگر و آنچه که در آن است و به زمین و آنچه که بر آن است نیز نگاه مکن. تو را خلق کردیم که به جمال من بنگری و اینک جمال من. پس نظر انداز آنگونه که می‌خواهی و دیدگان خود را از جمال پروردگار عزیز محبوت باز مدار. به زودی به وسیله تو چشمان تیزبین و دیدگان نگران مبعوث خواهیم کرد تا آیات پروردگارت را مشاهده نمایند و دیده را از کل آنچه که درک کنندگان پی می‌برند برگردانند و به وسیله تو توان دیدن به هر کسی که بخواهیم عنایت خواهیم کرد و از کسانی را که منع می‌شوند از این فضل، هلاک خواهیم کرد؛ زیرا آنها از جام وهم می‌نوشند و درک نمی‌کنند.)

با توجه به این که مخاطب و مخاطب این لوح مبارک نفس مظهر ظهور الهی است¹⁷، بنابراین عین آن هیکل دیدگان حضرت جمال قدم است که ناظر به جمال پروردگار است. حال، باید یکی از دو طریق را اتخاذ کرد: یا از جمله کسانی شد که دیده از همه چیز برمی‌گیرند و به خدایشان ناظرند و جز او را لایق دیدن نمی‌دانند مگر به خاطر او؛ یا از جمله کسانی باشند که محروم از این فضل هستند و در زمره مضمولین "خائنة الابصار"¹⁸ که نص قرآن است و طبق بیان فوق از جمله نوشندگان جام اوهام.

¹⁷ جمال قدم در جواب شخصی که از مخاطب این لوح سؤال کرده بود فرمودند، "المُخاطَبُ و المُخاطَبُ هو نفسی المهیمنة علی العالمین" (اسرار الآثار خصوصی، ج 5، ص 277).

¹⁸ اشاره به آیه قرآنی "یعلمُ خائنة الأعین و ما تُخفی الصدور" (سوره غافر (40)، آیه 19). حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "یومی عظیم است ... اسرار قلوب و صدور مشهود؛ خائنة الأعین و خافیه الصدور وصف این یوم است" (لثالی الحکمة، ج 2، ص 221)

دیدگان آوده به فریبندگی‌های این جهان قادر به مشاهده و درک علوم الهی نیستند. از قلم ابهی نازل، "لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به" (مجموعه الواح، ص 84). بدین لحاظ است که جمال قدم می‌فرماید، "برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید" (مجموعه الواح، ص 335).

گوش نیز وضعیتی مشابه چشم دارد. در سوره‌الهیکل آمده است، "ان یا سمع هذا الهیکل طهر نفسک عن نعیق کل ناعق مردود ثم استمع نغمت ربک انه یوحی الیک من جهة العرش انه لا اله الا انا العزیز المقتدر المهیمن القیوم. سوف نبعث بک آذاناً مطهّرة لاصغاء کلمة الله و ما ظهر من مطلع بیان ربک الرحمن الا انهنّ یجدن ترنّمات الوحی من هذا الشّطر المبارک المحمود" (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 3 - مضمون: ای گوش این هیکل خود را از آوای نازیبای هر گمراه کننده مردودی پاک کن پس بشنو نغمت پروردگارت را که از سوی عرش به تو وحی می‌رساند که به درستی که نیست خدایی جز من که عزیز و مقتدر و مهیمن و قیوم هستم. به زودی گوش‌های پاک به وسیله تو برخوایم انگیخت تا کلام الهی را و آنچه را که از مطلع بیان پروردگار بخشنده‌ات ظاهر شده است، بشنوند. به درستی که آنها ترنّمات وحی را از این شطر مبارک ستوده می‌شنوند).

در وضعیت چشم و گوش همین کلام الهی کافی است که، "ای بنده‌گان دیدن به دیده بوده و شنیدن به گوش. هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوش‌ی است که به دیده از آن نگرانی؛ چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی" (مجموعه الواح، ص 252).

قلب محلّ و منزل خداوند است، "فؤادک منزلی قدّسه لنزولی"؛ جمیع آنچه که در آسمانها و زمین است برای انسان است، مگر قلوب که محلّ نزول تجلّی الهی است. این منزل را باید حفظ کرد، نباید به دیگری وا گذاشت، نباید در آن تصرف کرد، نباید بی اذن صاحب‌خانه در آن وارد شد؛ نباید به امر دیگری مشغولش ساخت. تنها اجازتی که به ما داده‌اند آن است که در روضه قلب گل عشق بکاریم و لاغیر. دل مانند شمعی است که برافروخته دست قدرت الهی است. نباید گذاشت بادهای نفس و هوی که مخالف روشنی شمع است، به هبوب آید و شمع را خاموش کند.

به عبارت دیگر، قلب ما آینه‌ای است که باید آن را صیقل داد تا انوار الهی در آن تجلّی کند، "خلصوا مرایاء قلوبکم لتجلّی الأنوار من هذا الجمال الذی أشرق فی قطب الإستجلال و یستضیء فی مرکز الزوال بضیاء الذی استضاء منه کلّ من فی السّموات و الأرضین إلاّ الذینهم کفروا بآیات الله ثمّ أنکروا برهانه و

جاحدوا آثاره و أعرضوا عن جماله و كانوا من المغلین" (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 56 - مضمون: آینه‌های دل‌هایتان را پاک کنید از برای تجلی انوار از این جمالی که در قطب جلال و شکوه اشراق کرده و در وسط آسمانی نورافشانی می‌کند به نوری که جمیع ساکنان آسمانها و زمین از پرتو او نورانی می‌شوند مگر کسانی که به آیات الهی کفران ورزیدند سپس برهان او را انکار کردند و آثارش را نپذیرفتند و از جمالش روی برگرداندند و از بدخواهان بودند).

در واقع نزول جمال الهی به صورت تجلی جمال او است در آینه قلوب. تقدیس و تطهیر قلب وسیله می‌خواهد و آن "کوثر بیان رحمن" است، "ای قوم امروز آفتاب بیان از افق سماء فضل مشرق و نور ظهور مکّم طور اُمّام اُدیان ساطع و لامع. صدر و قلب و سمع و بصر را به کوثر بیان رحمن مقدّس و مطهّر سازید و بعد توجه نمائید. لعمرالله از جمیع اشیاء قد اتی الحق اصغاء کنید." (لوح ابن ذئب، ص 48 / به ص 53 کتاب ایقان نیز توجه شود)

و شرط تجلی الهی پاک کردن قلب از نقوش پیشین است، یعنی از هر آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده، "اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس می‌نمودند، البته از جمال الهی محروم نمی‌ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمی‌گشتند." (ایقان، ص 11-12)

یکی از دلایل عدم تجلی الهی در قلب، قلبی که "مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی"، مشغول بودنش به امور دیگر است، لذا از خداوند، علیرغم نزدیکی حضرتش، محروم و محجوب می‌ماند، "حق فرموده که من به انسان نزدیکتر از رگ گردن او به او. لذا می‌گوید با وجود آن که تجلی حضرت محبوب از رگ گردن به من نزدیکتر است، مع ایقان من به این مقام و اقرار من به این رتبه، من از او دورم، یعنی قلب که مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی، از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول؛ از او محجوب و به دنیا و آلای آن متوجه...". (مأئده آسمانی، ج 1، ص 54)

هیچ شکی نمی‌توان داشت که قلب محلّ تجلی الهی است؛ یعنی قلب مؤمن که وسیع‌تر از آسمانها و زمین است تا گنجایش آن را داشته باشد که حق را پذیرا گردد، "این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است، چنانچه در احادیث قدسیّه قبلیه این مقام را بیان فرمودیم «لَا یَسْعُنِ اَرْضِی و لَا سَمَائِی و لکن یَسْعُنِ قلب عبدی المؤمن» و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است، بسا می‌شود که از مجلی غافل است؛ در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکر به حق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری...". (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص 123)

اما غفلت انسان سبب غفلت حق نیست، "بسا می‌شود که انسان از خود غافل است و لکن احاطهء علمیهء حق لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهوده. لذا، البتہ او اقرب بوده و خواهد بود؛ چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خُلِقَ فیہ محبوب" (همان). در بیان دیگر از قلم قدم نازل، "انک لو تغفلُ اِنَّه لایغفلُ عنک و یدکرُک بما وجدَ منک عرف القمیص و یعطیک ما اراد اِنَّه هُوَ الغفور الرَّحیم" (اقتدارات، ص 128 - اگر تو غفلت کنی او از تو غافل نمی‌شود و به بوی خوش پیراهنی که از تو به مشامش می‌رسد تو را ذکر می‌کند و آنچه را بخواهد به تو عطا می‌کند. به درستی که او بخشندهء مهربان است).

بنابراین برای کسب تأیید روح القدس، باید سراج طلب را در قلب برافروخت، نسیم محبت از شطرنج احدیهء می‌وزد و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را روشن می‌کند، قلب و نفس و روح به صور معرفت از خواب غفلت بیدار می‌شود و عنایات و تأییدات روح قدسی الهی حیات تازه مبذول می‌دارد و انسان خود را صاحب قلب و فؤاد تازه می‌بیند. (ایقان، ص 151)

چون قلب پاک شد، شرط خدمت و عبودیت فراهم می‌آید، تأیید می‌رسد، ارتباط متقابل قویم می‌گردد، نصرت حاصل می‌شود، هیكل امر محفوظ می‌ماند، کلام نافذ می‌شود، قلوب نفوس به اذن الهی فتح می‌گردد، "الیوم هر نفسی ارادهء نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد، بل به ما عندالله. لیس له أن ینظرَ الی ما ینفعه بل بما ترتفع به کلمة الله المطاعة. قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدس باشد، چه که سلاح فتح و سبب اولیئه نصر تقوی الله بوده و هست. اوست درعی که هیكل امر را حفظ می‌کند و حزب الله را نصرت می‌نماید. لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب. بها فتح المقربون مدن القلوب بإذن الله رب الجنود." (اشراقات، ص 139)

قلب زنده است، روح می‌خواهد، او را زینتی باید و لباسی، و باید کوشید تا به اوج کمال برسد؛ "روح قلب معرفة الله است و زینت او اقرار بآنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت...". (اقتدارات، ص 162)

قلب خزینهء الهی است، لثالی مکنونه اش را نباید به دست سارقین سپرد، "قلب خزینهء من است لثالی مکنونه آن را به نفس سارقه و هوس خائن مسپار" (دریای دانش، ص 113)؛ قلب چشمهء ای است که نباید آن را از جریان باز داشت، "معین قلب منیر را به خاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمهء جاریهء دل را از جریان باز مداره" (دریای دانش، ص 114)؛ مشکاة قلب محلّ سراج روح است باید حفظش نمود، "ای برادر سراج روح را در مشکاة قلب به دهن حکمت برافروز و به زجاج

عقل حفظش نما تا نفس‌های انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد." (ایقان، ص 47)؛ باید حجاب را از چشم قلب برداشت تا جمال دوست را بی‌حجاب دید، چه که بر خلاف همیشه، محبوب طالب حبیان گشته و معشوق جوای عاشقان شده، "اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیان از پی محبوب روان، در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می‌نماید و محبوب جوای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمرد و این نعمت را کم نشمرد؛ نعمت‌های باقیه را نگذارد و به اشیای فانی قانع نشود. برقع از چشم قلب بردارد و پرده از بصر دل بردرد تا جمال دوست بی‌حجاب بیند و ندیده بیند و نشنیده بشنود" (دریای دانش، ص 29).

ادراک اسرار الهی قلب پاک می‌خواهد، "والله هر کس بخواهد سر معراج را ادراک نماید و یا قطره‌ای از عرفان این بحر بنوشد، اگر هم این علوم نزد او باشد، یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد، البته باید پاک و منزّه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید" (ایقان، ص 145) و تجلّی اشراقات شمس علم و عرفان الهی مستلزم قلبی فارغ از ظنون متعلقه به سبحات جلال است، "سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عَرْضیه پاک و مقدّس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیّه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آن که قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند." (ایقان، ص 2-3).

حق را به چشم دل باید آنگونه دید که در اثبات وجودش به دلیل و برهان نیاز نباشد، "انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لانهایه عرفان نماید و حق را اظهر از آن بیند که در اثبات وجودش به دلیل محتاج شوید و یا به حجّتی تمسک جوید... ای سائل محب اگر در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر فوق کلّ شیء بینی به قسمی که جز او را نیابی... و این مقام مقدّس از آن است که به دلیل مدلل شود و یا آن که به برهانی باهر آید...". (ایقان، ص 71).

امتیاز انسان از حیوان به حیات قلب است نه حیات جسد، چه که این حیات را موت درنیابد و این بقا را فنا اخذ نکند، "اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید، می‌دانید که حیات حقیقی حیات قلب است، نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد، همه ناس و حیوانات شریکند، ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افئده منیره که از بحر ایمان شاریند و از ثمره ایقان مرزوق و این حیات را

موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید، چنانچه فرموده‌اند «المؤمن حیٌّ فی الدارين» اگر مقصود حیات ظاهرهء جسدی باشد که مشاهده می‌شود موت آن را اخذ می‌نماید." (ایقان، ص 92)

بنابراین شایسته آن است که قلب را مقدّس داشت تا خداوند در آن استقرار یابد، "قدّس قلبک لذکری و اذنک لاستماع آیاتی ثمّ أقبل الی المقرّ الذی استقرّ فیه عرش ربّک الرحمن" (کتاب مبین، ص 403 - مضمون: قلبت را برای ذکر من و گوشت را برای شنیدن آیات من پاک کن سپس به مقری که در آن عرش پروردگار مهربانت مستقر شده روی بیاور).

و نهایتاً دست را باید برای گرفتن الواح مستورهء محفوظهء الهیه آماده ساخت. زیارت بیان مبارک در سورة الهیکل کفایت می‌کند: "ان یا هذا الهیکل فابسط یدک علی من فی السموات و الارض ثمّ خذ زمام الامر بقبضة ارادتک انا جعلنا فی یمینک ملکوت کلّ شیء ان افعل ما شئت و لا تخف من الذینهم لا یعرفون ثمّ ارفع یدک الی اللوح الذی اشرق من افق اصبع ربّک و خذ علی شأنٍ بأخذک تأخذه ایادی من فی الابداع كذلك ینبغی لک ان انت من الذینهم یفقهون و بارتفاع یدک الی سماء فضلی ترتفع ایادی کلّ شیء الی الله المقتدر العزیز الودود. سوف نبعث من یدک ایادی القوّة و القدرة و الاقتدار و نظهر بها قدرتی لمن فی ملکوت الامر و اخلق لیعرفنّ العباد انه لا اله الا انا المهیمن القیوم و بها نعطي و نأخذ و لا یعرف ذلك الا الذینهم ببصر الروح ینظرون" (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 8 - مضمون به فارسی: ای هیکل دراز کن دستت را به سوی کسانی که در آسمانها و زمین هستند سپس بگیر زمام امر را در قبضهء ارادهء خویش. ما قرار دادیم ملکوت هر چیزی را در سمت راست تو انجام بده آنچه را که می‌خواهی و خوف به خود راه مده از کسانی که نمی‌دانند. پس دستت را به سوی لوحی بلند کن که از افق انگشت پروردگارت اشراق کرده و بگیر آن را به شأنی که به اخذ تو بگیرند آن را دست‌های کسانی که در عالم آفرینش هستند. اینچنین سزاوار است از برای تو اگر از کسانی هستی که در می‌یابند و به بلند شدن دست تو به سوی آسمان فضل من بلند می‌شود دست‌های همه چیز به سوی خداوند مقتدر عزیز مهربان. به زودی برمی‌انگیزیم از دست تو دست‌های قوت و قدرت و اقتدار و ظاهر می‌کنیم از آنها قدرتم را از برای کسانی که در ملکوت امر و خلق هستند تا بندگان بدانند که نیست خدایی جز من که مهیمن و قیوم هستم و به وسیله آنها می‌بخشایم و نمی‌داند آن را کسی مگر آنها که به دیدهء روح نظر می‌اندازند).

اصغای کلمهء جامعه (ص 317)

کلمه جامع به معنای کلامی است که جامع جمیع معانی باشد، یعنی، اگر به ظاهر کوتاه و مختصر بنماید، جمیع معانی را در خود داشته باشد و آن را عرضه کند. معنای دیگر کلمه جامع، جمع کننده و مانع از تفرقه و تشتت است. در سطور فوق با نقل دو بیان از حضرت عبدالبهاء، معلوم شد که از جمله معانی "کلمه جامع" کلام الهی و نفس مظهر ظهور است. ذیلاً به دیگر مفاهیم مختلف "کلمه جامع" با استناد به آثار مبارکه اشاره می‌شود:

اول، کلمه جامع در هر ظهور: بدایت هر ظهور مانند بدایت خلقت است و هر آنچه که به بدایت خلقت تعلق گیرد به آن ظهور نیز تعلق گیرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید که کلمه جامع در بدایت هر ظهوری واقع گردد:

"هو الأبهی ای مشتعل به نار موقده ربّانیّه، در فجر ابداع کلمه جامع اختراع در هیكل انسانی تحقّق یافت و چون این حقیقت نورانیّه بشئون و مراتب و تشخّصات و تعیناتش در حیزّ شهود ظاهر و اطوار و اسرارش باهر گشت آن کلمه جامع شرح و تفسیر شد و عالم ایجاد به حقائق انوجاد و احکام و تجلیات حقیقت کلیّه و هویت جامع متجلی شد؛ حال عالم حبه است عنقریب از این حبه شجر عظیم بروید و از این ذره فروع و دوحه و اوراق مخضره و شکوفه و ثمره پدیدار گردد آنوقت آیه مبارکه «و تری الأرض

هامدة و اذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت و انبت من كل زوج بهيج»¹⁹ رخ گشاید. مبدء گون، عالم ذر آن کور است. پس جمیع شئون ظاهر شود و البهء علیک عع" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 140)

دوم، تأثیر کلمه جامعه در افراد: فردی از جمال مبارک راجع به حدیث "علم بیست و هفت حرف است" که جمیع انبیاء فقط دو حرف آن را آوردند و با ظهور قائم بقیه حروف نیز ظاهر خواهند شد، سؤال کرد. جمال مبارک در جواب او فرمودند که مقصود از بقیه حروف "کلمه مبارکه جامعه" است و اگر فردی آن را بیابد البتّه از کلیه کلمات عالم مستغنی خواهد شد. عین بیان مبارک از صفحه 267 کتاب اشراقات نقل می شود:

"این که سؤال از روایت قبل نمودند العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جائت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرین حرفاً انتهى مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بی نیاز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظماً نفس و هوی او را اخذ ننماید

¹⁹ قرآن کریم، سورة الحجّ (22)، آیه 5. مضمون به نقل از ترجمه بهاء الدین خرمشاهی: و زمین را پزمرده بینی. آنگاه چون بر آن آب [باران] فرو فرستیم، جنبش یابد و رشد کند و چه بسیار از گونه های خرم برویاند. حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه می فرماید، "یعنی چون به نظر دقیق نظر کنی، حقائق انسانیّه و کینونات بشریّه پیش از یوم ظهور، که فضل خزان ظلمت و احزان است، خاک سیاه و تراب بی گناه را ماند که مرده و پزمرده و افسرده است. چون یوم ظهور گردد و شعله نور برافروزد و لمعه طور چون مصباح هدی در مشکاة کائنات بسوزد، ابر رحمت یزدان برخیزد و باران موهبت رحمن در و گوهر ریزد، فیض قدیم مبذول گردد و نور مبن مشهود شود، اراضی حقائق مستعدّه مستفیض گردد، بقعه مبارکه نفوس زکیه سبز و خرم شود، گل های عرفان بروید و سنبل و ریحان ایقان برقع برافکنند. سلطان ورد بر سریر سلطنت جالس شود، سرو جویبار عنایت به طراوت بی مثال بخرامد و انواع گلها و ریاحین های کمالات در حقیقت انسان آشکار گردد. شقایق حقائق جلوه نماید و نسرين یقین بشکند و ضمیران اطمینان پرده بدرد و کینونات مقدسه از این فیض شدید و فضل عظیم خلعت جدید پوشد و به صفات مقدسه رحمانیه در عرصه وجود مشهود گردد" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 6، ص 227).

اوست آن کلمه که جمیع علوم و فنون در او مستوره. اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت. اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام. هر نفسی به او فائز شد، او فائز است به آنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت به عالم اراده تجلی فرمود و از اراده به عالم لاهوت و از لاهوت به جبروت و از جبروت به ملکوت و تجلی آن به صورت کلمه جامع در لوح جناب حیدر قبل علی²⁰ و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر: هو در قیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق. این است آن کلمه که صدر مغلین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت. اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه به این کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفائزین و طوبی للعارفین.

سوم، با قلب پاک توان به اوج افلاک رسید: نحوه رسیدن به اعلی مدارج روحانی را حضرت بهاء الله در یک کلام بیان می فرمایند و آن را کلمه جامع می دانند؛ یعنی تمامی معنی و مفهوم و مقصود در همین عبارت مندرج است و آن شرط رسیدن به ملک باقی ابدی است که جز در داشتن قلب پاک و روشن نیست. این است که جمال قدم در صحیفه شطیه می فرمایند:

"یک حرف بر تو القا می نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است، «فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکوا ملکاً باقياً دائماً ابداً قدیماً» این است کنزی که متعلق به شما است و اگر زنده و قایم شود، هرگز نمی میرد و فانی نمی شود و هذا نور لا یطفی و کنز لا یفنی و قص لا یبلی و ظهور لا یخفی. به یضل کثیراً و یهدی آخرون. حمد کن خدا را

²⁰ شاید مقصود از لوح جناب حیدر قبل علی، لوحی باشد که در صفحه 164 مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده درج است. در این لوح مبارک می فرمایند، "... جمیع علما به این کلمه ناطق بودند و مکرر در زمان طفولیت نفس حق اصغاء نموده؛ می گفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه ای است که نقبا از آن فرار اختیار می نمایند. بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزوننه مصونه این است: «هو در قیص انا ظاهر و مکنون بآنا المشهود ناطق» این است آن کلمه ای که فرائص مشرکین از آن مرتعد شده" (ص 65 همان مأخذ).

که محلّ القای این کلمه جامعه و رنه لاهوتیه و این غنه جبروتیه شدی و محکم تر از این کلمه چیزی نیافتم و الا القای نمودم و نصیحتی اعظم تر از این کلمه مذکوره نه. فاحفظوها إن تریدون أن تجدون إلى ذی العرش سبیلاً" (مائده آسمانی، ج 4، ص 148- مضمون عبارت عربی اول: پس مالک شوید دل پاک خوب روشن تا صاحب شوید سرزمینی باقی، دائمی، ابدی و ازلی / عبارت دوم: این نوری است که خاموش نشود و گنجی است که نابود نشود و پیراهنی است که پوسیده نشود و ظهوری از که پنهان نماند. به آن بسیاری گمراه و بقیه هدایت شوند. / عبارت آخر: پس آن را حفظ کنید اگر مایلید که به سوی صاحب عرش راهی بیابید).

چهارم، قوه میثاق: ابدأ نباید شک و شبهه داشت که رافع سوء تفاهمات و اختلافات فقط قوه میثاق الهیه است. در واقع قوه میثاق قوه جمع کننده است، قوه جامعه است، مانع از تفرق است. بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء در مورد اختلافات و سوء تفاهماتی که در بین احبای پیتسبورگ پیش آمده بود فرمودند، "سوء تفاهم ممکن نیست به هیچ قوه ای زائل شود مگر به قوه میثاق. قوه میثاق کلمه جامعه است و حلال مشکلات زیرا به نص صریح به اثر قلم اعلی میفرماید هر سوء تفاهمی که حاصل شود مراجعت به مرکز عهد کنید او حلال مشکلات است لهذا هیچ قوه ای سوء تفاهم را میان احبای زائل نمی نماید مگر عهد و میثاق الهی" (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 161).

پنجم، اقتدار الهی: خداوند یفعل مایشاء و یحکم مایرید است؛ مختار مطلق است؛ به هر کاری قادر و در اجرای آن صاحب اختیار است. اگر بخواهد به کسی حتی مقام الوهیت اعطاء نماید مختار است. اعتقاد به این مطلب ایمان آوردن به کلمه جامعه است. این است که حضرت بهاء الله در جواب کسی که ایراد وارد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسی را به اسماء حسنی ذکر نماید و سپس از مقام خود معزول فرماید، می فرمایند، "اولاً این که قائل این قول حق جل ذکره را یفعل مایشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابعاد عباد بوده و خواهد بود. به نص نقطه بیان ... قلّ اللهم إنک أنت الهان الإلهین لتؤتین الالوهیه من تشاء و لتنزعن الالوهیه عن تشاء إلى آخر ما نزل. حال می گوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه می گویی؟ اگر حق جل و عز را ثابت دانسته ای، سلطان مقتدری که قادر است به این که الوهیت و ربوبیت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید به هر نفسی که اراده فرماید و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد، البته قادر است بر آن که خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید" (مائده آسمانی، ج 7، ص 4-63).

ششم، طلعت موعود: نفس طلعت موعود، یعنی مظهر ظهور الهی، نیز کلمه جامعه است. حضرت بهاء الله در توضیح بیتی از ابیات قصیده عز و ورقائیه می فرمایند، "معنی نقطه لایعد و لایحصی است و

لایحد و لایفنی است. زیرا طلعت موعود و کلمه جامع و هیکل الهیه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محل نزول و جلوس کینونت غیبیه است موسوم فرمودند و این مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا" (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ج 2، ص 329).

هفتم، کلام الهی: کلام الهی کلمه جامع است؛ در برگیرنده کل معانی و مفاهیم است؛ باید در عالم امکان نفوذ نماید تا تحوّل کلی ایجاد نماید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "ای منجذب به نفحات الله از جهان بیزار شو و از آنچه در اوست در کنار شمع آفاق شو و استفاضه از کوكب اشراق نما و آفاق را روشن کن تا کلمه جامع در قلب امکان نفوذ نماید و نفحات قدس آن صفحات را معطر نماید" (بشاره النور، ص 245).

بر این کلمه جامع باید جمیع متحد و متفق شود از هر گونه تفرقه پرهیزند. جمال قدم می فرماید، "ای طائران هوای رحمن و طائفان کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلوم را که در منتهای شدت و بلا شما را فراموش ننوده و در کلّ احیان احبای رحمن را امر می نماید به آنچه خیر است از برای ایشان عمّن خلق فی السموات و الارضین. اعظم از کلّ امور استقامت و اتّفاق بر کلمه جامع الهیه است... انشاء الله باید کلّ متمسک به جبل محکم استقامت شوند و متشبّث به ذیل اتّحاد و اتّفاق گردند؛ باید به شأنی بر امر مستقیم باشند که نفحات آن مضطربین و متزلزلین را مستقیم نماید" (اقتدارات، ص 231).

هشتم، انوار صبح ازلی: نور ازلی که از ذات باری نشأت می گیرد و در وجود آدمی نیز به ودیعه گذاشته شده است، فی نفسه کلمه جامع است. باید قلب را از آنچه که آلوده اش می سازد زدود تا آن نور در آن متجلّی گردد. جمال مبارک می فرماید، "انشاء الله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی؛ چه که اوست کتاب جامع و کلمه تامه و مرآت حاکیه. کلّ شیء احصیناه کتّاباً إن اتمّ تعلمون" (دریای دانش، ص 154).

هر انسانی که این نور در قلبش بتابد، خودش به کلمه جامع تبدیل شود و در لوح محفوظ مثبت شود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "تو که در ظلّ کتاب مبین و قرآن عظیم و لوح مسطور و رقّ منشور واقع شدی، جهدی نما و سعی بلیغ فرما که کلمه جامع تامه گردی و در لوح محفوظ مثبت شوی و در معنای حقیقت استعمال گردی تا بحر معانی موج زند و موج مفاهیم کلیه اوج گیرد و مضمون «و أنت الکتاب المبین الذی بأحرّفه ینظر المضمّر»²¹ تحقق یابد" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 35).

²¹ بیتی از اشعار منسوب به حضرت علی ابن ابیطالب است که می فرماید:

نهم، قهاریت کلمه جامعه: کلمه جامعه را به هر معنی که تلقی کنیم، باید معتقد باشیم که دارای قوه نافذ و قاهره است و ابداً کسی نتواند مانع از نفوذ قطعی آن شود و مخالفت با آن هر چه بیشتر باشد، قوه نافذ اش افزون تر خواهد بود. حضرت ولی امرالله در توفیق نوروز 88 می فرمایند، "قوای جهان مقاومت فیض مدرار نتواند و آشوب و غوغای جهانیان تابش انوار را مانع و حائل نگردد. بلکه هر قدر آئین مقدس بر شهرت و اتساع بیفزاید و صیحه پیروانش بلندتر گردد و ابهت و سطوتش عظیم تر و فریاد و فغان اعدایش مرتفع تر و زفیر افتتانش شدیدتر شود و هر قدر طوفان انقلاب و غلیان غل و بغضا در قلوب مشرکین تزیاد جوید و صولت هجوم احزاب و قبائل بر جند الهی شدت نماید، اشعه تأیید بر اشراق بیفزاید و بدایع قدرت قدیمه و لطائف حکمت الهیه و ظهورات غلبه و قهاریت کلمه نافذ جامعه بر مدعیان مکشوف تر و واضح تر گردد" (توقیعات خطاب به احبای شرق، ص 10-9).

الواح مستوره محفوظه (ص 317)

آنچه که از این بیان مبارک استنباط می شود آن است که افراد بشر باید به حدی از بلوغ برسند تا بتوانند به اسرار الهی واقف گردند. مادام که نتوانند یا نخواهند ادراک نمایند، البته مستور و محفوظ خواهند ماند. در این میان، با توجه به آثار مبارکه، چند معنی به نظر می رسد:

اول آن که، انسان باید طالب صادق باشد تا مظهر ظهور مفاهیم و معانی را برایش بیان کند. جمال مبارک در لوح قناع می فرمایند، "در ایام توقف در عراق میرزا حسین قی نزد این عبد آمده مع صورت مکتوب، و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعا نموده اند که این کلمات را معنی و تفسیر نمایند؛ و این عبد نظر به آن که سائلین را طالب کوثر علم الهی نیافت، متعرض جواب نشده؛ چه که لؤلؤ علم الهی از مشاهده عین غیر حدیده مستور به" (مجموعه الواح، ص 84).

و انت الكتاب المبين الذي
 دوانک فیک و لاتشعر و داءک منک و لاتبصر
 باحرفه يظهر المضمرة
 اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

یعنی تو کتاب روشنگری هستی که به سبب حروف آن پوشیده ها آشکار می شود. درمان تو در تو است ولی در نمی یابی و درد تو از تو است ولی نمی بینی، تو می پنداری که جرمی کوچک هستی در حالی که جهان بزرگ در تو مندرج و منطوی شده است. نگاه کنید به جلد اول مآخذ اشعار در آثار بهائی،

دوم آن که، آثار و اسرار الهیه که از ازل در مخزن علم الهی مکنون بوده امروز ظاهر و بارز شده است. اما هنوز بسیاری از ناس غافل و جاهل مشاهده می‌شوند و از اقبال به این آثار ممنوعند. اگر آدمی حالت تذکر داشته باشد و از یوغ غفلت رهایی یابد، البته به اخذ الواح مستوره نائل گردد. در بیانی از قلم اعلی نازل، "ثالثی علم و حکمت که از اول ابداع الی حین مکنون و از ابصار عباد مستور، چون شمس مشرق و چون نور ساطع گشت" (مائدة آسمانی، ج 8، ص 74).

سوم آن که، بی‌قدری مردمان سبب می‌شود که خداوند اسرار کتابش را مستور نگه می‌دارد و بدین لحاظ است که به مخاطب لوح احمد توصیه می‌فرماید خود را از اطلاع بر این اسرار محروم نکند. در بیانی از جمال قدم نازل، "سبحان الله بی‌قدری احزاب به مقامی رسیده که حقّ جلّ جلاله اسرار کتاب را ستر فرموده" (مائدة آسمانی، ج 8، ص 75). در لوحی خطاب به شیخ نجفی می‌فرماید، "یا شیخ اگر نفعات بیان را اقلّ از سمّ ابره بیابی عالم و عالمیان را بگذاری و به انوار وجه حضرت مقصود توجه نمایی. باری، در کلمات حضرت روح معانی لا تُحصى مستور، ذکر امور کثیره فرموده و لکن نظر به عدم وجود سامعین و ناظرین اکثری را ستر نموده چنانچه می‌فرماید، «ولکن لا تستطیعون أن تحتملوا الآن»" (لوح خطاب به شیخ نجفی، ص 109).

چهارم آن که، در آثار الهی مفاهیمی مستور است که انسان باید با تفکر و تعمق و صفای قلب به آنها پی ببرد و الاّ از درک آنها منع خواهد شد. جمال قدم بعد از استناد به برخی از آثار حضرت اعلی می‌فرماید، "حمامة حقیقی بر اغصان سدره الهی به این کلمات تغنی فرموده. طوبی از برای نفسی که به اصغای آن فائز شد و از بحور بیان الهی که در هر کلمه‌ای مستور، اخذ نمود و آشامید" (لوح خطاب به شیخ نجفی، ص 104).

در چند صفحه بعد به این نکته تصریح می‌فرماید، "از برای صاحبان آذان و ابصار واجب که در این کلمات عالیات که در هر یک بحور معانی و بیان مستور تفکر نمایند، لعلّ بیان مالک ادیان عباد خود را به کمال روح و ریحان به مقصد اقصی و ذروه علیا که مطلع افق این ندا است فائز فرماید" (همان، ص 109).

جمال قدم در لوحی "کلمة الهیه" را توضیح می‌فرماید بقوله تعالی، "بدان ای سائل که کلمة الهیه جامع کلّ معانی بوده؛ یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور. طوبی لمن بلغها و أخرج اللّثالی المکنونة فیها" (اقتدارات، ص 83).

پنجم آن که، آیات الهی را نباید به هر نفسی که استعدادش را ندارد ارائه نمود؛ زیرا قادر به درک آن نیست. جمال قدم در بیانی می‌فرمایند، "حیف است کلمات این ظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند. لکن نظر به تبلیغ امر الهی لازم است. اگر آن جناب به بعضی بنمایند بآسی نیست، ولکن لایمسها إلا المطهرون. نحر معانی این ظهور است، که از قبل به رحیق مختوم ذکر شده، در کلمات مستور است و به خاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه می‌نمایند و می‌خوانند ولکن به قطره‌ای از آن فائز نشده‌اند" (اقتدارات، ص 58-59).

ششم آن که، گاهی اوقات برخی از مفاهیم و معانی تشریح می‌شوند و دیگر موارد را به اوقات دیگر موکول می‌نمایند. در کلامی از جمال ابی چنین آمده است، "کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کلّ اشیاء است و دارای کمالات لائخصی و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور. لاینبغی ذکره فی الحین. عسی الله ان یأتی به إنه هو العلیم الخبیر" (مائده آسمانی، ج 7، ص 143).

هفتم آن که، اگر قلوب انسانها به شمس حقیقت مقابل شود، و عاری از غبار و زنگ و کدورت باشد، البتّه آن الواح مستوره بر آن نقش خواهد بست و آدمی بر اسرار الهی و علوم و حکمت ربّانی واقف خواهد شد. این است که جمال قدم می‌فرمایند، "اگر جمیع قلوب من فی السموات و الارض در آن ایام خوش صمدانی به آن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجه نمایند، جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند... این است که در آن ایام احدی محتاج به احدی نبوده و نخواهد بود. چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی به علوم و حکمتی ناطق شدند که به حرفی از آن دون آن نفوس مقدّسه راه نیافته و نخواهد یافت اگرچه به الف سنه به تعلیم و تعلّم مشغول شوند. این است که احبّای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی‌نیاز بوده‌اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تأخیر و تعطیل جاری و ساری است" (مجموعه الواح، ص 48-347)

هشتم آن که، در انسان نیز الواح مستوره مکنونه موجود که باید استعداد حاصل شود تا به منصّه ظهور رسد و آن صیقل دادن قلب به مدد روح است تا امکان درک آن جواهر مکنونه حاصل شود. این است که در کتاب عهدی تصریح می‌فرمایند، "امروز روزی است بزرگ و مبارک. آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می‌شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد." ظهور و بروز آنچه در انسان مستور است به قوه اعمال میسر است: "اعمال به مثابه مرآت است و آنچه در انسان مستور در او ظاهر و هویدا" (مائده آسمانی، ج 4، ص 32).

نهم آن که، انسان سرّ خداوند است و خداوند سرّ انسان. در انسان بسیاری اسرار نهفته است که باید بتواند آنها را کشف کند. جمیع اسماء و صفات الهی در انسان مستور و مکنون است و اگر به ظهور و بروز برسد، البتّه قادر به ورود به ملکوت الهی خواهد شد. جمال قدم در مورد اسرار مکنونه می‌فرمایند، "چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته، خاصّه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته؛ چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اجمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به او است. این است که فرموده، «الانسان سرّی و أنا سرّه» (ایقان، ص 75).

فیض بی‌منتهی (ص 317)

در این شکی نیست که فیوضات الهیه را وقفه‌ای حاصل نشود، زیرا حیات عنصری و روحانی هر دو منوط به فیض الهی است و اگر آنی منقطع گردد، حیات از جمیع موجودات سلب شود. حضرت بهاء‌الله تصریح می‌فرمایند، "آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آن که امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد" (ایقان، ص 11).

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "پس عالم خلقت به مقتضای طبیعت جنگل و خارزار است و مظاهر مقدّسه باغبان الهی و مربّی عالم انسانی که به تربیت عالم وجود پردازند تا اشجار نفوس سرسبز و خرم ماند لطافت و نظافت یابد و اثمار طیبه دهد سبب زینت حدائق انسانیّه گردد. لهذا این فیض الهی و تربیت ربّانی مستمرّ است نمی‌شود که این فیض عظیم منقطع گردد و این جلوه رحمانی تمام شود؛ شمس حقیقت همیشه در غروب باشد، غروبی که آن را طلوعی در پی نباشد، مماتی که او را حیاتی از عقب نیاید. آیا این سزاوار عالم الهی و شمس حقیقت است که در غروب ابدی ماند و از تربیت عالم وجود ممنوع؟ لاوالله وجود شمس برای افاضه است چگونه غروب دائمی نماید و فیض او انقطاع جوید؟ بلکه فیض او مستمرّ است آفتابش همیشه طالع است و آثارش دائم و ظاهر؛ نسیمش مدام در مرور است و الطاف و مواهبش در بروز و ظهور. لهذا باید همیشه منتظر و امیدوار بود و متوجّه ملکوت. فیوضات پروردگار که به ظهور مظاهر مقدّسه عالم بشر فیض جلیل اکبر یابد جهان جهان دیگر شود و عالم امکان غبطه جنّت و رضوان گردد" (خطابات مبارکه، ج 2، ص 339).

ماهیت فیض الهی: جمال قدم دو مورد را در این خصوص ذکر می‌فرمایند: اظهار برهان که سبب هدایت خالق به عرفان الهی شود؛ اوامر الهیه جهت عروج عباد به مکامن قدس تجرید. بیان مبارک چنین است: "...رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و این رحمت در رتبه اولیه اظهار برهان

است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر می‌شود تا کلّ به عرفان آن بحر قدم، که مقصود اصلی از خلق عالم است، فائز شوند و در رتبهٔ ثانیه اوامر الهیه بوده تا کلّ به این مرقات اعظم به مکامن قدس تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقاء جویند" (دریای دانش، ص 142).

استمرار کسب فیض: همانطور که فیوضات الهی نامتناهی است و کمالات ربّانی را نیز انتهای نه، کسب این فیوضات نیز می‌تواند بی‌انتهی باشد. بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "این واضح است که از برای روح توقّف نیست، تدنی نیست. چون تدنی نیست، لابد رو به ترقی است و هرچند مراتب محدود است ولی فیوضات ربّانی غیرمحدود و کمالات الهی نامتناهی. لهذا از برای روح ترقی دائمی است. زیرا اکتساب فیض مستمر است" (مائدهٔ آسمانی، ج 5، ص 52).

تأثیر فیض مستمر الهی: فیض الهی چون نسیم است و انسان چون شجر و از وزش نسیم در اهتزاز. جمال مبارک می‌فرمایند، "فتعالی من هذا النّسیم که أقرب من حین محبوبان حجات غفلت و نمود را به مقرّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقل من ملح البصر به منظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند" (مجموعه الواح، ص 167).

شرط کسب فیض: حق تصریح و تضمین می‌فرماید که "نسیم فضلیّه از مکمن احدیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هبوب بوده و خواهد بود" (مجموعه الواح، ص 167)، اما اگر کسی نخواهد از این نسیم فضل الهی بهره و نصیب ببرد، لابد بر این است که تأثیری از آن ظاهر نخواهد شد. در این صورت لطمه بر نفسی وارد آید که خویش را محروم کند. این است که جمال مبین می‌فرماید، "چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آن که از نسیم قدس الهیه در گریزند و با جمال عزّ صمدانیه در محاربه و ستیزه لحاظ‌الله در فوق رؤس ناظر و احدی به آن ملتفت نه و ملکوت‌الله مابین یدی مشهود و نفسی به آن شاعر نه" (همان).

جمال مبارک هدایت می‌فرماید که، "این فضل لانهایه و کرم لاندایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت پیده ملکوت کلّ شیء در آیند و در فضای روحانی سبقت رحمت کلّ شیء مقرر نمایند" (همان، ص 168). در ادامهٔ کلام توصیه می‌فرماید، "جهدی باید که خود را در ظلّ سدرهٔ ربّانی کشانی تا از اثمار فضل غیرمتناهی مرزوق گردی."

اثرات عدم استفاده از فیوضات الهی: مبرهن است که ضرر استفاده نکردن از فیض آفتاب و باران متوجه گناه است نه خورشید و ابر؛ چه که این دو بی‌دریغ به تابش و بارش مشغولند و نه از استفاده

گیاگان به آنها نفعی راجع و نه از خودداری نباتات به آنها زیانی وارد. گیاه است که نیاز به آن دو دارد و آن دو مستغنی از این. جمال قدم می‌فرمایند، "اگر کلّ ممکّات خود را از بدایع فضل الهیّه و تربیت سلطان احدیه محروم و ممنوع نمایند، بآسی بر هبوب اریاح فضلیّه نبوده و نخواهد بود؛ چه که خود خود را از سحاب رحمت و مکرمت صمدانیّه ممنوع نموده‌اند و محتجب گشته‌اند" (مجموعه الواح، ص 169-168).

اثرات استفاده از فیوضات الهیّه: این حقیقت آنقدر مبرهن است که نیازی به توضیح ندارد. اما اوج این بهره‌مندی آن است که آدمیان بتوانند به مقام یفعل مایشائی برسند، "قسم به آفتاب معانی که الیوم کلّ از او محتجب مانده‌اند که اگر جمیع ممکّات به یقین صادق در ظلّ این شجره مبین در آیند و بر حبّش مستقیم گردند، هرآینه کلّ به خلع مبارکه یفعل مایشاء و یحکم ما یرید مخلّع و فائز آیند." در ادامه درک آن را منحصر به کسانی می‌دانند که منقطع صرف باشند و از نفس خود گریخته به خداوند روی آورند. (مجموعه الواح، ص 169).

سما مکرمت بی‌ابتدایم (ص 318)

برای خداوند و خلقتش اوّل و آخری نتوان قائل شد. از اوّل لا اوّل بوده و تا آخر لا آخر نیز خواهد بود. از جمله صفات او نیز جود و کرم است. از آنجا که خلقتش نیز صرفاً از روی جود و رحمتش بوده، لذا از ابتدا وجود داشته و تا انتهی وجود خواهد داشت؛ نه آن ابتدا را ابتدایی هست و نه آن انتهی را انتهایی. بدین لحاظ جمال مبارک در لوح حمد مقدّس می‌فرمایند، "لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ نموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده. از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود" (مجموعه الواح، ص 308).

تحدید نفس (ص 318)

نفس انسان چون مانع از مشاهده حقیقت تجلّی شمس است، خود را به الوان محلّ تابش نور آفتاب محدود می‌کند. جمال مبارک در رتبه‌بندی نفوس اشاره به چهار رتبه دارند، "بعضی در رتبه توحید وافقند و از آن عالم سخن گویند و برخی در عوالم تحدید قائمند و بعضی در مراتب نفس و برخی بالمره محتجبند. این است که جهال عصر که از پرتو جمال نصیب نبرده‌اند به بعضی مقال تکلم می‌نمایند و در هر عصر و زمان بر اهل لجه توحید وارد می‌آورند آنچه را که خود به آن لایق و سزاوارند" (هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج 3، ص 113).

جالب است که جمال مبارک سه وادی اول، یعنی طلب، عشق و معرفت را مقامات تحدید می‌دانند و در ابتدای وادی توحید به توضیح این نکته می‌پردازند که سالک در این مقام باید "اشراق تجلی شمس الهی را از مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان ببیند و انوار توحید را بر جمیع موجودات موجود و ظاهر مشاهده کند" زیرا "جمیع اختلافات عالم کون که در مراتب سلوک مشاهده می‌کند از نظر خود سالک است" (همان، ص 109).

پس از ذکر مثالی دربارهٔ تابیدن نور خورشید بر شیشه‌های رنگین سه مقام برای عباد قائل می‌شوند که پایین‌ترین آن همان تحدید نفس است: "نظر سالک وقتی در محل محدود است، یعنی در زجاجات سیر می‌نماید. این است که زرد و سرخ و سفید ببیند. به این جهت است که جدال بین عباد برپا شده و عالم را غبار تیره از انفس محدوده فرا گرفته و بعضی نظر به اشراق ضوء دارند و برخی از خمر وحدت نوشیده‌اند، جز شمس چیزی نبینند" (همان، ص 112).

در مقامی، "توحید" را در مقابل "تحدید" قرار داده‌اند و آن زمانی است که حق را دو دانی و اشیاء را شریک او گردانی. حق به تنهایی مجلی بر جمیع اشیاء است و ابدأ شریکی نداشته و نخواهد داشت. جمال قدم می‌فرماید، "اصل معنی توحید این است که حق وحده را مهمن بر کلّ و مجلی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید. کلّ را قائم به او و مستمدّ از او دانید. این است معنی توحید و مقصود از آن. بعضی از متوهمین به اوهام خود جمیع اشیا را شریک حق نموده‌اند و مع ذلک خود را اهل توحید شمرده‌اند. لا ونفسه الحقّ. آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود. توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آن که دو را یک دانند و جوهر توحید آن که مطلع ظهور حق را با غیب منیع لایدرک یک دانی؛ به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره. این است منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الراسخین" (اقتدارات، ص 158).

تقلید (ص 318)

تقلید در لغت به معنای قلابه به گردن انداختن و به مفهوم پیروی کردن از کس دیگری برای رسیدن به مقصود است. در معنای دینی به مفهوم سلب اختیار از خویشتن و زمام امور خود را به دست مرجع تقلید دادن است.

حضرت بهاءالله تقلید را نه در اقبال کافی دانسته‌اند و نه در اعراض. زیرا هر کس خودش باید به معرفت حقیقی نائل گردد. در لوحی کوتاه می‌فرمایند، "معلوم آن جناب بوده که لمیزل مقصود از

آفرینش معرفت حق بوده و خواهد بود و این معرفت منوط به عرفان انفس عباد بوده که به بصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نمایند. چه که تقلید کفایت نماید چه در اقبال و چه در اعراض. اگر به رتبه بلند ابهی فائز شوی، به منظر اکبر که مقام استقامت بعد از مجاهده فی الله است واصل خواهید شد. این است دستورالعملی که خواسته بودید و به این دو کلمه از جواهر حکم بالغه الهیه است اکتفا شده. و لویَلتَفْتُ بها أَحَدٌ، لیسْتَغنی عن کلِّ مَنْ فی الوجودِ و کفی بالله شهید" (ثالثی الحکمة، ج 3، ص 364 - مضمون عبارت عربی: اگر کسی به آن التفات نماید، هرآینه از کلّ کسانی که در عالم وجود هستند بی نیاز خواهد شد).

در ادوار پیشین، اگرچه در کتب مقدّسه ذکری از لزوم تقلید به میان نیامده، امّا در زمره احادیث اسلامی به عبارتی در این زمینه می توان استناد نمود.²² در این مورد نیز مرجع تقلید باید دارای شرایطی باشد که تقریباً کمتر کسی را می توان حائز شرایط مزبور یافت. حدیث مزبور را حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به سلطان ایران ذکر کرده اند و حضرت عبدالبهاء به تفصیل در رساله مدنیّه توضیح داده اند. اگر نفسی که می خواهد کسی را مرجع تقلید خود قرار دهد، به این شرایط و توضیحات توجه نماید، ابداً فردی را نخواهد یافت که بتواند با آسودگی خیال قلاده تبعیت از او را به گردن خود بیندازد. از آن گذشته در حدیث مزبور ذکر شده که "عوام" باید از چنین شخصی تقلید کنند.

حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به سلطان ایران می فرمایند، "در شرایط علماء می فرماید و امّا مَنْ کانَ مِنَ الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهويه مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه إلى آخر؛ و اگر پادشاه زمان به این بیان که از لسان مظهر وحی رحمن جاری شده ناظر شوند، ملاحظه می فرمایند که متّصفین به این صفات وارده در حدیث شریف اقلّ از کبریت احمرند. لهذا هر نفسی که مدّعی علم است قولش مسموع نبوده و نیست" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 175).

²² حدیث مزبور را ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی در کتاب احتجاج خود ذیل "احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام فی انواع شتی من علوم الدین" (ج 2، ص 260) آورده است (رساله مدنیّه و رساله سیاسیّه، طبع 162 بدیع، آلمان، ص 110-109).

حضرت عبدالبهاء در بحث مفصل خود از این حدیث²³ هر یک از چهار شرط مزبور را مورد بررسی قرار داده‌اند. شرط اول "صائناً لنفسه" است و "این معلوم است که مقصد حفظ نفس از بلایا و محن جسمانی نبوده... بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتصاف به اوصاف کمالیه معنویه و صوریه بوده" (ص 32 طبع آلمان). در اینجا حضرت عبدالبهاء صفات کمالیه را برشمرده توضیح می‌فرماید: "اول صفت کمالیه علم و فضل است (ص 32)... ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه خود... است... و ثالث صفت کمالیه به صدق طویّت و خلوص نیت به تربیت جمهور پرداخته در تعلیم معارف عمومیّه و تدریس علوم نافعّه... بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودن است... باری باقی صفات کمالیه خشیه الله و محبه الله فی محبه عباده و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروّت و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و حقوق‌پروری و امثال ذلک بوده و فاقد این اخلاق حسنه انسانیّه ناقص است... (ص 34)"

سپس به توضیح شرط دوم می‌پردازند، "و ثانی کلمه این شرایط مقدسه علمیه «حافظاً لدینه» است. و این معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر در استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبائر و صغائر و اجرای احکام شرعیّه و به این وسائط محافظه دین الله نمودن نبوده بلکه ترویج دین الهی و غلبه و استعلائش بر سائر ادیان از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول داشتن است" (ص 35).

بعد، توضیح کلمه سوم را شروع کنند، "و کلمه ثالث از این کلمات مقدسه، کلمات «مخالفاً لهواه» وارد. چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است؛ از جوامع الکلم و عبارات سهل و ممتنع است. اس اساس اخلاق ممدوحه انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیّه نورانیّه بنی آدم است. معدّل کلّ اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیه انسانی است، چه که هوای نفس آتشی است که صدهزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را مخمود نموده و چه بسیار واقع که نفسی به جمیع صفات حسنه انسانیّه آراسته و به زیور عرفان پیراسته، لکن اتباع هوی، شیم مرضیه آن شخص را از هیأت اعتدال خارج نموده و در حیز افراط انداخت" (ص 44).

²³ نگاه کنید به رساله مدنیّه، طبع 1329 هجری در مطبعه کردستان العلمیه، ص 41 / طبع 162 بدیع،

و اما در مورد شرط چهارم می‌فرمایند، " کلمهٔ رابعهٔ آن روایت باهرالهدایه «مطیعاً لأمر مولا» است. این معلوم و مبرهن است که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزّتش در متابعت اوامر و نواهی خداوند یگانه. نورانیت امکان به دیانت است و ترقی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدّسه الهیه...» (ص 51).

در این مقام باید به تفاوت اعتقاد و تقلید اشارتی شود. از کلام دکتر داودی مدد می‌گیریم که می‌فرماید:

"اعتقاد کلمه‌ای است که هم اطاعت را، تمسک را، می‌رساند و هم به آزادی و اختیار دلالت دارد. هم پای‌بند بودن و وابسته بودن را نشان می‌دهد و هم از آزاد بودن حکایت می‌کند. یعنی خود لفظش اینطور ساخته شده. می‌دانید که عقد به معنی بستن و حل به معنی گشادن است. اعتقاد قبول عقد است، یعنی چیزی را یا کسی را که می‌بندند خود او نیز این بسته شدن را قبول بکند و همهٔ لطف این کلمه هم در همین جا است که حاکی از این است که کسی که اعتقاد دارد خودش قبول کرده است که بسته شود. به همین سبب با اطاعتی که انسان ناگزیر از آن است فرق دارد برای این که آنجا این اطاعت را خود او قبول نکرده بلکه اطاعت می‌کند برای این که باید بکند. با جبر و اضطرار فرق دارد. با توجه به مجازات و مکافات فرق دارد. و خود کلمه اعتقاد حاکی از این است که شخص معتقد وقتی که معتقد است می‌گوید که من قبول کردم که به جایی بسته شوم؛ اگر نمی‌خواستم قبول نمی‌کردم. قبول عقد، بسته شدن را پذیرفتن است. به همین سبب وقتی کسی معتقد است هیچگونه اجباری لازم ندارد؛ هیچگونه مجازاتی او را پای‌بند نمی‌کند. خودش خواسته است که بسته شود یا خود این بند را به گردن بیندازد. ... و البته با تقلید فرق دارد. می‌دانید که در تقلید هم بند و زنجیر است. کلمهٔ قلّاده به معنی بند است. تقلید یعنی طوق به گردن سگ انداختن و پشت سر خود کشیدن. کسی که تقلید می‌کند، خود او نیست که به اصطلاح با تشخیص خودش قبول می‌کند که وابسته بماند، پای‌بند بشود، بلکه از خود سلب شعور می‌کند برای این که قلّاده‌اش دست دیگری باشد. به همین سبب است که اعتقاد در اصول است اما تقلید، در ادیانی هم که جائز باشد، در مورد فروع است. در آن ادیان نیز اصول به حکم اعتقاد پذیرفته می‌شود؛ یعنی خود انسان می‌پذیرد که پای‌بند بشود و از همین بستگی احساس آزادی بکنند...» (انسان در آئین بهائی، ص 56).

در امر بهائی تقلید جائز نیست. حضرت بهاءالله در لوح دنیا فرموده‌اند، "به این کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 290).

سراب بقیعه در وادی مهلکه (ص 318)

بقیعه در لغت به معنای مکان وسیع و پردرخت است و سراب آنچه که از دور آب نماید. سراب بقیعه عبارت از سرابی است که از دور با درخت و سبزه به نظر برسد و در واقع وجود نداشته باشد و چون ره گم کرده‌ای در بیابان آن را از دور ببیند و به سوی آن برود، چون بدان رسد یأس و نومیدی بر او چیره شود.

البته بعضی گویند که این اشاره به آیه 39 سوره قرآنی نور است که می‌فرماید، "وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ". (مضمون: کافران اعمالشان همچون سرابی در بیابانی است که تشنه آبش می‌پندارد تا آن که نزدیک آن رسد و آن را چیزی نیابد و آنگاه خداوند را حاضر و ناظر یابد که حسابش را به تمام و کمال پردازد و خداوند زودشمار است - ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی)

وادی مهلک نیز به بیابان گمراهی و ضلالت اطلاق می‌شود که معمولاً به کفر و شرک منسوب است؛ زیرا اعراض از خداوند سبب ضلالت گردد و آدمی را در ورطه نابودی اندازد. در کتاب ایقان می‌فرمایند، "چون علم را از مبدأ و معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت به هلاکت رسیده‌اند" (طبع آلمان، ص 27).

گم‌شدگان وادی ضلالت در نظر حق در زمره مردگان محسوبند، یعنی وادی مهلک آنها را به هلاکت رسانده است و خود نمی‌دانند. اما فضل حق هر نفسی را که طالب هدایت باشد، از هلاکت نجات بخشیده حیات مجدد بخشد. حضرت بهاء‌الله اهل بهاء را وصیت می‌فرماید که، "به قلب فارغ و نور ساطع و توکل خالص و استقامت کبری به مدن و قری توجه نما و به حکمت و بیان امراض نفوس غافله را شفا عطا کن. بگو ای عباد وقت را از دست مدهید؛ چه که بسیار عزیز است. قسم به لثالی بحر علم الهی که شبه و نظیر از برایش دیده نمی‌شود. به وجوه منیره و قلوب پاکیزه بر خدمت امر قیام نمایم که شاید مردگان وادی حیرت و ضلالت از رحیق هدایت زنده شوند و بما ینبغی لایام الله قیام نمایند" (لثالی حکمت، ج 1، ص 151).

در مقابل "سراب بقیعه" عبارت "کوثر لاینفد" [آب حیات تمام نشدنی] قرار می‌گیرد. اگرچه هر نفسی به مدینه احدیه باقیه راه ندارد، اما حق تفضلی نماید که شاید گم‌گشته‌ای راه بیابد و هدایت شود.

جمال قدیم الهی می فرماید، "عجب است که این ناس مع آن که کوثر لایفند را به بصر ظاهر مشاهده می نمایند، مع ذلک به سراب بقیعه قناعت کرده اند. لم یزل شأن خلق این بوده چنانچه از ملل قبل، حال، حزبی عاکف عجلند من دون الله و یفرحون بمعبودهم. والذی قام بنفسه که حق ننگ می دارد که معروف این عباد واقع شود و اگر ناظر به فضل و رحمت نمی بود ابدأ اظهار امر نمی فرمود و لکن قضی الأمر و إنه هو المقتدر المختار... جز نفوس مقدسه که از ما سوی الله منقطع شده اند، در این مدینه احدیه باقیه وارد نشوند. این کأس نصیب هر غافل جاهل نه و این خمر طهور قسمت هر عنود کفور نه. شاریان کأس ابی از عنصر دیگرند و از دیار دیگر" (آیات بینات، ص 20-19).

البته کسی که از این کأس بنوشد و از این کوثر بهره مند شود، ابدأ به سراب بقیعه توجه نماید و از بحر اعظم ممنوع نشود که مولایش فرمود، "نفسی که در هوای با فضای قدس الهی طیران نمود و از خرمن های علوم نامتناهی ربّانی القاط²⁴ فرمود، به شباهت وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد. قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلتفت إلی سراب بقیعه و لن یشرب ماء الحیم. اگرچه لایق نه که قلم اعلی به ذکر کلمات اولی البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید، و لکن نظر به تبلیغ رسالات ربّانی مفری نه که شاید جاهلی به بحر علم در آید و یا گم گشته وادی غفلت و نسیان به یمن رحمن خرامد و إنه لیهدی من یشاء إلی صراط البهاء و إنه علی کلّ شیء قدير. و لکن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سبیل هدایت باشند، و الا علی غلّ و بغضا را سلسبیل طاهر نمایند" (مائدة آسمانی، ج 7، ص 17).

لؤلؤ قدرت ربّانی و لؤلؤ مصنوعی (ص 318)

نفوس دارای بصیرت حقیقی قادر به تشخیص سره از ناسره هستند. معمولاً در آثار مبارک که لؤلؤ را در مقابل خزف قرار می دهند و منکران را فاقد قدرت تشخیص این دو از یکدیگر توصیف می نمایند. فی المثل حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "هؤلاء المنکرون فی حجاب من الحق فلا یرون و لا یسمعون و لا یفقهون ذرهم فی خوضهم یلعبون و دعهم فی کلّ وادّ یهیمون" اولئك الانعام حیث لا یفرقون بین اللؤلؤ و الخزف" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 91 - این منکران در حجاب هستند و حق را نمی بینند و کلامش را نمی شنوند و درک نمی کنند. آنان را در کند و کاوشان رها کن که بازی کنند²⁵ و واگذار آنها را

²⁴ القاط از ریشه لقط به معنی کسب کردن. مانند لقط العلم من الکتب = علم را از کتابها کسب کرد.

²⁵ قرآن کریم، سوره انعام، آیه 91: "قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون."

که در هر وادی سرگشته بماند²⁶. آنها چهارپایانی هستند²⁷ که بین مروارید و سفال را تشخیص نمی‌دهند).

گوهر را مکشوف نگذارند و به راحتی پرده از رخسارش بر ندارند؛ بلکه پنهان کنند تا هر دیده بر آن نیفتد و هر چشم ناقابل به مشاهده آن فائز نشود. از آن گذشته در و گوهر کمیاب است و خرف فراوان. اصلی آن که حاصل قدرت پروردگار است، بسیار نادر و آنچه که مصنوع دست انسان است، به وفور مشهود و موجود. مرکز میثاق فرماید، "چون به بازار جوهریان گذری نه تجلی یاقوت رمانی بینی و نه جلوه لعل بدخشانی؛ نه لؤلؤ لالا مشاهده کنی و نه در درّی یگما. لکن چون به دگه خرفیان بگذری امواج خرف بینی که مکشوف موج می‌زند و تلال شیشه بدل ملاحظه نمائی که برق می‌زند. لکن صد هزار بار خرف به دانه گوهری برابری ننماید" (همان، ص 190).

لوح زیبای حضرت عبدالبهاء در کمال ملاحظت این دو را در مقابل هم قرار داده است:

هو الاهی ای احبای رحمن یوم یوم عظیم است و قرن قرن سلطان جلیل و عصر عصر خداوند عزیز. جناب آملّا کاظم حاضر و صحبت می‌دارد و من هم اصغای می‌نمایم و هم می‌نگارم. از جمله صحبت ایشان این مصراع است: «زاغ آر خورد، بلبل شود»²⁸. من نیز می‌گویم اگر مقصد از آن باده نخر ظهور مزاجها کافور²⁹ است که در زجاجة نور یوم ظهور جلوه نمود، خار آر خورد سنبل شود، ذره آر خورد خورشید رخشان شود، قطره آر خورد دریای عمان شود، پشه آر خورد عقاب اوج آسمان گردد، خاک آر خورد گل و ریحان شود، سنگ آر خورد سنبل و ضمیران گردد، جبان آر خورد مرد میدان شود، غافل آر خورد سرور رندان گردد، مطلع شیطان آر خورد مظهر رحمان شود، حجر و مدر آر خورد لعل

²⁶ قرآن کریم، سوره شعرا، آیه 225: "ألم تر أنهم فی کلّ وادّ یهیمون و إنهم یقولون ما لایفعلون."

²⁷ این عنوان در قرآن کریم به افراد گمراه داده شده است: "اولئک کالأنعام بل هم أضلّ اولئک هم الغافلون" (اعراف، آیه 179)

²⁸ قسمتی از مصرع دوم در بیت هشتم قصیده قآنی شیرازی است که در ستایش محمد شاه قاجار در شصت و دو بیت سروده شده است. (نگاه کنید به جلد سوم مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص 326)

²⁹ قرآن کریم، سوره انسان (76)، آیه 5: "إنّ الأبرار یشربون من کأسٍ کان مزاجها کافورا."

بدخشان گردد، خزف و شَبَح آر خورد لؤلؤ رخشان شود، چه که آن صهبای رحمانی فیض قدیم و تجلی بدیع و روح جدید حضرت حیّ قدیر است که ظاهر در این کور عظیم است. زیرا آن ساغر به دور آمده و آن صراحی در دست ساقی آمده و آن پیاله سرشار شده و آن میکه باز گشته و آن خمخانه به جوش آمده و آن میپرستان به خروش آمده. هنیئاً للشاربین؛ مریئاً للذائقین. طوبی لهم من هذه الكأس الطائفة بصهباء فيوضات الله. ای احبای الهی محمود باشید، مبهوت باشید. بکوشید تا به مقام محمود واصل گردید و آن انجذاب به نفحات الله و اشتعال به نار محبت الله و قیام بر خدمت امر الله است. طوبی للفائزين. ع ع (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص 326).

حال، در اینجا به جای خزف از عبارت لؤلؤ مصنوعی که ساخته دست انسان است استفاده شده است. مروارید مصنوعی³⁰، از ماده گوانین که از فلس نوعی ماهی گرفته می شود ساخته می شود که البته زیبایی آن دوام زیادی ندارد. مروارید طبیعی بین 150 تا 200 سال زیبایی خود را حفظ می کند.³¹

³⁰ محسن موسوی در "تاریخچه مختصر طراحی جواهر" می گوید، "در میان جواهرات، مروارید های سفید هند و ایران از ارزش بالایی برخوردار بودند. مدتی بعد تصمیم گرفتند که سنگ های مصنوعی شبیه مروارید ساخته تا بتوانند با نازل ترین قیمت به مردم عادی بفروشند. سرانجام با مخلوط کردن پودر شیشه سفید، سفیده تخم مرغ و ماده لزج حلزون، مروارید مصنوعی ساخته شد." مرضیه عاشوری کارشناس تکنولوژی فرآورده های شیلاتی در مورد خطراتی که مروارید مصنوعی را تهدید می کند گوید، "مرواریدها بعلاوه ترکیبات شیمیایی خاص در مقابل مایعات شیمیایی و فیزیکی حساس میباشند. آنها بیشتر از کلسیم کربنات تشکیل شده اند که توسط اسید از بین میرود. زمانی که بطور مثال یک قطره کوچک از اسید نمک را روی مروارید بریزیم میتوان مشاهده کرد که چگونه مروارید حل میشود. با انواع مختلف اسید باید با احتیاط رفتار کرد. با اسید نمک میتوان کربنات مروارید را از بین برد."

³¹ مرضیه عاشوری مینویسد، "در حفاری Susa گردنبدی بدست آمد که بیش از 4300 سال قدمت داشت. زیبایی این نوع مرواریدها 200 - 150 سال حفظ می شود."

آنچه که می‌تواند خزف را به لؤلؤ حقیقی تبدیل کند کلام الهی است و بهره بردن از فیض الهی. حضرت عبدالبهاء خطاب به خانی به نام مروارید می‌فرمایند، "به تربیت یزدانی درخشندگی جُستی، گوهر گرانبها شدی و درّ یگانه. زیرا لمعان و لطافت از پرتو محبت شمس حقیقت گرفتی. این پرتوی است که ریگ ناهموار را گوهر آبدار نماید و خزف بی‌بها را مروارید صدف گرانبها" (یاران پارسی، ص 334).

مقصود این است که نفوسی که به تربیت الهی پرورش یابند، البته لؤلؤ لالا را تشخیص دهند و آن را ابداً با مروارید مصنوعی و خزف عوض نمایند. این است که حضرت عبدالبهاء دعا می‌فرمایند که، "نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ النَّفُوسَ تَنْشُرُحُ بَاكْتِسَابِ الْفَضَائِلِ ... وَ تَجْذِبُ إِلَى اللَّهِ وَ تَشْتَعِلُ بِنَارِ مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ لَا تَسْتَبْدِلُ الْهُدَى بِالضَّلَالَةِ وَ الْعَمَى وَ لَا تَسْتَعْوِضُ بِالْفَرِيدَةِ النَّوْرَاءِ وَ الْيَتِيمَةَ الْعَصْمَاءِ خَزْفَ الْجَهْلِ وَ السَّفَاهَةِ وَ الشَّقَى" (من مکاتیب عبدالبهاء، ص 66 - مضمون: از خداوند می‌خواهیم که دلشان به اکتساب فضائل گشایش یابد ... و به سوی خداوند جذب شوند و به آتش محبت خداوند مشتعل شوند و هدایت را با گمراهی و کوری مبادله نمایند و مروارید نورانی و درّ بکر دست نخورده را با سفال نادانی و حماقت و بدبختی معاوضه نکنند).

البته هر فردی قادر به تشخیص نیست. بصیرت لازم خواهد و گوهر وجودی پاک و نالوده. در کلام حضرت عبدالبهاء می‌خوانیم، "در نزد طفلان صدف و خزف هر دو یکسان و در نزد جاهلان زجاج هم سنگ لؤلؤ و هاج و نحاس ناچیز با ذهب ابریز هم‌عیار. ولی درّ فرید و ذهب مجید چون به بازار جوهریان و دگه صرافان رسد گرانبها گردد و قیمت و عیارش ظاهر و آشکار شود" (مائده آسمانی، ج 9، ص 38).

لؤلؤ قدس صمدانی یا معرفت الهی (ص 318)

با توجه به تمثیل فوق، آنچه که ناشی از قدرت الهی است باقی و پایدار است و مرواریدی که ساخته دست خداوند است، نورانیت و جلای آن با استفاده از آب عنایت الهی روز به روز افزایش یابد. در اینجا در واقع حضرت بهاء‌الله، معرفت مظهر ظهور را به مروارید تشبیه می‌فرمایند که از کوثر ربّانی تقویت شود. تشبیه عرفان به کوثر در آثار مبارکه مشاهده شده است. از آن جمله می‌فرمایند، "اگر از شمال وهم به یمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی ..." (مائده آسمانی، ج 7، ص 26).

اما تشبیه معرفت الهی به آفتاب نیز مشاهده شده زیرا جذب رطوبات زائده نماید. حضرت بهاءالله در این مورد می‌فرماید، "حمد مقدّس از بیان سلطان امکان و ملیک اکوان را سزاست که از کوثر حیوان عوالم معانی و عرفان را به خلع تازه مزین فرمود و این کوثر حیوان گاهی به مثابه حروف ظاهر و هنگامی به مثابه آفتاب مُشرق و لائِح. رطوبات زائده را جذب نماید تا حرارت محبت الهی افنده و قلوب مستعدّه را مشتعل فرماید" (مجموعه آثار قلم اعلی، ج 28، ص 338 / آیات الهی، ج 2، ص 148)

در مقام دیگر آن را به آتش تشبیه کرده‌اند و همان مقصود فوق از آن حاصل می‌شود: "صعود و نزول، حرکت و سکون از خواست پروردگار ماکان و مایکون پدید آمده. سبب صعود خفت و علت خفت حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود؛ و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است، خداوند چنین قرار فرمود. و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود، لذا آتش حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را به حرارت محبت رحمانیه به منزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید. این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بوده. اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی اندازه هویدا است تا جذب رطوبات و برودات زائده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و پژمردگی است نماید و همه امکان را به مقام قرب رحمن کشاند. هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند" (یاران پارسی، ص 5).

اما نفس معرفت مشروط به یک شرط کلی است و آن اقرار به یفعل مایشایی خداوند است. وصول به این مرتبه سبب استقامت گردد و به مقام و رتبه علیا واصل گردد. حضرت بهاءالله در تجلّی دوم از لوح تجلیات بر این مطلب تصریح فرموده‌اند، "تجلّی دوم استقامت بر امرالله و حبه جلّ جلاله بوده و آن حاصل نشود مگر به معرفت کامل و معرفت کامل حاصل نشود مگر به اقرار به کلمه مبارکه یفعل مایشاء. هر نفسی به این کلمه علیا تمسک نمود و از کوثر بیان مودع در آن آشامید، او خود را مستقیم مشاهده نماید به شأنی که کتب عالم او را از ام‌الکتاب منع نکند. حبذا هذا المقام الأعلی و الرتبة العلیا و الغایة القصوی" (مجموعه اشراقات، ص 202).

تسلیم چون ارض (ص 319)

دو امر تسلیم و تفویض از شرایط لازمه ایمان و ایقان است. در مقام تسلیم، نفی اراده از خویشتن صورت می‌گیرد و مشیت انسانی در مشیت الهی معدوم می‌گردد و این عبارت از محویت تامّ و عبودیت تمام است. جمال مبارک تصریح می‌فرماید، "باید انشاءالله به شأنی ظاهر باشید که آنچه از حق و مطلع

امرش ظاهر شود همان را مطلب و مراد خود شمردید. چه که مقصود او مَّا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ بُوْدِهِ و خواهد بود. یا اسمی باید مشیت به ما شاء الله متصل شود و اراده‌ات در اراده او فانی گردد. یعنی اراده الله را مراد خود دانید و مشیة الله را مقصود خود شمردید. این بسی واضح است که احوال کلّ لدی العرش مشهود و معلوم است و لازال طرفش به احبّایش ناظر بوده و خواهد بود" (مائدة آسمانی، ج 8، ص 47).

این تسلیم و رضا سبب ورود به ملکوت الله است و همان است که ریاحین معطره از آن انبات نماید. جمال قدم می فرمایند، "بهشت و جهنم، هم در این عالم هست و هم در آن عالم. نفوسی که در این عالم به هر پیش آمدی تسلیم و لازال در حال رضا و بر مقدرات خود خشنود و قانع باشند و ابداً چون و چرا نکنند و شاگرد و صابر باشند، این نفوس در جنت نعيم اند" (پیام بهائی، شماره 61، ص 16).

اشتعال چون نار (ص 319)

اشتعال از برای سوزاندن است، سوزاندن شبها و حجاب تا دیده انسانی بدون آن که چیزی مانعش گردد توانایی دیدن داشته باشد. و اگر قلبی دارای حبّ الهی است در اثر حرارت اشتعال بر حبّش بیفزاید. شعله نار بودن دو تأثیر دارد، تأثیری برای دوستان و تأثیری برای کسانی که با امر الهی خصومت میورزند. حضرت بهاء الله توضیح میفرمایند، "قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربك العزیز المختار ثم اضرم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأوّل و یتوجه به الآخر" (اقتدارات، ص 297 / مضمون: قیام کن بین نیکان و بدان به اسم پروردگار عزیز مختارت؛ پس بزنی بر قلوب آنها آتش ذکر مرا و ثنائی مرا تا اولی به آن زیاده شود و دیگری توجه نماید).

مقصود از آتش سوزاندن حجاب است، چه که لازال حجاب از مشاهده جمال ممانعت نموده است. حجاب آدمیان همواره آنها را از زیارت جمال معبود در مظهر ظهور منع کرده است. یکی از انواع آتشی که میتواند حجاب را بسوزاند و از میان بردارد، "نار ایقان" است. حضرت بهاء الله میفرمایند، "باید به نار ایقان و نور ایمان حجاب را بسوزانید و قلوب و افئده را منور دارید." در مقابل آن نیز "کوثر ایقان" وجود دارد: "جهد نمائید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاری است بنوشید. هر نفسی به آن فائز شد او از اهل بقا در صحیفه حمراء مذکور است" (اقتدارات، ص 276).

در لوح احمد فارسی مقصود از نار همان احتراق حجاب غلیظه و احیاء اجساد مبروده است. آتش عشق و محبت الهی است که سبب احتراق حجاب محبوبان است و زنده ساختن مردگان. آتش عشق سبب سوزاندن حجاب شبهاست گردد: "افسر ثبوت بر سر نهند و دیهم استقامت بیاریند و نار عشق را برافروزند

و پرده شبها بسوزند تا دلبر تعالیم الهیه در نهایت جمال پرده براندازد و شمع جمع گردد و شاهد انجمن شود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 3، ص 312). نصرت امرالله با اشتعال به نار محبت الهی میسر گردد؛ لهذا حق میفرماید، "این ایامی است که باید کلّ به نار محبت رحمن مشتعل شده به نصرت حق مشغول شوند و نصرت به ذکر و بیان مصدر شده... انشاءالله از نار سدره ربّانیه به شأنی مشتعل شوی که حرارت آن افنده بارده را جذب نموده به یمین احدیه کشاند..." (رهاپی، ص 50).

لطیف چون هوا (ص 319)

همانطور که در بیان مبارک که درباره آتش و اثرات آن در جذب رطوبات زائده ذکر شد، کلام الهی چون آفتاب یا آتش است که با جذب رطوبات، آدمی را از سنگینی و رخوت نجات می دهد و امکان صعود می بخشد. در این حالت آنچه که لطافت و طهارت را از انسان سلب نموده و سبب ثقل او شده بود، کنار می رود و به او امکان عروج می بخشد. اگر به معنای حقیقی معراج توجه شود، البته معنای عبارت "چون هوی لطیف شوید تا در مکن قدس ولایتم در آید" مشخص گردد.

باید به روح نور که در مخزن فؤاد است عروج نمود، و به سوی خداوند صعود کرد بدون آن که نفس انسان از آن خبر شود یا جسم و جسد آگاهی یابد؛ اگر چنین شود حقّ معراج ادا شده است، "عرج بروح النور فی فؤادک ثم اصعد الی الله فی سرائر سرک لثلا تلتفت بذلک نفسک و قلبک و جسدک و عقلک و کل ما لک و علیک و هذا حقّ المعراج فی مراتب الأسفار و غایة فیض الله المقتدر المهیمن الجبار" (اسرار الآثار ج 5، ص 146 / مضمون: عروج کن به روح نوری که در فؤاد تو است سپس به سوی خداوند در اعمال و وجودت به نحوی صعود نما که نه نفست از آن خبری گیرد نه قلبت آگاه شود نه جسدت التفاتی یابد و نه عقلت بدان پی برد و نه تمامی آنچه که موافق یا مخالف تو است به آن وقوف یابد. این است معراج حقیقی در مراتب سفرها و غایت فیض خداوند مقتدر مهیمن جبار). در واقع معراج جز عروج به ملکوت اعلی و افق ابهی و تشرّف به حضور پروردگار و استماع ندای او و اطلاع بر اسرار کلمه علیا و بلوغ به سدره منتهی نیست، "هو العروج الی الملكوت الأعلی و الافق الأبهی فتشرّف بقاء ربّه و سمع النداء اطلع بأسرار الکلمة العلیا و بلغ سدرة المنتهی و دنی فتدنی فکان قاب قوسین او ادنی و دخل الجنة المأوی و الفردوس الأعلی و أراه الله ملکوت الأرض و السماء" (رحیق مختوم، ج 1، ص 149) می توان افق دید را بلند نمود، به پر انقطاع پرواز کرد، نظر از نهر برداشت و به بحر ناظر شد، از ناسوت گذشت و بر فراز ملکوت مقرر گردید، "از عرصه الفاضل بگذرید و از مضمار روایات فارغ و آزاد شوید. امروز روز اباهر [پرهای مرغ] و خوافی [پرهای ریز بال پرندگان] نیست، به قوادم [شاهپر / پرهای بلند در جلو بال] انقطاع پرواز نمایید که شاید از هزیز اریاح آنه لا اله الا هو

استماع کنید؛ از جداول [جوی آب یا نهر کوچک] و انهار چشم بردارید چه که بحر اعظم امام وجوه است؛ از ناسوت و شئون آن که سبب و علت بغی و فحشا و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت مقرر گزینید... (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 161)

ظنّ و یقین (ص 319)

ظنّ در این مقام به معنای خودپنداشته‌ها و موهومات است زیرا مبتنی بر علم الهی نیست و بدین لحاظ شایسته اعتنا نه. در آثار الهی همواره ظنّ در مقام تشبیه به ارض در مقابل سماء، بعد در مقابل قُرب، مغرب در مقابل مشرق، و امثال آن قرار گرفته است و در همین لوح مبارک احمد می‌فرماید که ابداً انسان را بی‌نیازی نبخشد و او را فایده‌ای نرساند. صرفاً برای وقوف بر این قبیل تمثیلات به چند بیان مبارک استناد می‌شود:

جمال مبارک می‌فرماید، "بشنو ندای این مظلوم را و از شمال وهم به یمین بین توجه نما و از مغرب ظنّ و گمان به مشرق ایقان اقبال کن" (مجموعه الواح، ص 279). در مقام دیگر می‌فرماید، "یا هادی بشنو ندای ناصح امین را؛ از شمال به یمین توجه نما و از ظنّ به یقین. سبب اضلال مشو" (مجموعه اشراقات، ص 157). در مقام دیگر می‌فرماید، "بگو ای بندگان هوی قدیمی به سوی خدا بردارید و از ارض ظنّ به هوای یقین طیران نمایید" (مائدة آسمانی، ج 7، ص 72).

در این مورد که ظنّ سبب خسران است جمال قدم می‌فرماید، "نار الهیه مشتعل و سدره ربّانیه در اعلی البقاع ناطق و لکن گوشی نه تا آواز خوش رحمن را بشنود و قلب نه تا به عرفان تجلی سبحان فائز گردد. اکثری از ناس به موهومات خود متمسکند و از سلطان آیات غافل؛ گمان را بر عرفان ترجیح داده‌اند و به ظنّ از یقین قانع شده‌اند؛ و لکن عنقریب خود را خاسر و اعمال خود را باطل مشاهده نمایند" (آیات الهی، ج 2، ص 41).

در واقع حضرات انبیاء برای خرق حجابات ظنّ ظاهر شده و در هدایت ناس به سوی یقین جهد بلیغ مبذول فرموده‌اند و دلیل مخالفت ناس با آن هیاکل قدسیه نیز در همین نکته نهفته است، زیرا که جهال ناس ابداً مایل نیستند دست از موهومات ظنیّه خود بردارند و شاهد یقین را در آغوش گیرند. جمال قدم می‌فرماید، "جمع هیاکل احدیه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده‌اند، در رتبه اولیه مقصودی نداشته‌اند جز آن که عباد را به شریعه عرفان کشانند. حال ملاحظه در انبیاء نمایید که چقدر بلا یای لاتحصى حمل نموده‌اند که شاید ناس حجابات وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجابات غلیظه و همیه در انظار بسیار بزرگ و مهمن بود، لذا هر رسول که از

جانب حق ظاهر شد، جمیع بر اعتراض به آن نفعه ربّانیّه قیام نموده‌اند تا آن که ارسال رسل منتهی به هادی سبُل در سنه ستّین شده. ملاحظه شد که چقدر ناس به وهمیّات انفس خود از شاطیء یقین دور مانده‌اند به شأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظنّ مبین در مابینشان مذکور نه" (مائده آسمانی، ج 7، ص 110)

حال، برای گذر از ظنّ و وصول به یقین باید از اکسیر الهی استفاده کرد که به بیان مبارک در "کأس ایقان" نصیب انسان شود و او را بالمرّه تقلیب نماید و خلق جدید نماید. هیکل مبارک در کتاب ایقان (ص 123 طبع مصر و 105 طبع آلمان) می‌فرماید، "این نفوس هم از اکسیر الهی در آتی عالم ترابی را طیّ نموده به عوالم قدسی قدم گذارند و به قدمی از مکان محدود به لامکان الهی واصل شوند. جهدی باید تا به این اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظنّ را به چشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را به رضوان باقی مشرف فرماید."

ذکر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که حضرت عبدالبهاء ظنّ را به دو معنی مثبت و منفی تبیین می‌فرماید. وقتی از آیه قرآنی "و ذا النّون إذ ذهب مغاضباً فظنّ أنّ لن نقدر" ³² از ایشان سؤال شد فرمودند، "ظنّ دو ظنّ است: ظنّ سوء؛ ظنّ حسن. و در جایی ظنّ به معنی یقین و علم آمده: "یظنّون أنّهم ملاقوه" ³³ (امر و خلق، ج 2، ص 484 طبع طهران و ص 207 طبع آلمان).

³² سورة انبیاء (21)، آیه 87: "و ذا النّون إذ ذهب مغاضباً فظنّ أنّ لن نقدرّ علیه فنادی فی الظّلمات أنّ لا إله إلا أنت سبحانک إنّی کنت من الظّالمین." مضمون به فارسی: و ذو النّون [صاحب ماهی، یعنی حضرت یونس نبی] خشمگانه به راه خود رفت و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم. پس در دل تاریکی ندا در داد که خدایی جز تو نیست؛ پا کا که تویی و من از ستمکاران بودم. در ادامه در آیه بعدی می‌فرماید خداوند که آنگاه دعای او را اجابت کردیم و او را از اندوه رهان‌دیم و بدین سان مؤمنان را می‌رهانیم.

³³ اشاره به آیه قرآنی "الذّین یظنّون أنّهم ملاقوه ربّهم و أنّهم إلیه راجعون" (بقره 2)، آیه 46 و نیز "قال الذّین یظنّون أنّهم ملاقوا الله...". (بقره 2)، آیه 249) که به معنای یقین داشتند که پروردگارشان را ملاقات می‌کردند آمده است.

یأس از رحمت الهی از جمله معاصی کبیره محسوب شده است. در قرآن صریحاً یأس را به کفار نسبت داده است: "لَا تَيْسَوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ" (یوسف (12)، آیه 87 / مضمون: از رحمت الهی نومید مباشید، چرا که جز خدانشناسان کسی از رحمت الهی نومید نمی گردد). این معنی با استفاده از لغت قنوط نیز، که به همان معنی آمده، بیان شده است "لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعاً" (سوره زمر (39)، آیه 53). به همین کلمه که در این آیه به کار رفته در بیان حضرت بهاءالله نیز استناد شده است: "رجا از قلوب طالبانت قطع نشده و نمی شود. گواه این مقام کلمه مبارکه "لَا تَقْنَطُوا" (ادعیه محبوب، ص 375).

عنایت الهی همیشه شامل حال است. در واقع نفس و هوای انسان است که او را از شجره امید دور نگه می دارد. حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه صریحاً فرموده اند، "من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجره امید تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور... آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار" (ادعیه محبوب، ص 434). خداوند همیشه به انسان نزدیک بوده و هست و غفلت انسان سبب غفلت خداوند از او نمی شود: "بسا می شود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علمیه حق لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود. لذا، البته او اقرب بوده و خواهد بود؛ چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلقِ فیه محبوب" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص 123).

حضرت عبدالبهاء غلبه نفس و هوی را سبب یأس فرد می دانند، "انسان در این جهان اگر همتی نماید و جانفشانی کند و ارتباط به جهان دیگر جوید و به نشر نفعات الله پردازد، چون ایام عمر منتهی شود خود را ربیع عظیم اندوخته بیند و نفعات روح پرور جنت النعم استنشاق کند، مطلع وفا گردد و مظهر الطاف جمال اهبی؛ و اگر به هوی و هوس خویش پردازد نومید گردد و به یأس شدید افتد و خسران مبین مشاهده کند و به عذاب جحیم مبتلا گردد... قد جعل الله لكل شیء قدراً لَا تَيْسَوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعاً..." (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 108)

امید به رحمت الهی آنقدر در امر بهائی اهمیت دارد که حتی اگر کسانی از ظل امر به دلائلی دور شده اند و دیگر امیدی به بازگشت ندارند، باید به همت احبای الهی دیگر بار این امید را بیابند و رجوع نمایند. حضرت عبدالبهاء می فرماید، "از خدا خواهم که شما سبب شوید آن چند نفوس که از ظل سدره مبارکه دور مانده اند، دوباره به سایه شجره امید در آیند و از نومیدی نجات یابند. هذا خیر لهم فی

الآخرة و الأولى. الحمد لله هر مقبلی مقبول و هر متوکل موصول. مطمئن باش و روز به روز بر امید و رجا بیفزاء. لا تقنطوا من رحمة الله و لا تيأسوا من روح الله" (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 173).

منشأ امید ذات خداوند است، باید دل به او بست، به او توکل کرد و از او خواست، زیرا به بیان جمال مبارک در مناجات مذکور در فوق، "خلق از تو و امید مکنونه قلب از تو."

تشبیه انسان به شجر (ص 319)

تشبیه انسان به شجر ابتدا در کتاب انجیل مشاهده گردید. حضرت مسیح انسان‌ها را به شجره‌ای که دارای میوه‌های مطلوب یا نامطلوب است تشبیه می‌فرماید و البته باغبان حقیقی شجری را که دارای میوه نباشد یا میوه نیکو ندهد از باغ خود برون اندازد و رضوان خویش را از ریشه آن شجره پاک نماید. حضرت مسیح خطاب به حواریون خود می‌فرماید، "هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی‌آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد. زیرا که هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. از خار انجیر را نمی‌یابند و از بوته انگور را نمی‌چینند. آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می‌آورد" (انجیل لوقا، باب 6، آیات 43 به بعد). در باب سوم همین کتاب (آیه 9) آمده است، "و الآن نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است. پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده می‌شود." حضرت بهاءالله نیز در کلمات مکنونه به همین نکته با همین عبارات اشاره دارند، "اشجار بی ثمار لائق نار بوده و خواهد بود" (ادعیه محبوب، ص 474).

حضرت بهاءالله خطاب به احبای الهی نیز می‌فرماید، "شما اشجار رضوان منید باید به اثمار بدیعه منیع ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند" (ادعیه محبوب، ص 473).

محملاً اشجار توحید که در لوح لیلۃ القدس به آن تصریح شده نیز احبای موقن الهی باشند که در رضوان حبّ الهی در آمده‌اند. می‌فرماید، "فسبحانک اللهم یا الهی ... أسألك باسمک الذی به ... استغرسّت اشجارُ التّوحید فی رضوان عزّ الطّافک و اکرامک ..." (رسالة تسبیح و تهلیل، طبع 129 بدیع، طهران، ص 175).

اشجار رضوان وقتی که در معرض خریف قرار گیرند، از برگ و ثمر محروم مانند؛ این است که حضرت بهاءالله می‌فرماید، "ای اشجار رضوان خود را از اریاح ربیع الهیه منع مکنید و از نفعات کلمات حکیمه ربانیه محروم ننمایید" (لثالی الحکمة، ج 2، ص 71).

البته ثمرات نیکوی اشجار رضوان الهی جز اخلاق حسنه و اعمال مرضیه نخواهد بود: "انسان به مثابه شجر است. اگر به اثمار مزین گشت، لایق مدح و ثنا بوده و هست و الا شجر بی ثمر قابل نار است. اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب؛ اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبه از اثمار این شجره محسوب" (گلزار تعالیم بهائی، ص 4).

خطاب ظهور قلم به پسر مریم (ص 320)

بدیهی است که مقصود از پسر مریم حضرت مسیح است و "ظهور قلم" ندای الهی یا پدر آسمانی است که به او وحی رساند. اصطلاح "ابنم" یا "پسر مریم" در آثار مبارکه حضرت بهاءالله راجع به حضرت مسیح به کار رفته است. در مقامی می فرمایند، "ابنم از قبل به اصحاب خود فرمود شما ملح ارضید. ملح که فاسد شد به کدام چیز نمکین خواهد گردید. در این صورت مصرفی از او مشهود نه مگر آن که دور افکنده و پایمال شود" (مائدة آسمانی، ج 8، ص 165). این بیان اشاره به کلام حضرت مسیح است که فرمودند، "شما نمک جهانید. لیکن اگر نمک فاسد گردد به کدام چیز باز نمکین شود. دیگر مصرفی ندارد جز آن که بیرون افکنده پایمال مردم شود" (انجیل متی، باب 5، آیه 13).

در عبارت مذکور در لوح احمد فارسی به این نکته باید توجه داشت که حضرت بهاءالله از نزول وحی به حضرت مسیح به عنوان "خطاب ظهور قلم" یاد می کنند که اشاره به مشیت اولیه دارد که در هر ظهور به نحوی با حضرات مظاهر ظهور در تماس بوده است. در این مقام به بیان مبارک حضرت عبدالهء استناد می شود که تجلی آن "واسطة الكبرى" بر مظاهر ظهور را بیان فرموده اند:

"الحمد لله الذي تجلّى في البقعة المباركة الأرض المقدسة طور اليمين وادي طوى جبل سيناء على موسى الكليم و اشرق في برية القدس وادي المقدس جبل ساعير البقعة البيضاء و العدو النوراء على عيسى المسيح و ظهر في فاران الحب مطلع الانوار مشرق الآثار بطحاء الروح يثرب الاسرار ظهور الضياء في رابعة النهار على محمد الحبيب و لاح و اضاء في كينونة العلى و ذاتية الثناء مصباح الملاء الأعلى النقطة الاولى أفق التوحيد ثم هتك ستر الغيوب و زال الظلام الديجور و انكشفت السبحات المجللة على شمس الظهور و ارتفع النقب و انشق السحاب و زال الحجاب و كان يوم الاياب الموعود في كل صحف و زبر و كتاب أنزله العزيز الوهاب في سالف القرون و الدهور و الاحقاب. فاشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال في هيكل الجلال و استقر الرحمن على عرش الأكوان و تشعشع و تلاًأ شمس الحقيقة على آفاق الامكان و كانت بهاء السموات و الأرض في عالم الغيب و العيان" (مکاتیب عبدالهء، ج 1، ص 102 / مضمون به فارسی: حمد خدای یگانی را که در بقعه مبارکه واقع در ارض مقدس، طور ایمن، وادی طوی،

کوه سینا، بر موسی کلیم تجلی کرد و در بیابان مقدّس، وادی قدسی، کوه ساعیر، بقعه بیضاء بر عیسی مسیح اشراق فرمود و در فاران حبّ، محلّ طلوع انوار و اشراق آثار، بطحاء [مکه] روح، یثرب اسرار، مانند خورشید وسط آسمان، بر محمد حبیب ظاهر شد، و در کینونت بلندمرتبه و ذات ثناء، مصباح ملاً اعلی، حضرت نقطه اولی، در افق توحید بدرخشید؛ سپس پرده غیب را بدرید، تاریکی مظلم را از بین برد، و سبحات مجلّه را که مانع از دیدار شمس ظهور بود بشکافت و نقاب از چهره برداشت و سحاب را پاره کرد و حجاب را زائل ساخت و این همان یوم ظهور موعود بود که در کلیه کتابها و آثار مقدّسه که خداوند عزیز بخشنده در قرون و اعصار گذشته نازل کرده وعده داده شده است. پس نور جمال الهی در هیکل جلال اشراق کرد و درخشید و خداوند رحمن بر عرش اکوان جالس شد و شمس حقیقت بر جمیع دنیای حادث بتابد و او بهاء آسمانها و زمین در عالم غیب و آشکار بود).

نهی از معاشرت مشرکین (ص 320)

در این ظهور صمدانی معاشرت با مشرکین و اشرار صریحاً نهی شده است و این از برای آن است که اگر آدمی نتواند در آنها تأثیر مثبت گذارد، تأثیر منفی آنها ممکن است سبب آلودگی قلب و ذهن او شود و بدین لحاظ باید قطع ارتباط نماید. البتّه این نفوس دارای مشخصاتی هستند که می توان آنها را شناخت. مهم ترین علامت آنها این است که انسان را از حبّ الهی باز دارند. جمال قدم در لوح نصیر می فرماید، "إِعْلَمْ بَأَنَّ يَحْضُرَ عِنْدَكَ مَنْ يَمْنَعُكَ عَنْ حَبِّ اللَّهِ وَإِنَّكَ لَمَّا وَجَدْتَ مِنْهُ رَوَائِحَ الْبَغْضَاءِ عَنِ جَمَالِ السَّبْحَانِ، أَيْقِنْ بِأَنَّهُ هُوَ الشَّيْطَانُ وَلَوْ يَكُونُ مِنْ أَعْلَى الْإِنْسَانِ. إِذَا تَجَنَّبَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَعَدَّ بِاسْمِ الْقَادِرِ الْقَدِيرِ الْحَكِيمِ الْحَكِيمِ" (مجموعه الواح، ص 199 / مضمون به فارسی: بدان کسی که نزد تو بیاید و تو را از محبت خداوند باز دارد و از او بوی دشمنی و کینه نسبت به جمال سبحان به مشامت رسید، یقین بدان که او شیطان است اگرچه به ظاهر بهترین انسانها باشد. پس از او پرهیز کن سپس به اسم قادر قدیر محکم حکیم من پناه ببرد).

در ادامه تأکید می فرماید که، "تَجَنَّبْ عَنِ مِثْلِ هَؤُلَاءِ ثُمَّ فَرَّ عَنْهُمْ إِلَى ظِلِّ عَصْمَةِ رَبِّكَ وَ كُنْ فِي حِفْظِ عَظِيمٍ. ثُمَّ إِعْلَمْ بَأَنَّ نَفْسَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ هَؤُلَاءِ إِنَّهُ يُؤَثِّرُ كَمَا يُؤَثِّرُ نَفْسُ الثَّعْبَانِ إِنْ أَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ" (همان / مضمون به فارسی: از اینگونه افراد فرار کن به ذیل عصمت پروردگارت و در حفظ عظیم قرار گیر. پس بدان که نفسی که از دهان اینگونه افراد خارج می شود مانند نفس اژدها تأثیر می گذارد اگر هستی از عارفان).

از دیگر نشانه‌های اینگونه افراد اعراض از خداوند است. توصیه حق این است که، "قل أن یا احبائی ... إن وجدتم من احدٍ اقل من أن یُحصی روائح الإعراض فأعرضوا عنه ثم اجتنبوه ... لأنهم مظاهر الشیطان" (گنجینه حدود و احکام، ص 452 / مضمون به فارسی: بگو ای احبای من ... اگر از کسی کمتر از آنچه که به حساب آید بوی اعراض استشمام کردید از او روی برگردانید و اجتناب کنید ... زیرا آنها مظاهر شیطان هستند).

اینگونه افراد به لباس‌های مختلف ظاهر می‌شوند و دام خود را می‌گسترانند. این است که مرکز میثاق از لسان قدم چنین نقل می‌فرمایند، "بسیار در حفظ نفس خود سعی نمایید. چه که شیاطین به لباس‌های مختلف ظاهر می‌شوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آن که او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود واگذارند" (گلزار تعالیم بهائی، ص 464).

این که گفته شده "عاشروا مع الأدیان کلها بالروح الریحان"، مخصوص غیر اهل بغضاء است. جمال قدم می‌فرمایند، "معاشرت با جمیع احزاب را اذن دادیم مگر نفوسی که رائحة بغضاء در امرالله مولی‌الوری از ایشان بیابند. از امثال آن نفوس احتراز لازم. امرأ من لدی الله ربّ العرش العظیم" (امر و خلق، ج 3، ص 86). در ابتدا باید با این نفوس معاشرت نمود و سعی در هدایت کرد. اگر توفیق رفیق نشد و تنبه حاصل نگشت، البته احتراز لازم. "اگر نفوس غافله از کلمات نصیحه متنبه شدند فنعم المراد والّا احتراز از چنین نفوس لازم و واجب. در این ظهور ابداً اعمال شنیعه و شؤونات نفسیه مقبول نبوده و نخواهد بود" (امر و خلق، ج 3، ص 465).

فرض آدمیان بر مغلول بودن ید قدرت مبسوطه ممدوده الهیه (ص 1-320)

عبارت ید مبسوط کجایه از سخاوت است و انسان دارای قدرت و اقتدار را اصطلاحاً "مبسوط الید" گویند (فرهنگ سخن). فرهنگ نوزده هزار لغت "مبسوط الید" را به معنای شخص با سخاوت آورده است. اما در اصطلاح "مبسوط کردن دست کسی" (بنا به توضیح فرهنگ سخن) صاحب اختیار کردن او در امری است. همو از نظام السلطنه (ج 1، ص 284) نقل کرده که، "موسیو نوز را یکی از وسایل قرار دادند که اتابک دست تصرف او را در گمرک و پست مبسوط کرده و مسلمان‌ها را از کار خارج و آرامنه را اجزا قرار داده است."

به هر حال اگر به هر دو معنی نیز گرفته شود، کلام مبارک به معنای دست قدرت و سخاوت الهی است که به لطف و مرحمت و در عین قال اقتدار و قدرت به سوی عباد دراز شده است. از طرفی کرم عمیم خویش را عرضه می‌دارد و از طرف دیگر اقتدار خود را محفوظ داشته است. این دست باز

است و ابدأً مغلول نمی‌شود. این معنی در قرآن کریم نیز آمده است: "قالت اليهود یدالله مغلوله؛ غلت ایدیهیم ولعینوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء ولیزیدن کثیراً منهم ما أنزل إلیک من ربک طغیاناً و کفراً و ألقینا بینهم العداوة و البغضاء إلی یوم القیامة..." (مائده (5)، آیه 64 / مضمون: یهودیان مدعی شدند که دست خداوند بسته است؛ دستان خودشان بسته باد؛ و به خاطر این سخن که گفتند لعنت بر آنان باد. آری دستان او گشاده است؛ هر گونه که خواهد بخشد و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید و تا روز قیامت دشمنی و کینه در میانشان انداخته‌ایم).

به نظر می‌رسد در اینجا به اهل بیان خطاب می‌فرمایند که چرا بر این تصور هستند که ظهورات الهیه متوقف شده است و بدین لحاظ با جمیع قوا به مخالفت با جمال مبارک قیام کرده‌اند. با توجه به محل نزول این لوح مبارک، می‌توان مستفاد داشت که بیان مبارک تصریح دارد بر آنچه که در استانبول و ادرنه واقع شده و حضرت بهاء‌الله از ازیان بسیار آزار دیدند و نزد دولت عثمانی نیز سعایت بسیار کردند و نهایتاً موضوع مباحله به میان آمد که ازل در عین آن که قبول کرد که در مسجد حضور یافته این مباحله را انجام دهد، اما وقتی جمال مبارک حضور یافتند او از این کار ابا کرد.

سرمستی جمیع حقایق ممکنات از این بادهٔ جدیدهٔ بدیعه (ص 321)

جمال مبارک در آثار متعددهٔ خویش به تأثیر روح الهی در این ظهور صمدانی بر جمیع کائنات تصریح فرموده‌اند. در مقامی می‌فرمایند، "امروز جذب کلهء الهی عالم را اخذ نموده؛ جمیع اشیاء به کمال فرح و انبساط به ذکر و ثنا مشغول. آب می‌گوید ای خاک بیا ذکرهاى عالم را بگذاریم و به ثنای مالک قدم مشغول شویم. جبال می‌گوید، ای اشجار، امروز روز تغنی و ترنم است، چه که مقصود غیب و شهود بر کرسی ظهور مستوی. نیکوست وقت ما و نیکوست روز ما و نیکوست حال ما. فضل محبوب عالمیان احاطه نموده، انوار آفتاب شفقت تابیده، دریای رحمت مواج و نور بخشش مشرق. یک آن این یوم عندالله افضل است از قرون و اعصار... امروز آفتاب به لک الحمد یا سید العالم ناطق و آسمان به لک الثناء یا مالک الأسماء متکلم" (لثالی حکمت، ج 3، ص 245).

اما انعکاس زیبای کلام فوق در بیان آن طلعت سبحانی در این بیان ربّانی است:

منادی بقا از عرش عما ندا فرمد که ای منتظران وادی صبر و وفا و ای عاشقان هوای قرب و لقا غلام روحانی که در کائنات عصمت ربّانی مستور بود، به طراز یزدانی و جمال سبحانی از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روحی قدمی طالع شد و جمیع من فی السموات و الأرض را به قیص هستی و بقا

از عوالم نیستی و فنا نجات بخشید و حیات بخشود و آن کلمه مستوره که ارواح جمیع انبیاء و اولیاء به او معلق و مربوط بود از ممکن غیب و خفا به عرصه شهود و ظهور جلوه فرمود و چون آن کلمه غیبیه از عالم هویّه صرفه و احدیّه محضه به عوالم مُلکیّه تجلّی فرمود، نسیم رحمتی از آن تجلّی برخاست که رایحه عصیان از کلّ شیء برداشت و خلعت جدید غفران بر هیاکل نامتناهی اشیاء و انسان درپوشید و چنان عنایت بدیعه احاطه فرمود که جواهر مکنون که در خزائن امکان مخزون بود از نفخه کاف و نون در ظواهر اکوان به جلوه و شهود آمد به قسمی که غیب و شهود در قیصی مجتمع گشتند و سرّ و ظهور در پیراهنی به هم پیوستند. نفس عدم به ملکوت قدم بر آمد و جوهر فنا بر جبروت بقا وارد. پس ای عاشقان جمال ذوالجمال و ای والهان هوای قرب ذوالجلال هنگام قرب و وصال است نه موقع ذکر و جدال. اگر صادق معشوق چون صبح صادق ظاهر و لایح و هویداست. از خود و غیر خود بلکه از نیستی و هستی و نور و ظلمت و ذلّت و عزّت از همه پردازید و از نقوش و اوهام و خیال دل بردارید و پاک و مقدّس در این فضای روحانی و ظلّ تجلیات قدس صمدانی با قلب نورانی بخرامید. ای دوستان نمر باقی جاری و ای عاشقان، جمال جانان بی نقاب و حجاب و ای یاران، نار سینای عشق در جلوه و لمعان. از ثقل حبّ دنیا و توجه به آن خفیف شده چون طیور منیر عرشی در هوای رضوان الهی پرواز کنید و آهنگ آشیان لایزالی نمایید و البتّه جان را بی آن قدری نباشد و روان را بی جانان مقداری نه. پروانگان یمن سبحان در هر دمی حول سراج دوست جان بازند و از جانان پردازند. هر طیری را این قدر مقدور نه. (آثار قلم اعلیٰ، ج 7، ص 207-209).

رجوع به مبدأ (ص 321)

فطرت انسان پاک است؛ ابدأً به این دنیا و آنچه که در آن وجود دارد آلوده نیست؛ غفلت نفس و هوی هنوز بر آن چیره نشده است. این بدایت حرکت است، این مبدأ وجود انسان است. لهذا توصیه جمال مبارک این است که از ثقل این جهان خلاصی یابیم و به مبدأ خود راجع شویم. جمال مبارک در کتاب ایقان (ص 3 طبع آلمان، ص 4 طبع مصر) نیز توصیه می‌فرماید که کلام الهی را به "فطرت اصلیه" بخوانیم تا پی به مفهوم آن ببریم: "قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و به فطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور انبیاء ورد و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید."

فطرت در لغت به معنای خلقت و طینت و حالت طبیعی و به معنی سنت است. (اسرار الآثار ج 4 ص 450) ماهیت یا فطرت، قبل از موجود شدن، در علم حق ایجاد میشود و بعد، وجود به آن تحقق مییابد. در واقع فطرت انسان پاک است، اما در این عالم آلوده می‌شود و از فطرت اصلی منحرف می‌گردد. وقتی از فطرت اصلی منحرف شد، قابلیت درک کلام الهی را از دست میدهد و بدین لحاظ

است که حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرماید، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمیشد؛ چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند." (مائده آسمانی، ج 7، ص 82) در لوح دیگری هم پیغامی به ابن ذئب ارسال می‌دارند و به او توصیه می‌فرمایند، "اتق الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصعنا نمود و قبول فرمود، تو هم از سدرهء مبارکهء انسان قبول نما" (مجموعه اشراقات، ص 40)

و اما در جواب حاجی ابراهیم قزوینی ملقب به خلیل که از حضرت بهاء‌الله در مورد فطرت سؤال نموده بوده بیانات الهیه عزّ نزول یافت قوله جلّ بیانه: "و اما ما سألت من الفطرة فاعلم بأنّ كلّ النّاس قد خلّقوا علي فطرة الله المهيمن القيوم و قدرنا لكلّ نفسٍ مقادير الأمر علي ما رُقم في الواح عزّ محفوظ. ولكنّ نظهر كلّ ذلك بإرادة أنفسكم كما أنتم في أعمالكم تشهدون. مثلاً فانظر فيما حرّم علي العباد في الكتاب من شيءٍ كما أنتم في البيان تنظرون بحيث احلّ الله فيه ما أراد بأمره و حرّم ما شاء بسلطانه. قل كلّ ذلك في الكتاب أفلا تشهدون؟ ولكنّ النّاس بعد علمهم عمّا نهوا عنه هم يرتكبون. هل ينسب هذا إلي الله او إلي أنفسهم إن أنتم تتصفون. قل ما من حسنة إلاّ من عند الله و ما من سيئة إلاّ من أنفسكم أفلا تعرفون و هذا ما نزل في الألواح إن أنتم تعلمون. بلي إنّه عالمٌ بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالمٌ بعد ظهورها و إنّه ما من إله إلاّ هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده في الألواح قدسٍ مكنون و هذا العلم لم يكن علّة الفعل و خلقه كما أنّ علمكم بشيءٍ لم تكن علّة لظهوره فيما أردتم أو تريدون و علمتم أو تعلمون"³⁴ (منتخباتی

³⁴ مضمون به فارسی: و این که از فطرت پرسیدی، پس بدان که همهٔ مردم به فطرت الهی خلق می‌شوند و برای هر کس مقدراتی را تعیین می‌کنیم. اما تمامی این مقدرات را به ارادهٔ نفس خودتان ظاهر می‌سازیم، چنان که خودتان در اعمالتان مشاهده می‌کنید. مثلاً در آنچه که در کتاب بر بندگان حرام شده توجه کن، همانطور که در بیان مشاهده می‌کنید، به طوری که خداوند در آن آنچه را که اراده کرده به امرش حلال کرده و آنچه را خواسته به عظمت و قدرتش حرام کرده است. همهٔ اینها در کتاب است. اما مردم با علم به آنچه که بر آنها نهی شده آن را مرتکب می‌شوند. آیا آن را باید به خداوند نسبت داد یا به خودتان اگر انصاف داشته باشید. بگو هیچ نیکویی جز از سوی خدا نیست و هیچ بدی هم جز از نفس خودتان نیست، آیا متوجه نیستید؟ و این در الواح نازل شده است. بلی، او به اعمال شما آگاه است قبل از آن که ظاهر شوند همانطور که بعد از ظهورش واقف است و نیست خدایی جز او که عالم امر و خلق با او است. این علم او علت وقوع فعل نیست همانطور که علم شما به

از آثار حضرت بهاءالله، ص 101 / مضمون: و این که از فطرت پرسیدی، بدان که همه مردم به فطرت الهیه آفریده شده‌اند و برای هر نفسی مقدراتی تعیین شده است. اما تمامی این مقدرات را به خواست خودتان آنچنان که در اعمالتان مشاهده می‌کنید ظاهر می‌کنیم. مثلاً نگاه کن به آنچه که در کتاب بر بندگان حرام شده است همانطور که در بیان می‌بینید به طوری که حلال کرده است خداوند در آن آنچه را که اراده کرده به امرش و حرام کرده آنچه را که خواسته است. بگو تمامی اینها در کتاب است آیا مشاهده نمی‌کنید؟ اما مردم بعد از آگاهی بر آنچه که نهی شده آن را مرتکب می‌شوند. آیا این را به خداوند نسبت می‌دهند یا به خودشان اگر انصاف داشته باشند. بگو هیچ خوبی نیست مگر از سوی خدا و هیچ بدی نیست مگر از سوی نفس شما، آیا درک نمی‌کنید؟ و این آن چیزی است که در الواح نازل شده اگر بدانید. آری، او آگاه است بر اعمال شما قبل از آن که از شما سر بزند همانطور که واقف است بعد از ظهور آنها و به درست که نیست خدایی جز او و عالم خلق و امر از برای او است و هر آنچه که در الواح قدسی مکنون است و این علم علت فعل و ارتکاب آن نیست همانطور که علم شما به چیزی علت ظهور آن نیست در آنچه که خواستید یا می‌خواهید و دانستید یا می‌دانید).

حضرت بهاءالله در تعریف فطرت می‌فرماید: "رأس الفطرة هي الإقرار بالافتقار والخضوع بالإختيار بين يديالله الملك العزيز المختار" (ادعیه محبوب طبع طهران؛ ص 42 / مضمون به فارسی: اصل فطرت اقرار به نیازمندی و فروتنی در مقابل خداوند پادشاه عزیز مختار است؛ این اقرار باید به اختیار صورت گیرد).

بدایع رحمت الهی (ص 321)

رحمت الهی همیشه بر غضب او سبقت گرفته و بارها بر این نکته تأکید شده است. رحمت حق جمیع کائنات را فرا گرفته و آیه قرآنی "وسعت رحمتی کلّ شیء" (اعراف، 156) گویای این مطلب است. اما حضرت بهاءالله این احاطه رحمت الهی را به بیانی لطیف مطرح می‌فرماید، "یا عباد قسم به جمال محبوب این است رحمتی که همه کائنات را فرا گرفته. ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق. چه که لازال دوست نداشته احبّایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند. اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبابم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقررّ اقدس باز گشت و به صبیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صبیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد و ملائکه امریه به منظر اکبر حملش نمودند ... هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از

چیزی علت ظهور آن در آنچه که خواسته‌اید یا می‌خواهید و دانسته‌اید یا می‌دانید، نیست.

حیا ارادهٔ ستر جمال خود نموده. چه که لازال ناظر به وفا بوده و عامل به شرایط آن." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 111).

ظهورات جود و فضل - سیاط عذاب و قهر (ص 322)

فضل الهی همواره بر قهر و غضب او سبقت گرفته است و ستّاریت او همیشه سبب شده که از افشای خطا و نگاه بندگان جلوگیری شود و بعضاً از این همه بزرگواری مولایشان شرمنده شده به ذیل عفو او متشبّث شوند و دیگر بار در ظلّ رایت الطاف او در آیند و بالعکس در بعضی از نفوس سبب شده که خداوند را غافل شمارند. گویی این کلام حق در کلمات مکنونه شامل حال آنان شود: "ای عاصیان بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت آورد که در سبیل های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی باک می رانید؛ گویا مرا غافل شمرده اید و یا بی خبر انگاشته اید" (مجموعه الواح، ص 392).

اما خداوند همیشه به انسان مهلت می دهد که رفتار خویش را اصلاح کند و در سبیل و صراط مستقیمی که برای او تعیین شده حرکت نماید. جمال قدم می فرمایند، "حلم حق به مقامی است که بعضی از عباد خود را عالم و عاقل و حق را غافل شمرده اند. هذا خسراً مبین. حرکت نمی کند شیئی مگر به اذن و ارادهٔ او و خطور نمی نماید در قلوب امری مگر آن که حق به او محیط و عالم و خبیر است. بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منی بوده و مع علم به آن از حقّ جلّ فضله اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده اند و این فقره را حمل بر عدم احاطهٔ علمیهٔ الهیه کرده اند. غافل از آن که اسم ستّارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندیده. ای علی لعمری اسم غفّارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم وهّابم علّت تأخیر عذاب" (مجموعه اقتدارات، ص 131).

آنچه که سبب قهر و عذاب الهی است نه تنها محرومیت شخص غافل بلکه نتیجهٔ اعمال او نیز هست که سبب ضلالت ناس از صراط مستقیم الهی می گردد. بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله می فرمایند، "اگر احبّای الهی به طراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند، ضرّش به خود آن نفوس و جمیع ناس راجع. اولاً آن نفوس ابداً محلّ امانت کلمهٔ الهیه و اسرار مکنونهٔ ربّانیه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن ورائها قهرالله و غضبه و عذاب الله و سخطه" (اقتدارات، ص 168).

بدترین عذابی که به عنوان جزای اعمال نصیب بنی آدم می‌شود محرومیت از عرفان حق است. حضرت بهاءالله می‌فرماید، "جمع عالم از برای عرفان این امر اعظم خلق شده‌اند، ولیکن جزای اعمال کل را منع نمود و محروم ساخت مگر نفوسی که ید قدرت ایشان را اخذ نمود و از ظلمت نفس و هوی نجات بخشید" (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 113). در مقام دیگر از قلم قدّم نازل، "اهل عالم در قرون و اعصار از فراق مالک قدر نوحه می‌نمودند و عند ذکر اسمش خاضع و خاشع مشاهده می‌گشتند و حال چون وعد رسید و حضرت موعود، یعنی مکلم طور، از افق سماء ظهور مُشرق و لائح گشت، کل بر اعراض قیام نمودند و گفتند آنچه را که هیچ حزبی نگفت. قلم گریست و سدره نوحه نمود و لوح بر تراب مقرر اخذ کرد. انسان متحیر بل عالم متحیر. باری جزای اعمال، آن نفوس شریرة غافله را از فیوضات مآل محروم ساخت" (آیات الهی، ج 2، ص 278).

عذاب ظاهره که نصیب مشرکان و مخالفان امر حضرت سبحان می‌شود به صورت ذلت و ضعف نیز بروز می‌کند. حضرت بهاءالله در ذمّ کسانی که به شهادت حضرت ربّ اعلی دست خود را آلوده کردند می‌فرماید، "حزب شیعه از ناسپاسی و حق‌نشناسی از پست‌ترین احزاب عالم نزد مالک رقاب امم مذکور. هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد به سیوف بغضا شهیدش نمودند. جزا در یوم جزا این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و مشهود. اِلٰی حین اهل توحید بر ذلت وارده آگاه نه که سبب چیست و علت چه. اقوی‌الأحزاب بودند و حال اضعف‌الأحزاب مشاهده می‌شوند. قوت به ضعف و ثروت به فقر و عزّت به ذلت و ربح به خسارت تبدیل شده. لعمرالله کلّ از جزای اعمال بوده و هست و حال به مثابة قارون در هر حین به اندازه یک اندازه به زمین فرو می‌روند و شاعر نیستند" (مجموعه اشراقات، ص 80-279 / به آیات الهی، ج 2، ص 98 نیز مراجعه شود).

اما گاهی اوقات غضب الهی آنچنان احاطه می‌کند که مخالفان حق ابدأ مجازات الهی را احساس نمی‌کنند و پی به معنای آن نمی‌برند. جمال مبارک خطاب به عالی پاشا، بعد از ذکر مظالم وارده بر احباء، می‌فرماید، "این ذکر نه از برای آن است که متنبه شوید؛ چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده، ابدأ متنبه نشده و نخواهید شد... چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابدأ التفات نمودید. یکی احتراق که اکثر مدینه به نار عدل سوخت، چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته‌اند که چنین حرقی تا به حال نشده؛ مع ذلک بر غفلتتان افزود. و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید. ولیکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده؛ زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمایید" (دریای دانش، ص 47).

اگر اقلّ از ذره به شعور آید (ص 322)

از لحاظ لغوی، شعور به معنای ادراک درونی و بدون دلایل ظاهری و درک و فهم باطنی است. داشتن شعور مستلزم ترک نفس و هوی و بخصوص غرور بی جا است. حضرت عبدالبهاء می فرماید، "توقع شعور از اهل غرور مانند توقع روشنایی آفتاب از شب تیره و تار است و این ممتنع و محال" (یاران پارسی، ص 239).

شرط یافتن شعور استماع کلام الهی است. زیرا کلام الهی از عوامل روحانی آمده و روح انسانی نیز منشأ روحانی و الهی دارد. بدین لحاظ آن کلام است که در این روح اثر می گذارد، مشروط بر آن که گوش شنوایی یافت شود و نفس مستعدی پذیرا گردد. حضرت بهاء الله می فرماید، "اگر این طیر عراقی از نغمه های حجازی سخن راند و شاهباز الهی به شهنزهای قدس معنوی مجلس بیاراید و از نوای طیور بقا مخموران شیدا را به شعور آرد، آن وقت معلوم می شود که این گم گشتگان چقدر از مراتب بلند عرفان دور مانده اند، گویا از بحر ایقان هیچ نصیب ندارند و به سرمنزل بقا که مقصود آفرینش است نرسیده اند. ای بی نصیب گوشها و بی بهره دلها" (حدیقه عرفان، ص 82).

کسانی که شعور نداشته باشند، پست ترین مخلوق، یعنی نفس اماره بر آنها غالب می شود و از صراط مستقیم الهی منحرف می سازد و به اموری افتخار می نمایند که در شأن انسان نبوده و نیست. به دو مورد در آثار مبارک استناد می شود.

جمال قیوم خطاب به رأس حکومت عثمانی، عالی پاشا، می فرماید، "همچه مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غلبی. مغلوب یکی از عبادی ولکن شاعر نیستی. پست ترین و ذلیل ترین مخلوق بر تو حکم می نماید و آن نفس و هوی است که لازال مردود بوده. اگر از ملاحظه حکمت بالغه نبود، ضعف خود و من علی الأرض را مشاهده می نمودی" (دریای دانش، ص 54). جالب آن که بی شعوری اینگونه افراد را به نفسی تشبیه می فرماید که "از سکر خمر نفسانیه با کلبی اظهار محبت می نمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه می کرد. چون فجر شعور دمید و افق سماء از نیر نورانی منیر شد، مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده. خائب و خاسر و نادم به مقرر خود بازگشت" (همان، ص 53).

در کلامی دیگر کسانی را که به عبادت می پردازند و ظهور الهی را آملند و حتی گمان بی ایمانی درباره خود نمی برند و "به زبان متکلم که چگونه می شود ما معرض از حق باشیم و حال آن که شبها آمل بوده ایم و روزها از حق سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد" و در عمل "حقی که به جمیع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کلّ حین به محاربه با جمالش مشغول"، جمال مبارک خطاب به آنها می فرماید که، "تالله الحق إذا یکذبکم کلّ الأشياء ولکن اتم لاتشعرون."

در این حین ازل را مخاطب قرار داده می‌فرمایند، "ای مست نحر نفس و هوی، از سلطان معلوم چشم پوشیده و به موهوم خود تمسک جسته‌ای. همین ذلت تو را کافی است که انکار نموده‌ای آیتی را که به این دینت ثابت شده و به او افتخار می‌نمایی و از برای خودشان ثابت می‌کنی و معذک شاعر نیستی. إذا لم یکن لک شأن عند الله إلا کشان الذینم أعرضوا بعد ما آمنوا و أنکروا بعد الذی اعترفوا إن أنت من العارفين" (مائدة آسمانی، ج 7، ص 101 و 102).

بسینه بسینای روح بشتاید (ص 322)

ابتدا به ترکیب ظاهری جمله نگاهی بیندازیم. استفاده از دو کلمه شبیه به هم بدون آن که معنای آن یکی باشد، در آثار مبارکه زیاد مشاهده می‌شود که بر زیبایی جمله می‌افزاید. چند مثال از این قبیل جملات سبب انبساط خاطر و التذاذ دل و جان خواهد شد.

جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "طوبی لک بما أخذت راح البیان من راحة الرحمن و أخذتک راحة المحبوب علی شأن انقطع عن راحة نفسک و کنت من المسرین إلى شطر الفردوس مطلع آیات ربک العزیز الفرید" (کتاب مبین، خط زین‌المقرین، ص 119 / مضمون به فارسی: خوشا به حال تو که گرفتی باده بیان را از کف دست خداوند رحمن و تو را اخذ کرد بوی محبوب به طوری که گسستی از راحت خویشتن و شتافتی به سوی فردوس که محل طلوع آیات پروردگار عزیز بی‌همتای تو است).

در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "قد راحت راحة الإمكان إلا لمن أخذ راح المعانی و البیان من راحة رحمة ربه الرحمن. هل تظنُّ الرّاحة فی الثروة و الغنا أو العزة التي یفتخرون بها أهل الدنیا؟ لا فوالذی ینطق عن افق الأبهی ما خلقت الرّاحة إلا فی ظلّ الله و حبه..." (کتاب مبین، خط زین‌المقرین، ص 418 / مضمون: گذشت و رفت راحتی از عالم امکان مگر برای کسی که گرفت باده معانی و بیان از کف دست رحمت پروردگار مهربانش. آیا گمان می‌بری راحتی را در ثروت و غنا یا عزتی که اهل دنیا به آن افتخار می‌کنند؟ خیر قسم به کسی که از افق ابهی سخن می‌گوید، راحتی آفریده نشده مگر در ظلّ خداوند و حبّ او).

در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "إذا یشریوا راح فضلی من راحة عطایی و حمیاً عرفانی من حمیاً جمالی" (کتاب مبین، ص 394 / مضمون: پس می‌نوشند باده فضل را از کف دست عطایم و شراب عرفانم را از رخسار جمالم).

در کلام دیگر از قلم جمال قدم نازل، "ولکن این مخصوص شاربان حمیای عشق از محیای رحمن است" (اسرار الآثار، ج 3، ص 130).

از قلم حضرت عبدالبهاء نازل، "حمداً لمن صان هیکل امره ... و حمی حمی شریعتہ السّمحاء" (الواح وصایا، ایام تسعه، ص 456: مضمون: حمد کسی را که صیانت کرد هیکل امرش را ... و حمایت کرد حریم شریعت سمحای خویش را).

در کلام دیگر از قلم میثاق نازل، "التّحیّة و البهائ علی السّفینة الحمراء ... و علی من حام حول حماها" (اسرار الآثار، ج 3، ص 129 / مضمون: تحیت و بهاء بر سفینه حمراء ... و کسی که طواف حول حریم آن را).

مطلب دیگر معنای عبارت "بسینه بسینای روح بشتاید" است. "سینای روح" در سینه، یعنی دل و جان، انسان قرار دارد. باید آن را در درون خویش یافت یا قلب را آنچنان طاهر و لطیف ساخت تا تجلّی الهی در آن صورت گیرد.

قلب مخزن جواهر ممتنعۀ ثمینه و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ الهی (ص 322)

در آثار مبارکه که قلب را مختصّ خداوند ذکر کرده‌اند و آدمی را از دخول به آن و ملوث کردنش منع کرده‌اند. در کلامی می‌فرمایند، "جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلّی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی. چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود، غیر خود را یافت؛ اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت" (مجموعه الواح، ص 381).

آنچه که تعلق به حق دارد عشق است که می‌توان گلش را در روضه قلب کاشت و جز حق خزف فانیه است. لهذا منع است از وارد کردن آنچه که حق از آن بیزار است. همانطور که در عبارت بعدی نیز مشاهده می‌شود، کینه و بغضا با حبّ و ولا مباینت دارد و جایش در قلب آدمی نیست. صریح بیان مبارک این است که "فؤادک منزلی قدّسه لنزولی و روحک منظری طهرها لظهوری" (کلمات مکنونه عربی).

شرط شروع هر مجاهده‌ای در امر بهائی برخورداری از قلب پاک و خالی از آرایش و نیزبری از حبّ و بغض است. در بدایت ایقان بدان اشاره شده، "سالکین سبیل ایمان و طالبین کوّوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عَرَضیه پاک و مقدّس نمایند؛ یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از

ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه... (ص 2-3)

از جمله شرایطی که شخص مجاهد باید رعایت کند نیز همین طهارت قلب است، "شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد، باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است، از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل، یعنی از نقوش شَبَحِیَّه و صُورَ ظَلِیَّه، مقدّس گرداند، به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید، چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چرند." (ایقان، ص 148)

حضرت بهاء الله در صحیفه شطیه می فرمایند، "یک حرف بر تو القا می نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقائق عباد جاری و نازل شود تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است «فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکوا ملکاً باقیاً دائماً ابداً قدیماً» این است کنزی که متعلق به شماست و اگر زنده و قائم شود، هرگز نمی میرد و فانی نمی شود و «هذا نوراً لایطفی و کنزاً لایفنی و قص لایبلی و ظهور لایخفی» به یضلّ کثیراً و یهتدی آخرون. حمد کن خدا را که محلّ القای این کلمه جامع و رنّه لاهوتیه و این غنّه جبروتیه شدی و محکم تر از این کلمه چیزی نیافتیم والاّ القاء می نمودم. نصیحتی اعظم تر از این کلمه مذکور نه. فاحفظوها أن تریدون أن تجدون الی ذی العرش سبیلاً" (مائده آسمانی، ج 4، ردیف ص، باب اول).

اتّصاف به صفات الهی (ص 323)

ورود به ملکوت مشروط به اتّصاف به صفات الهی است و بس و محلّ اتّصاف به این صفات در این عالم ادنی است که عالم کسب صفات عالیه است. حضرت عبدالبهاء توضیح می فرمایند، "نتیجه عالم انسانی معرفت است. اگر در عالم انسانی معرفت اشراق کند، هر خیری حاصل شود و انوار محبت بتابد. در هر قلبی شمع معرفه الله روشن گردد، در جمیع مراتب وجود ترقی کند و صدور را نورانی نماید. عالم طبیعت ظلمت اندر ظلمت است و روشنی آن به معرفت رحمانی است و عزّت عالم انسانی به محبت الهی. نتیجه حیات دخول در ملکوت الله است و ثمره وجود اتّصاف به صفات رحمانی. اگر انسان از این انوار

الهی محروم ماند، از حیوان پست تر است، لکن اگر رویش به انوار محبت الله روشن شود و قلبش به طراز معرفه الله مزین گردد، فوق عالم امکان پرواز نماید، احساس عوالم لاتتناهی کند، از قوه ماوراء الطبیعه خبر گیرد و از عالم فنا نجات جوید و حیات الهی و نورانیت آسمانی یابد، کشف حقایق اشیاء کند و به اسرار کتب مقدسه پی برد؛ در هر چیزی حکمتی بیند؛ از هر سو بشارتی شنود؛ در نهایت صدمات مسرور باشد و در هر زحمت رحمت مشاهده نماید زیرا قلبش مطمئن است، روحش مستبشر است، چشمش به مشاهده آیات کبری روشن است و مشامش به روائح جنت ابری معطر و معنبر. لهذا روز به روز به اوج عزت ابدیه عروج نماید به درجه‌ای که کائنات را در ظل خود بیند" (بدایع الآثار، ج 2، ص 91).

محل اکتساب این کمالات در این عالم است که در عالم بعد بتواند به ملکوت الهی وارد شود. این است که حضرت بهاء الله اگرچه این جهان را لایق اعتناء نمی‌دانند، اما در یک مقام بر جمیع عوالم مقدم می‌دانند: "فی الحقیقه این دار فانی لایق توقّف و توطن و سکون نبوده و نیست. ولکن در یک مقام از جمیع عوالم اعلی و بر کلّ مقدم؛ چه که مع فناءه و تغیره کسب مقامات باقیه و مراتب عالیه در آن مقدر است من لدن مقتدر قدیر" (ثالثی حکمت، ج 3، ص 273). و در بیان دیگر در این خصوص می‌فرمایند، "کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود" زیرا "آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده بر این موجود نه" و بدین لحاظ "نفوسی که موفق شده‌اند به رضی الله و امره، بعد از خروج ارواح از اجساد به اجر اعمال در دار آخری فائز خواهند شد" (مائده آسمانی، ج 8، ص 14).

ارتقای انفس مستعدّه به سماوات عزّ احدیه (ص 323)

جمیع آنچه که در آثار مبارکه نازل شده جهت کمک به نفوس انسانی است تا در حین عروج از این عالم به کمال تقدیس و تنزیه صعود نمایند و در ملکوت الهی وارد شوند. همچو گمان نرود که آنچه از احکام و حدود نازل شده برای اجرای حدودات ظاهره بوده است. حق می‌فرماید، "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم إلى المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آن که کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند." اما این مقام مستور نگه داشته شده است تا انجذاب سبب سلب اختیار نشود. اما اگر حجاب در این خصوص بالمره کنار رود، ارواح از شدت اهتزاز به پرواز در آید تا به ساحت پروردگار رسند. (اقتدارات، ص 8-167).

این معنی در کلام دیگر به صورت دیگر بیان شده است: جمال قدم می‌فرمایند، "حق از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس انسانی آمده" (اشراقات، ص 141) و در بیان دیگر نازل، "حق جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده" (همان، ص 132).

در بیان این نکته باید به لوح مبارک حضرت بهاءالله استناد نمود که می‌فرمایند، "الیوم یومی است که کلمه جذیبه الهیه مابین سموات و ارض معلق و جذب می‌فرماید جواهر افتده ممکات را و آنچه از نفوسی که از امکانه ترابیه صعود ننموده‌اند، حکم ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عندالله جاری. قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذره‌ای از جوهر، بل اقل، در جلی مستور باشد، البتّه کلمه جذیبه و فصلیه آن را جذب نماید و از جبل فصل کند" (دریای دانش، ص 129).

چون آن جوهر به ظهور و بروز رسد، البتّه سبب صعود و عروج صاحب جوهر در کمال تنزیه و تقدیس گردد. جمال مبارک در ادامه بیان فوق می‌فرمایند از مؤمنین به بیان هر کس دارای جوهر بود به ظهور طلعت ابهی ایمان آورد و دیگران به اندک عذری به اعراض قیام نموده خود را از ورود در ملکوت محروم نمودند.

حضور در شاطی بحر الهی و نصیب بردن از آن (ص 324)

از برای هر کسی مقدراتی موجود که وصول به آنها بسته به طلب و مجاهدت او دارد. باید تلاش کرد و به حلاوت آثار الهی واصل شد. جمال قدم می‌فرمایند، "اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد، البتّه از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و و به اراده‌الله حرکت نماید" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص 220).

حضور در شاطی بحر الهی و نصیب بردن به آن اصل قضیه است و بزرگی و کوچکی ظرف انسان فرع بر آن. مهم آن است که آدمی راه را بیابد و به بحر برسد. این است که جمال قدم می‌فرمایند، "اصل، الیوم، اخذ از بحر فیوضات است. دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یک کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری" (اقتدارات، ص 22-221).

حق مستغنی از عباد است و بدین لحاظ اگر کسی به شاطی آن بحر قدم نگذارد، البتّه از بحر و لثالی آن چیزی کسر نشود. حق مشتاق است که بندگان را به آنچه که برایشان مقدر فرموده برساند. دیگر مجاهده با خلق است و تأیید از حق.

اگر انسان نخواهد از فضل حق بهره گیرد، ملامتش به خود او راجع است؛ نه از ایمانش به خداوند نفعی رسد و نه از کفرش ضرری. در لوحی که به مناسبت اعراض بعضی از نفوس به علت مشاهده اعمال غیرمرضیه از احبای الهی عزّ نزول یافته می‌فرماید، "بعضی از ناس که بمقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده‌اند و رحیق معانی را از کأس بیان نیاشامیده‌اند از اعمال غافلین و أفعال مدّعین متوهم شوند چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که به سماء ایمان ارتقا جستند بسبب اعمال و أقوال أنفس کاذبه از افق عزّ اُحدیه محتجب ماندند؛ مع آنکه سالها این فرد را شنیده‌اند: ﴿گر جمله کائنات کافر گردند * بر دامن کبریاش ننشیند گرد﴾" (مجموعه الواح، ص 305)

قُرْب و بُعْد (ص 325)

آنچه که انسان برای وصول به آن آفریده شده، قربیت الهیه است، زیرا به بیان مرکز میثاق، "اعظم موهبت در عالم انسانی قربیت الهیه است" (خطابات مبارکه، ج 2، ص 91). حضرت عبدالبهاء در مورد قربیت الهیه و معنای آن توضیحی عنایت فرموده‌اند که بخشی از آن در اینجا نقل می‌شود. نکته حائز اهمیت آن است که حضرت بهاء‌الله در نفس لوح احمد فارسی وصول به آن را به "آنی" امکانپذیر میدانند: "به آنی به آن فیض صمدانی و فصل سبحانی و جود رحمانی و گرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید." در توصیفی که در خصوص فاصله بین عبد و مولایش از قلم حضرت بهاء‌الله وجود دارد، مثال نزدبانی با سه پله مطرح شده است که عبور از آنها "اقرب من حین" میسر است (مائدة آسمانی، ج 4، ص 26 / ج 8، ص 120). در انتهای بیان مبارک به اهل بهاء توصیف شده است که در این سه پله خود را معطل نمایند و همچون عبور ابر از پهنای آسمان از آنها بگذرند و این گذر ابرآسا را "ینبغی لعبادنا المقربین" می‌دانند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "قربیت الهیه حصول آسان نیست. در یومی که حضرت مسیح ظاهر شد جمیع بشر طالب قربیت الهیه بودند و به این مقام هیچکس فائز نشد مگر حواریون. آن نفوس مبارکه به قربیت الهیه فائز شدند. زیرا قربیت الهیه مشروط به محبت الله است؛ قربیت الهیه مشروط به حصول معرفت الله است؛ به انقطاع از ماسوی الله است؛ قربیت الهیه به جانفشانی است؛ قربیت الهیه به فدای نفس و جان و مال به جمیع شئون است؛ قربیت الهیه به تعمید روح و نار و ماء است... قربیت الهیه زمانی و مکانی نیست قربیت الهیه بصفای قلب است؛ قربیت الهیه به بشارات روح است" (خطابات مبارکه، ج 2، ص 92 و 93).

در واقع خداوند همیشه به ما نزدیک است و لحاظ عنایتش متوجه ما ("لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر و احدی ملتفت نه")، اما ما خود را از او دور می‌کنیم. زیرا "سُبُلْ هِدَايَتِش از هیچ سالکی مستور نشده و طُرُقْ عِنَايَتِش از هیچ قاصدی ممنوع نگشته" اما "چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آن که از نسیم قدس الهیه در گریزند و با جمال عرّ صمدانیه در محاربه و ستیز؟" (مجموعه الواح، ص 167).

نصیر نامی در عریضه‌ای که به حضور طلعت ابری مرقوم داشته این شعر را ذکر کرده است: "گرچه دورم بظاهر از بر تو ایّما القلب و الفؤاد لدیک." جمال مبارک در جواب او لوحی نازل فرمودند و در جواب این شعر او چنین از قلم اعلی نازل شد: "بدان که در ظاهر هم دور نبوده‌ای؛ بلکه تو را به هیكلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحصراً قائم شده و هنوز فائز به رود در مدینه قدس صمدانیه و مقرر عرّ رحمانیه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول و لکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرر قرب دور مانده. تالله الحق در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسماء محتجب" (مجموعه الواح، ص 171).

حضرت بهاء الله در جواب جناب سلمان هندیجانی که از معنای یکی از اشعار سعدی درباره قرب و بعد سؤال کرده، می‌فرماید: "هل تری غیری لتعرف قربی الیه قل سبحان الله کلّ عدم تلقاء القدم لیس الملك إلاّ لله الواحد الفرد العزیز القدیر. لیس له قرب و لا بعد و مثل هذه الأذکار یذکر فی مدائن الأسماء إنّ ربک مقدّس عمّا یعرفه العبادُ إنه هو المنزه عن الخلاق اجمعین" (کتاب مبین، خطّ زین‌المقرّبین، ص 228 - مضمون: آیا غیر از من کسی را می‌بینی که قرب مرا به او بدانی. بگو مقدّس است خداوند. همه نزد آن سلطان قدم معدوم هستند. ملک نیست مگر برای خداوند یگای بی‌مانند عزیز توانا. از برای او قرب و بعدی نیست و این قبیل اذکار در عالم اسماء است و پروردگارت مقدّس از آن است که بندگانش او را بشناسند او از جمیع خلائق منزّه است). بنابراین قربیت از سوی خداوند است و تلاش انسان‌ها سبب می‌شود آنچه که خداوند مقدر کرده برای تقرّب به او حاصل شود نه بیش از آن.

شخصی دیگر نیز از معنای این شعر سعدی از جمال مبارک سؤال می‌کند که جوابی به تفصیل به لسان فارسی از یراعه مبارک عرّ نزول می‌یابد. در بخشی از آن می‌فرمایند، "قلب که مقرر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی، از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول؛ از او محجوب و به دنیا و آلائی آن متوجه و حق بنفسه قرب و بعد ندارد؛ مقدّس است از این مقامات و نسبت او با کلّ علی حدّ سواء

بوده. این قُرب و بُعد از مظاهر ظاهره. این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است... قلب که محل ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا می شود که از مجلی غافل است. در حین غفلت از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تدگر به حق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری" (مائده آسمانی، ج 1، ص 58).

البته باید دانست که غفلت فرد سبب دوری حق از او نمی شود و حق همیشه قریب بوده و هست و خواهد بود. در کلمات مکنونه فارسی نیز بر این شهادت داده اند، "ای خاک متحرک... در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور." بدین لحاظ است که حضرت بهاء الله در لوح فوق می فرمایند، "بسا می شود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علمیه حق لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود. لذا حق البتّه اقرب بوده و خواهد بود." خداوند مقدّس از قرب و بُعد است؛ هر نفسی که به او توجه نمود مقرّب می شود و هر نفسی که غفلت کرد از او بعید است. جمال قدم می فرمایند، "هر نفسی که به حرم ایقان توجه نمود، او از اهل قُرب محسوب و هر نفسی که اعراض نمود بعید بوده و خواهد بود" (مائده آسمانی، ج 1، ص 59).

جمال قدم خطاب به یکی از مؤمنین که از بُعد ظاهری می نالد می فرمایند، "ای مهاجر اگرچه از مقرّ عرش دوری، و لکن قریبی. قُرب و بُعد ظاهره در مقامی ملحوظ و در مقامی غیر ملحوظ. و لکن قُرب معنوی لازال عند غنی متعال محبوب." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 32، ص 171).

بدایع مودعه در نفس انسان (ص 325)

خداوند صنع خود را کامل خلق کرده و جمیع صفات و اسماء الهی را در او به ودیعه نهاده است. نفس حق شهادت می دهد که، "هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید" (مجموعه الواح، ص 186). اما جمیع این صفات الهی در وجود انسان مکنون است و باید به عرصه شهود آید؛ باید آنها را شناخت و به وسیله تربیت آنها را ظاهر ساخت. بدین لحاظ معرفت نفس و یافتن جواهر مکنونه در وجود انسان وظیفه هر نفسی است. منتهی چون به تنهایی شاید قادر به این کار نباشد، انبیاء و اصفیاء و اولیاء الهی برای آگاه ساختن او از آنچه که در وجودش به ودیعه نهاده شده، ظاهر می شوند و او را به مدد کلام خالقش هدایت می کنند.

بهترین تشبیهی که در این مقام به کار رفته، از قلم حضرت بهاء الله صادر شده است که می فرماید، "انسان را به مثابه معدن که دارای اجزای کرمه است مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن به عرصه شهود

آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد" (دریای دانش، ص 12). یا در همان لوح مبارک می‌فرمایند، "انسان طلسم اعظم است ولکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده" (همان).

در واقع هدف از ظهور حضرات انبیاء جز این نبوده و نیست. حق گواهی می‌دهد که برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده: "حق از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده" (اشراقات، ص 141). در مقام دیگر از قلم قدم نازل، "حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده" (همان، ص 133).

حق هدایت می‌فرماید، آگاه می‌کند، طریق تربیت می‌نماید، تأیید می‌کند، اما قدم بعدی را خود انسان باید بردارد تا آنچه که در اوست ظاهر شود والا همچنان در کون باقی می‌ماند. تشبیه دیگری که حضرت بهاء‌الله به کار می‌برند "سیف" است. در لوحی می‌فرمایند، "انسان را به مثابه سیف مشاهده نما. تا در غلاف است، جوهر آن مستور و مکنون. انشاءالله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد و جوهر انسانی اخلاق و اعمال اوست..." (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 63).

تشبیه دیگر عبارت از "شجر" است که به تربیت ثمرش ظاهر می‌شود. جمال قدم می‌فرمایند، "در اشجار ملاحظه نمائید؛ قبل از پیوند ثمرش قابل ذکر نه و بعد از آن ظاهر می‌شود آنچه که شاسته تعریف است. شجر که از نبات محسوب است، به تربیت جزئی به این مقام فائز؛ حال در اشجار وجود تفکر نمائید؛ اگر به تربیت مربی حقیقی فائز شوند، به اصلاح عالم توجه نمایند" (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 57).

بنابراین، جوهر انسانیت که در انسان پنهان است، باید به تربیت، که امری دوسویه است، ظاهر و آشکار شود. "جوهر انسانیت در شخص انسان مستور؛ باید به صیقل تربیت ظاهر شود. این است شأن انسان و آنچه معلق به غیر شد دخیل به ذات انسانی نداشته و ندارد" (آثار قلم اعلی، ج 7، ص 129).

معرفت نفس که نفس معرفت خدا است (ص 325)

خداوند انسان را به صورت و مثال خود خلق فرموده و از اسماء و صفات خود در او به ودیعه گذاشته است. بنابراین، انسان برای شناخت خداوند می‌تواند به شناخت ودایع مودعه در نفس خود پردازد. البته حضرت بهاء‌الله در بیان مفهوم "من عرف نفسه فقد عرف ربه" لوحی نازل فرموده‌اند که دو معنی از معانی آن توضیح داده شده است. اما، شناخت جواهر مکنونه در نفس انسان، آدمی را به بدایع

جود و فضل خداوند رهنمون می‌سازد تا بداند صنع خداوند کامل است، و باید تلاش کند تا آنچه را که در کمون است ظاهر سازد.

یکی از مفاهیم آن این است که انسان از شناخت خویش نیز عاجز است و چون به عجز خود پی برد در خواهد یافت که به عرفان ذات الهی نیز نائل نخواهد شد و همین اقرار به عجز از عرفان نفس معرفت الهی است (مجموعه الواح، ص 3-352).

آنچه که مانع از وصول به این عرفان می‌شود، "مشتبهات ظنون و هوی" است که در لوح احمد نیز بدان اشاره شده است. بدین لحاظ است که جمال قدم می‌فرماید، "انشاءالله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلّمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم اسرار آن را در او مکتوب بینی؛ چه که اوست کتاب جامع و کلمه تامّه و مرآت حاکیه" (مجموعه الواح، ص 348).

اگر به مدد الهی حجاب غلیظه خرق شوند و اصنام تقلید شکسته گردند، نفس از آرایش ماسوی‌الله پاک شود، ورود به رضوان قدس رحمن، که طبق بیان مبارک در ابتدای این بحث همان معرفت یا قربیت است، میسر خواهد شد (مجموعه الواح، ص 186).

انسان طیری است که جایگاهش هوای خوش سبحان است (ص 325)

مقام انسان بسیار بلند است؛ جایگاهش بسیار متعالی است؛ حق او را به طیری تشبیه می‌کند که از اوج سماء به گمان آب و دانه میل به زمین یافته و پرو بال به گل و لای آلوده و امکان پرواز مجدد را از دست داده است. حال باید به مدد ماء بیانات الهی جناح را طاهر سازد و از "طین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضاء" پاک سازد تا بتواند دیگر بار به جایگاه اصلی خود عروج نماید.

جمال قدم می‌فرماید، "دوستان آن ارض را از قبلِ مظلوم تکبیر برسان که شاید به قوّت ذکر اسم اعظم با پر روحانی در هواء معانی طیران نمایند. طوبی از برای نفسی که جناح همّتش را طین اوهام از طیران منع نمود و به قوادم ایقان قصد مقصد اقصی و ذروه علیا و غایه قصوی و افق اعلی نمود" (نیریز مشکبیز، ص 132)

پرواز باید بلند باشد و افق دید انسان متعالی، چه که، "انسان بزرگ است، همّتش هم باید بزرگ باشد" (لوح مقصود، ص 22). بدین لحاظ است که انسان باید به پرواز بلند بیندیشد. حضرت بهاءالله از اصطلاح "اباهر و خوافی" [پره‌های ریز پرندگان] و "قوادم" [پره‌های بلند و جلو؛ شاهپر] برای بیان مقصود استفاده می‌کنند: "نعیق ناعقین را بگذارید و به حقیف سدره منتهی توجّه نمائید؛ غدیر اوهام را به اهل

ظنون دهید و به بحر حیوان که امروز به اسم رحمن ظاهر است بشتابید؛ از عرصه الفاظ بگذرید و از مضماری روایات فارغ و آزاد شوید؛ امروز روز اباهر و خوافی نیست؛ به قوادم انقطاع پرواز ناپید که شاید از هنریر اریاح آنه لا إله إلا هو استماع کنید؛ از جداول و انهار [جوی‌های کوچک؛ نهرهای آب] چشم بردارید، چه که بحر اعظم امام وجوه است؛ از ناسوت و شئون آن که سبب و علت بغی و فحشاء و ضعیفه و بغضا است بگذرید و بر فراز ملکوت مقرر گزینید" (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 161).

حوریات عُرف ستر و حجاب (ص 326)

اصطلاح حوریه در این امر مبارک بسیار و به معانی کثیره به کار رفته است. جمال و طهارت و عظمت و علو و سمو از آن اراده شده است. لوح مبارک حوریه (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 50-342) گویای اشراق انوار جمال الهی بر ساکنان ارض است که به صورت حوریه‌ای به تصویر کشیده شده که از ازل الازل در سرادق قدس و حفظ الهی محفوظ و مصون بوده و احدی جز نفس خداوند بلندمرتبه به او آگاهی نداشته است. حرکت او بر وجه ارض روح حیات بر اهل عالم بخشیده و چشمه عرفان در حقایق اکوان جاری شده است. او بعد از آن که پی به بلاهای آتی جمال مبارک می‌برد می‌گوید که از آن طلعت اطهر رائحه محبوب به مشامش می‌رسد و شهادت می‌دهد که آن حضرت محبوب جهانیان است اما سیما تغییر یافته است.

همین حالت را در مورد "حوریه ذکر الهی" در لوح مبارک هیکل (کتاب مبین، خط زین، ص 4 / آثار قلم اعلی، ج 4، ص 269) که وقتی خود را در قطب بلا مشاهده می‌کردند صوت بدیعی را از بالای سرشان شنیدند و چون توجه کردند حوریه ذکر اسم پروردگار را مشاهده کردند که بادرستش به هیکل مبارک اشاره می‌کند و خطاب به اهل آسمان و زمین می‌گوید که، "هذا لمحبوب العالمین ولکن انتم لاتفقهون." در وصف این حوریه نیز مطالبی دال بر جمال بی‌مثالش بیان می‌فرمایند.

در سورة البیان (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 110) دیگر بار "حوریه الفردوس" مخاطب قرار می‌گیرد که باید از "غرف القدس" خارج شود و خود را فدای هر کسی نماید که رائحه حب الهی از او به مشام می‌رسد زیرا برای چنین شخصی آفریده شده است و از حوریه در ذر بقاء عهد گرفته شده است.³⁵ در

³⁵ با توجه به این که از حقایق جمیع مظاهر ظهور این عهد گرفته شده است، استنباط راقم سطور این است که مقصود از حوریه در این مقام حقیقت جمیع آن نفوس مقدسه است. حضرت بهاء الله در این مقام در خصوص مظاهر ظهور می‌فرماید، "... و از آنجائی که این سلاطین وجود در ذر عما و عوالم

این مقام به او می‌فرمایند که بین زمین و آسمان فریاد بر آورد که، "تالله الحق إني لحوريةٌ خلقتي البهاء في قصر اسمه الأبهي و زين نفسي بطراز الأسماء في الملاء الأعلى و لقد كنتُ محفوظة خلف حجابات العصمة و مستورة عن انظر البرية...". (همان، ص 111).

در بخش عربی لوح مبارک ملاح‌القدس نیز با عنوان "حورية الروح" مواجه می‌شویم که ندای او را هیچ سمعی از ازل نشنیده است و او همان ماهیتی است که می‌گوید، "تالله من لم يكن في قلبه رويح الحب من الفتى العراقي النورا [جمال قدم] ... لن يقدر أن يصعد إلى رفرف الها في هذا الجبروت القصوى" (آثار قلم اعلى، ج 5، ص 9-178). مشهود است که حقیقت وجود حضرت بهاء‌الله است که در سایر الواح حقیقت فوق را بیان فرموده است. فی‌المثل در سورة القميص نازل، "يا اهل الأرض أحسبتم أن تدخلوا الجنة في هذا عدن الذي قد ظهر على هيكل الرضوان في هذا الجنان من غير حب هذا الغلام الأبدى الأحدى الأزل السرمدي العجمي العربي الالهى فبئس ما ظنتم في أنفسكم...". (آثار قلم اعلى، ج 4، ص 36)

این حوریه روح در لوحی با مطلع "بسم الذي هو منفخ الروح في اجساد الكلمات بروح قدس منير" نیز در مقام اعطاء کننده روح به اهل سموات ظاهر می‌شود: "بعد، اذن خروج از سماء ظهور رسيد و آن حوریه روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سگان اهل سماوات و ارض بذل روح حقیقی فرموده." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 274).

از موارد دیگری که حوریه به کار رفته، طلعتی است از طلعات فردوس که خود را امانت معرفی می‌کند و در لوح اشراقات بیان شده است.

در آثار حضرت عبدالبهاء نیز به آن اشاراتی توان یافت. از جمله سعادت کبری در این عالم را به "حوریه" تشبیه می‌فرمایند، "اگر آتش عشق الهی در قلب آفاق شعله شدیدی زند هیأت عالم دیگرگون گردد و

أرواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حق قبول نمودند لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند به قسمی که آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و أعضاء و جوارح این کینونات مجرد در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند...". (مجموعه الواح طبع مصر، ص 343) در سورة القميص نیز به همین نکته تصریح دارند، "أن يا قرّة الروح حدث الناس بنعمة التي أعطيناك قبل خلق الموجودات في ذرّ البقاء و قبل أن زينت هياكل الأشياء بقميص الأسماء حين الذي كان آدم البقاء في طين القضاء بالامر مكنونا...". (آثار قلم اعلى، ج 4، ص 9-38)

هیكل آدم مظهر حسن و جمال حی قیوم... ملکوت ارض جبروت سماء گردد، جنت ابهی پرده از حوریة سعادت کبری براندازد." (حدیقه عرفان، ص 280).

و خطاب به شخصی که اعداء سبب جدایی او از عیالش شده بودند می فرمایند، "امیدواریم در ملکوت ابهی به لقای حوریات معانی مسرور و مشعوف شوی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 77). و این تلویحاً بیان کننده حوریات موعود در عالم ارواح است.

در لوح احمد نیز اشاره به حوریات معانی و مفاهیم عالیه الهیه است که از ازل الازل در علم الهی مکنونو مستور بوده و اینک در قالب کلمات به اهل عالم عنایت شده است.

مقصود از آفرینش و خلق (ص 7-326)

اگرچه در ابتدای صلوة صغیر بالصراحه مقصود از خلقت بیان می شود که عبارت از عرفان الهی و عبادت او است، اما در موارد عدیده به نکات متعدد دیگری نیز اشاره شده است. از جمیع این موارد مهم تر زندگی به نحوی است که هنگام عروج از این عالم در کمال تنزیه و تقدیس باشیم و در این راه حضرات مظاهر ظهور با تحمل بلایا و مشقتات طریق آن را به ما نشان می دهند. جمال مبارک می فرمایند، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 164).

از آنجا که حق دوست نداشته که کسی از آنچه که برای آن خلق شده محروم بماند، نفوس را، علیرغم ضعف و نقص آنها، در کمال صبر و بردباری به صراط مستقیم الهی هدایت می فرماید. جمال قدم در مورد شخصی که به شئونات نفسانیه مشغول بود صبر و ستر پیشه فرمود و، به بیان جمال قدم، "در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را به مقام پاک که مقدس از شائبه نفس و هستی است دعوت نمودیم که شای به مقامات عالیة ممتنعه فائز شود. کلّ ذلک من فضل ربک و رحمته و عنایتہ؛ چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خُلق له محروم ماند و از ما قُدّر له بی نصیب گردد." (اقتدارات، ص 4-183).

در بیان حضرت بهاء الله، دقیقاً بعد از عبارت "مقصود از آفرینش و خلق خود را دانسته" به نکته ای اشاره می فرمایند که در امر بهائی کاملاً تازگی دارد و در ادیان ماضیه مشاهده نشده است و آن این که انسان ها "جواهر جبال مرتفعه" و "لثالی ابجر فضل احدیه" اند. این معنی در ابتدای لوح مقصود نیز

ذکر شده و انسان را طلسم اعظم دانسته که "عدم تربیت او را از آنچه که با اوست محروم نموده" و مقصود از ظهور سفرا و انبیا و اصفیا صرفاً آگاه کردن مردمان "به ودیعه ربّانیه" ای است که "در ایشان به نفس ایشان گذاشته شده." (دریای دانش، ص 11).

با توجه به بیان فوق، می‌توان مقصود از خلقت را ظهور و بروز ودایع مکنونه مودعه در وجود انسان دانست که باید در اثر تربیت حضرات مظاهر ظهور به عرصه ظهور و شهود آید که عالم انسانی را سود رساند. بدین لحاظ لازم است که انسان اگر از فطرت پاک اصلیه خود انحراف جسته دیگر بار به آن باز گردد تا بتواند به مقصود از خلقت خویش نائل گردد.

آنچه که برای انسان مقدر شده بسیار عالی و متعالی است. جمال مبارک تصریحاً می‌فرمایند، "یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علو شأنکم و عظمة قدرکم و سمو مقامکم. نسئل الله ان لا تمنعکم انفسکم و اهوائکم عما قدر لکم." (اقتدارات، ص 8-217). انسان اگر به قربیت الهیه که مقصود اصلی از خلقت او است فائز شود، به "اصل جنت و اعلی الجنان" واصل می‌شود و اگر از قربیت الهیه دور ماند در "اصل نار و حقیقت نفی" ساکن شود. (مجموعه الواح، ص 9-368).

اگرچه خداوند قادر است "جمع ناس را از عوالم بعد نجات داده به سرزمین قرب خویش وارد کند، اما، به تصریح حق، "مقصود، صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیه خود به شاطیء بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جال ذوالجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند." (مجموعه الواح، ص 369).

مقصود زارع از سقایه، سقایه زرع خود است (ص 327)

آفتاب می‌تابد و ابر می‌بارد و هیچکدام تبعیضی قائل نمی‌شوند که این گلخن است یا گلشن؛ آیا این قابلیت دارد یا ندارد. اما، زمین اگر حاصلخیز باشد و بذر نیکو در آن کاشته شده باشد، از پرتو آفتاب و فیض باران ثمره نیکو بدهد و محصول مطلوب به بار آورد. مقصود حقیقی از تابش آفتاب و بارش باران نیز همان است. حال، زمین شوره‌زار نیز در اینجا آبیاری می‌شود و از حرارت و نورانیت آفتاب بهره می‌برد اما چون فاقد قابلیت لازم است اینها در آن اثری ندارند.

در این مقام، حضرت بهاءالله تأکید می‌فرمایند که اگر زارع زمینی را آبیاری می‌کند، مقصودش آبیاری گیاهی است که کاشته است و البته در آن مزرعه گیاهان خودرو و سنگها نیز آبیاری می‌شوند. وقتی ملا حسن بجزستانی، از حروف حی، نزد حضرت بهاءالله رفت و عرض کرد که حضرت اعلی

صفات را برای حروف حی قائل شده‌اند و من هم در زمره آن حروف حی هستم و این صفات را در خود نمی‌بینم و بدین لحاظ دچار شک و تردید شد. حضرت بهاء‌الله در آنجا می‌فرماید که مقصود حضرت اعلیٰ اول من آمن و معدودی دیگر بوده‌اند؛ سلیرین نیز بالتبع از این فضل الهی برخوردار شده‌اند. این مقام تا زمانی در آنها صادق است که همچنان مقبل الی الله باشند "والآ به اسفل مقرر راجع" (اقتدارات، ص 9-138).

فرزند مخاطب لوح مبارک از حضرت عبداله‌اء سؤال کرد که اگر اول من آمن و سلیرین نیز اعراض می‌کردند چه اتفاقی می‌افتاد. حضرت عبداله‌اء جواب فرمودند:

هوالله ای سلیل نبیل جلیل سؤال از این عبارت مبارکه که در لوح مرحوم والد از سماء فضل نازل شده در ذکر حسن بجمستانی که می‌فرماید نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده غافل از آن که زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه می‌شود جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و عدّه معدودات؛ حسن و امثال او بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شدند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الآ به اسفل مقرر راجع انتهی قوله جلّ و علا بعد سؤال نموده‌اید که اول من آمن روحی له الفداء اگر محروم می‌شد در ظهور جمال مبارک حال چگونه می‌گشت و این اوصاف به که راجع بود؛ بدان که جمیع نعوت و محامد و اوصاف و کمالات از خصائص شمس حقیقت است و چون ضیاء صادر از او و راجع به او و این کمالات در حقائق سائره مقتبس از آن شمس حقیقت است و هر حقیقتی از حقائق به حسب استعداد و لیاقت خویش از آن انوار اقتباس می‌نماید. اول من آمن روحی له الفداء به منزله مه تابان بود که اقتباس انوار از آن شمس حقیقت نمود و سائر نفوس مهتدیة جلیله در آن کور بمنزله نجوم. و البه‌اء علیک ع ع (مکاتیب عبداله‌اء، ج 1، ص 479)

کلمات الهیه را به دون آن قیاس ننماید (ص 327)

شاید در یک کلام بگویم که کلام الهی سلطان کلمات است و به همین نکته سخن را به پایان ببریم، زیرا حضرت بهاء‌الله صریحاً می‌فرماید، "کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتخصی." (دریای دانش، ص 28). نظر به همین نفوذ و تأثیر در قلوب است که هیچ کلامی با آن قابل قیاس نیست. در قرآن نیز از مخالفان می‌خواهد که اگر در مورد آیات نازله از سماء عنایت الهیه در شک و ریبی هستند مشابه آن را بیاورند و به این وسیله غیر قابل قیاس بودن آن با کلام دیگر را تصریح می‌کند. (بقره، آیه 23 / یونس، آیه 38 / هود، آیه 13 / اسراء، آیه 88).

این اتیان آیات مشابه نه از نظر فصاحت و بلاغت، بلکه از لحاظ نفوذ و تأثیر در قلوب است. می‌دانیم که وقتی ظهوری واقع می‌شود دو تأثیر دارد؛ یکی در آفاق و دیگری در انفس. تأثیر کلام الهی در جمیع نقاط به نحوی است که اویس قرن از فواصل بعیده آن را درک می‌کند و از لحاظ دیگر وقتی کلام الهی برای کسی خوانده می‌شود در او اثر تقلیدی دارد، مشروط بر آن که قلب سلیم و سمع لطیف داشته باشد. به این علت است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "عالم را کلمه مسخر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم؛ چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح." (دریای دانش، ص 28)

از لحاظ دیگر، ممکن است کلام الهی با اصول و قواعد قوم هماهنگ نباشد. حضرت بهاءالله درباره آیات قرآن می‌فرمایند، "فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد، اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند. گویا از نظر شما محو شده ... قریب سیصد موضع است که علما آن عصر و بعد بر خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء اعتراض نموده‌اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته‌اند این کلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد به آن معدن عقل داده‌اند ... و به این سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حق مستقیم منحرف شده و به اصل بحیم توجه نموده‌اند... شکی نبوده که قرآن من عندالله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه مقدس بوده از آنچه توهم نموده‌اند." (اقتدارات، ص 204 و 206 و 207).

بدین لحاظ تأکید می‌فرمایند که، "کلمات منزله الهیه میزان کل است و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است، آن قاعده از درجه اعتبار ساقط...". (مجموعه الواح، ص 78). دلیلی هم که بر این بیان مطرح می‌فرمایند آن است که اگر آیات الهی طبق قواعد قوم نازل شود مانند کلمات بشریه می‌گردد در حالی که کلام الهی از مقامی نازل شده که "لا یدکر فیه دونه و جعله الله مقدساً عن عرفان العالمین." (اقتدارات، ص 6-195).

تنها نکته باقیمانده در اینجا آن است که کلام الهی طبق آیه قرآنی به لسان قوم نازل می‌شود: "و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم ...". (ابراهیم (14)، آیه 4). در اینجا حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که کلام الهی "نزلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجعولة..." (اقتدارات، ص 196)

در بیان مفهوم نزول کلام الهی به لسان قوم به دو سخن از دو فاضل جلیل بهائی استناد می‌شود:

جناب دکتر داودی در خصوص آثار عرفانی جمال قدم می‌نویسند، "در این آثار مبارک که بیان مراتب سیر و سلوک را می‌فرمایند؛ سیر و سلوک خلق برای وصول به حق. همه مراحل را بیان می‌کنند؛ حتی از

اصطلاحات قوم هم خارج نمی‌شوند: "ما أرسلنا من رسولٍ إلا بلسان قومه" که یعنی حقیقتش همین است که به زبان مردم با خودشان حرف بزنید به طوری که مردم این زبان را بفهمند. خارج از حدود ادراک عامه مردم سخن نگویند و آنجا که روی سخن به جمع مخصوصی است اصطلاحات همان جمع را که متداول در بین خودشان است به کار ببرید." (الوهیت و مظهریت، ج 2، ص 282)

جناب ابوالفضائل در فرائد مرقوم می‌فرمایند، "اگر نفوسی که اسماً، لا فعلاً، به قرآن شریف متمسکند و لفظاً، لا حقیقه، به اسلام مفتخر به آیه مبارکه "و ما أرسلنا من رسولٍ إلا بلسان قومه" فی الحقیقه ناظر بودند، این نکته را می‌فهمیدند که مأمور من عندالله به حکم همین آیه کریمه لسان او به لسان معمول بین الناس اقرب باشد و کلام او به لغت دارجه اشبه با حفظ مراتب لطافت و رقتی که از صفات بیانات مظاهر امرالله است و اشمال بر فصاحت و بلاغتی که از مزایای عبارات مطالع حکم‌الله تا عموم از فضل حضرتش بهره گیرند و از بیانات لطیفه‌اش منجذب شوند و از کلمات روان‌بخش حیات یابند؛ نه آن که به السنه عتیقه تکلم نماید و به قواعد قدیمه سخن گوید که فهمش به ترجمه محتاج باشد و هر شطرش محلّ اختلاف شود و ادراکش کما ینبغی موقوف به حشر اموات دو هزار سال پیش گردد." (فرائد، طبع آلمان، ص 308)

این سنه سنه تحیص کبری و فتنه عظمی است (ص 328)

به نظر می‌رسد اشاره هیکل مبارک به فصل اکبر است که بعد از نزول سوره‌الامر در سال 1281 قمری (گنج شایگان، ص 74) و ارسال آن برای میرزا یحیی ازل و استنکاف او از اقبال به مظهر ظهور الهی حاصل شد و فتنه عظیم واقع شد که منجر به انشعاب بین بهائیان و ازلیان گردید. از آنجا که مقدمات فصل اکبر و رهیب اکبر بعد از ارسال این لوح فراهم آمد، و آقا رضا قناد می‌نویسد که در سال دوم اقامت در بیت امرالله بود که سید محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد کاشانی شروع به خیانت و نافرمانی نموده چهره واقعی خود را آشکار ساختند (بهاءالله شمس حقیقت، ص 286)، اشاره هیکل مبارک به اقدامات ازل و سید محمد اصفهانی است که سبب حزن شدید جمال قدم شد. این بیان هیکل مبارک گویای این موضوع است، "قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قامت خم و مویم سفید گشته البته اگر بین یدی العرش حاضر شوی جمال قدم را نمی‌شناسی؛ چه که طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نظارتش تمام شده." (بهاءالله شمس حقیقت، ص 310).

نوشتن وصایای روح با قلم تسلیم بر لوح صدر (ص 328)

کلام الهی را باید با تمام دل و جان خواند و پذیرفت و در اعماق وجود جای داد و چون جان عزیز داشت. وصیای الهیه آنچنان باید در اعماق دل و وجدان جای گیرد که ادنی انحرافی از آن حاصل نشود. نفوسی که عامل به وصیای الهیه‌اند، عاشق جمال بی‌مثلند و از نحر بیانش مدهوش و بی‌هوش. جمال مبارک در لوحی خطاب به غوغای عشق اینگونه میفرماید:

ای غوغای عشق سخن جان را به گوش جان بشنو تا در سبیل جانان جان و دل درباری و در کوی دوست سر اندازی تا بی‌سر سرافرازی و بی‌دل بخروشی و بی‌نحر بجوشی و بی‌لسان به سروش آبی و از این گلخن ظاهری به گلشن‌های عترّ الهی میل فرمایی. ای بلبل به باغ دل جا گیر و بر شاخ گل مقرر گزین و ای هدهد به مدینه سبا بازگرد و ای یوسف از سجن تن بدر آ و ای خلیل از نار نفس بگذر و به فاران عشق وارد شو تا در این ظلمت ایام مثل نور برافروزی و کمر خدمت بربندی و به جان و دل طوف مدینه گل نمایی. این است ثمر وجود. (حدیقه عرفان، ص 67)

در همان لوح مبارک نازل:

معلوم است دوستان معنوی که در آشیان الهی وطن دارند باید از خاک درگذرند و از افلاک بگذرند؛ قدم از تراب بردارند و در ساحت قدس ربّ الأرباب گذارند. این اصحاب را هیچ سدی حایل نشود، هیچ مغیری تغییر ندهد؛ از نحر عشق مدهوشند و از جام شوق بیهوش. مست جمال لایزالند و محور زلال بی‌مثال و ظاهر ایشان اگر نار جلوه نماید، باطن ایشان به نور دلالت می‌کند. عالم الفاظ ایشان را از مراتب بلند معنی منع نکند و حجاب مجاز از مواقع حقیقت محبوب نسازد. به پر تو گل پرواز نمایند و به جناح عترّ توحید در هوای قدس تجرید سیر کنند. وانگهی حرکت عوالم تفرید به قلب راجع است و قلب پاک لطیف را بی‌باکی در لسان و بیان کثیف ننماید. ما درون را بنگریم و حال را ما برون را ننگریم و قال را. (همان، ص 66)

دنیا (ص 328)

دنیا چیست؟ دنیا عبارت از هر آن چیزی است که انسان را از خداوند باز دارد و به بغی و فحشا و اداوار کند. بغی و فحشا عبارت از اعراض از خداوند است (مائدة آسمانی، ج 4، ص 173). اگر مال دنیا انسان را از حبّ الهی باز ندارد، استفاده از آن بلامانع است، زیرا برای احبای الهی خلق شده است.

در تعریف دنیا به نقل یکی از بیانات مبارک از سوره البیان مبادرت می‌شود: "خَلِّصُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ الدُّنْيَا وَ زُحْرُفِهَا. أَيَاكُمْ أَنْ لَا تَقْرَبُوهَا بِهَا لِأَنَّهَا يَأْمُرُكُمْ بِالْبَغْيِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ يَمْنَعُكُمْ عَنْ صِرَاطٍ عَرِّ مُسْتَقِيمٍ. ثُمَّ إَعْلَمُوا

بأنّ الدّنيا هي غفلتكم عن موجدكم و اشتغالكم بما سويه و الآخرة ما يقربكم إلى الله العزيز الجميل. و كلّما يمنعكم اليوم عن حبّ الله إنّها هي الدّنيا؛ أن اجتنبوا منها لتكوننّ من المفلحين. إنّ الذي لن يمنع شئاً عن الله لا بأس عليه لو يزين نفسه بحلل الأرض و زينتها و ما خلق فيها لأنّ الله خلق كلّ ما في السموات و الأرض لعباده الموحّدين. كلوا يا قوم ما أحلّ الله عليكم و لاتحرموا أنفسكم عن بدائع نعمائه ثم اشكروه و كونوا من الشّاكرين" (آثار قلم اعلى، ج2، طبع كانادا، ص441 / مضمون: خود را از دنيا و زخرف آن خلاص كنيد. مبدا به آن نزديك شويد زيرا شما را به بغي و فحشا [كه همانا اعراض از جمال من است] امر مي كند و از صراط مستقيم باز مي دارد. پس بدانيد كه دنيا عبارت از غفلت شما از خالقتان و مشغول شدن شما به غير او است و آخرت عبارت از تقرب شما به خداوند عزيز جميل است. هر آنچه كه امروز شما را از حبّ الهی منع كند همان دنيا است. از آن اجتناب كنيد تا از رستگاران شويد. كسي كه هيچ چيز او را از خداوند منع نكند، حتّی اگر خودش را به بهترين جامه‌اي زمين و زينت آن و هر آنچه كه در آن خلق شده بپاريد، هيچ اشكالي ندارد زيرا خداوند تمامی آنچه كه در آسمانها و زمين است براي بندگان يگانهپرست خود آفريده است. بخوريد اي مردم آنچه را كه خداوند براي شما حلال كرده و خود را از بهترين نعمت‌هايش محروم نكنيد، پس او را شاكر باشيد).

دنيا هر دم خبر از فناي خود مي دهد؛ خبر از تغيير مي دهد و البته هر آنچه را كه فنا آن را اخذ كند و تغيير پذيرد لايق اعتنا نبوده و نيست. بدین لحاظ است كه مي فرمايند به ظاهر هستي دارد اما به باطن ندارد؛ مي توان از آن سود جست تا آنچه را كه لازم است اندوخت و راهی ديار آخرت شد؛ اما نتوان به آن دل بست چه كه اين دنيا لايق توطن نبوده و نيست.

بلای دنيا و آسایش عالم بالا (ص 329)

اواخر اين لوح مبارك در مقام دلداري و تسلی بر آمده اند كه اگر اين جهان فاقد آسایش و راحتی است، البته "ايام خوش رحمانی آيد" كه در جميع آنها عيشی معين و رزقي مقرر است و البته اگر آدمی در اين جهان به آنچه كه بايد عامل باشد، در عوالم باقي به آنچه كه برايش مقدر شده خواهد رسيد.

بايد دانست كه در اين جهان آسایش آفريده نشده است و به اين لحاظ نبايد در جستجوي آن بر آمد. آسایش حقيقي در عالم روح است و بس. ايام اين دنيا گذرا است و معدود و خرابی تن ظاهر در سبيل جانان مایه نخر و مباهات و سبب شادمانی و سرور. البته آسودگی در عوالم لايتناهی الهی برای ارواح پاک و منزّه مقدر شده است كه به جميع آنها خواهند رسيد.

حضرت عبدالبهاء به كلامی ساده توضیح می فرمايند:

هُوالله ای مشتعلان به نار میثاق، در این اقلیم سقیم ترابی گشایش و آسایش تصور نتوان نمود زیرا تنگ است و تاریک و پر اندوه است و با صد هزار زحمت و هجوم جمیع قبائل از عرب و ترک و تاجیک جهان گشایش ملکوت ملیک آفرینش است و عرصه وسیع عالم روح و ملک بخشش و دهش و بینش تا توجه به جهان خاک داری از انوار افلاک محجوبی و تا دل بسته جهان زیری از جهان بالا غافل و ذاهلی پس توجه را به کلیّ به جهانی دیگر کنید و تعلق به عالم دیگر یابید تا جمیع ایام فرح اندر فرح گذرد و تمام اوقات شادمانی جاودانی رخ دهد اینست وصیّت عبدالبهاء ع ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 138).

در لوحی از قلم میثاق به پارسی سره چنین میفرماید:

اوست دوست یگای مهربان ای یاران آسمانی خاکی جان‌هایی است که آلوده به آرایش این جهان گردد و آسمانی گوهری است که آسایش آن جهان جاودانی جوید. پس بندگان آزادگان که همه چشم و گوشند و همدم فرشته و سروش، آسمانی‌اند نه خاکی، روشنایی‌اند نه تاریکی، خاورانند نه باختران، اخترانند نه بد اختران، آتشند نه سردی، سرورانند نه پیرو هر مستمندی؛ دستورشان پرتو یزدان است و دستوریشان روش و شیوه نیاکان؛ باز بلند پرواز شهریارند نه کرکس لاشه خور؛ چون جغدان ویرانی را نپسندند، بی بنیادی نخواهند؛ آبادی جویند و راه ایزدی پویند. هر رزمگاهی را بزم یزدان کنند و هر باختری را خاور خورشید رخشان؛ مرده دل را زنده نمایند و پزمرده جان را روان بخشند. باری، ای یاران یزدان پرست، دم خوشی است و همدم دلکشی است چه که دم دم آسمان است و همدم فرشته و سروش آن جهان. بیهوده زندگانی خویش به سر نبرید، هر بیگانه را خویش کنید. ع ع (یاران پارسی، ص 208)

حجابِ لنترانی (ص 330)

معشوق حقیقی بار عام داده و "لن ترانی" را که زمانی حجابی بود برای دیدگان نابالغ کتاری نهاده و عرض جمال فرموده و عاشقان را اذن بار داده است. همانطور که در بیان منقول از حضرت عبدالبهاء در سطور فوق آمده است، "ارتفع النقاب و انشقّ السحاب و زال الحجاب و کان یوم الایاب الموعود فی کلّ صحف و زبر و کتاب." این بیان حضرت بهاء الله مشهور است که، "چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوش‌ها را مرده دهید که هنگام استماع آمد؛ دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و همدان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده. ای عاشقان روی جانان، غم فراق را به سرور وصال تبدیل نمائید و سمّ هجران را به شهد لقاء پیامیزید. اگر چه تا حال عاشقان از

پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می‌نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمرد و این نعمت را کم نشمرید؛ نعمت‌های باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید؛ برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید" (مجموعه الواح، ص 335).